

حکمت‌های جاوید

چهارده موضوع تبلیغی
از سید خندان امام حسین (ع)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حکمت‌های جاوید (چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین علیه السلام)

نویسنده:

محمد حسین فهیم نیا

ناشر چاپی:

مسجد مقدّس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	حکمت‌های جاوید (چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین علیه السلام)
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اهدا
۱۴	پیشگفتار
۱۵	بخش اول: موضوعات اعتقادی
۱۵	فصل اول: عبادت از دیدگاه امام حسین علیه السلام
۱۵	مقدمه
۱۵	انواع عبادت
۱۵	انواع عبادت
۱۵	۱ - عبادت بردگان
۱۵	۲ - عبادت تاجران
۱۵	۳ - عبادت عارفان
۱۶	عبادت عارفانه در سخنان امام حسین علیه السلام
۱۶	عبادت عارفانه در سخنان امام حسین علیه السلام
۱۶	۱ - مهلت خواستن برای عبادت
۱۷	۲ - دومین درخواست امام علیه السلام برای عبادت
۱۷	نکات چهارگانه در سخنان امام حسین علیه السلام
۱۸	فصل دوم: امامت از دیدگاه امام حسین علیه السلام
۱۸	مقدمه
۱۸	اهمیت و سابقه تاریخی امامت در اسلام
۱۹	جایگاه امامت
۱۹	پیشوایان هدایت و رهبران گمراهی

۱۹	مصادیق امامان نور و نار
۱۹	مقدمه تاریخی
۲۰	افشا نمودن زمامداران فاسد
۲۰	معرفی امام شایسته
۲۱	شرایط رهبری از دیدگاه امام حسین علیه السلام
۲۱	شرایط رهبری از دیدگاه امام حسین علیه السلام
۲۱	۱ - عامل به قرآن: «العامل بالکتاب»
۲۱	۲ - همراهی با عدالت: «والأخذ بالقسط»
۲۲	۳ - وفاداری به حق: «والدائن بالحق»
۲۲	۴ - خدا محوری: «والحاجس نفسه علی ذات الله»
۲۲	فصل سوم: چگونگی مرگ برای شهید و افراد فاسد در کلام امام حسین علیه السلام
۲۲	مقدمه
۲۳	معنای موت در قرآن کریم
۲۳	بی‌ارزشی مظاهر دنیا در سخنان امام حسین علیه السلام
۲۳	بی‌ارزشی مظاهر دنیا در سخنان امام حسین علیه السلام
۲۳	۱ - توصیه به زهد در دنیا و توجه به آخرت:
۲۳	۲ - مرگ پلی به سوی بهشت یا دوزخ:
۲۴	استقبال از شهادت در سخنان فداکاران عاشورا
۲۴	استقبال از شهادت در سخنان فداکاران عاشورا
۲۴	۱ - حضرت ابوالفضل علیه السلام
۲۴	۲ - فرزندان عقیل
۲۴	۳ - مسلم بن عوسجه
۲۵	۴ - سعید بن عبدالله حنفی
۲۵	۵ - قاسم بن الحسن

۲۵	۶ - محمد بن بشیر خضرمی
۲۵	نمونه‌ای دیگر از سخنان امام حسین علیه السلام
۲۶	بخش دوم: موضوعات اخلاقی
۲۶	فصل اول: ارزش‌های اخلاقی در سیره امام حسین علیه السلام
۲۶	مقدمه
۲۶	ارزش‌های اخلاقی و امام حسین علیه السلام
۲۷	اشاره
۲۷	۱ - ایثار در حق دشمن
۲۸	۲ - وفای به عهد
۳۰	۳ - پیش قدم نبودن در جنگ
۳۰	۴ - صبر: (صبر در طاعات، صبر بر مصیبت، صبر از معصیت)
۳۰	۴ - صبر: (صبر در طاعات، صبر بر مصیبت، صبر از معصیت)
۳۱	صبر در طاعات
۳۱	صبر بر مصیبت
۳۲	صبر از معصیت (گناه)
۳۲	۵ - وفاداری با دوستان
۳۳	فصل دوم: مقام رضا در سیره امام حسین علیه السلام
۳۳	مقدمه
۳۳	فرق بین اخلاص و مقام رضا
۳۳	خشنودی در مراحل چهارگانه قیام حسینی
۳۳	۱ - مرحله نفی طاغوت:
۳۴	۲ - مرحله آگاهی دادن و تبلیغ
۳۴	توضیحی کوتاه درباره سخن امام حسین علیه السلام
۳۵	۳ - مرحله انتظار

- ۴ - مرحله شهادت ۳۵
- فصل سوم: درس عزّت از مکتب امام حسین علیه السلام ۳۶
- مقدمه ۳۶
- آثار عزّت نفس ۳۶
- ۱ - نفی ذلّت از خود ۳۶
- ۲ - آسان شدن شهادت در سایه عزّت ۳۷
- عوامل ایجاد عزّت نفس ۳۸
- عوامل ایجاد عزّت نفس ۳۸
- ۱ - اسلام یا دینداری: «یأبی الله ذلك ورسوله و المؤمنون» ۳۸
- ۲ - اصالت خانوادگی: «و حجور طابت» ۳۸
- ۳ - نسل پاک: «و بطنون طهت» ۳۸
- ۴ - دودمان شریف: «وأنوف حمیه» ۳۹
- ۵ - عزّت و شکست‌ناپذیری نیاکان: «ونفوس أبیة» ۳۹
- ۶ - نتیجه: «نؤثر مصارع الكرام علی ظار اللّثام» ۳۹
- فصل چهارم: توکل در کلام امام حسین علیه السلام ۴۰
- مقدمه ۴۰
- فلسفه توکل ۴۰
- توکل به خدا در سخنان امام حسین علیه السلام ۴۱
- توکل در قرآن ۴۱
- اشاره ۴۱
- ۱ - توکل بر خدا برای اصلاح جامعه ۴۱
- ۲ - توکل در سختی‌ها ۴۲
- ۳ - توکل بر خدا در امور آینده ۴۲
- ۴ - توکل به خدا در برابر دشمنان ۴۲

- ۴۳ ۵ - توکل بر خدا در امور معنوی
- تطبیق سخنان امام حسین علیه السلام با عناوین پنج‌گانه توکل سخنان امام حسین علیه السلام در مواردی با توکل بر خدا به پایان رسیده و معلوم
- ۴۴ توکل بر خدا برای اصلاح جامعه
- ۴۴ توکل بر خدا در سختی‌ها
- ۴۵ توکل بر خدا در کارهای آینده
- ۴۶ توکل بر خدا در برابر دشمنان
- ۴۶ توکل بر خدا در امور معنوی
- ۴۷ فصل پنجم: آزمایش الهی در سخنان عاشورایی
- ۴۷ مقدمه
- ۴۸ امتحان در گفتار سید الشهداء علیه السلام
- ۴۸ امتحان در گفتار سید الشهداء علیه السلام
- ۴۸ ۱ - دنیا و آزمایش‌های الهی برای انسان
- ۴۹ ۲ - اکثریت شکست خورده
- ۴۹ ۳ - امتحان و نتیجه‌ها در کربلا
- ۵۱ فصل ششم: نقش دنیازدگی در ایجاد حادثه عاشورا
- ۵۱ مقدمه: نظر اسلام درباره دنیا
- ۵۲ سخنان امام حسین علیه السلام درباره دنیا
- ۵۲ عوامل مادی در فاجعه عاشورا
- ۵۲ ۱ - قدرت‌طلبی برای رسیدن به بهره‌های مادی
- ۵۲ ۲ - فریب خوردگان دنیا طلب
- ۵۳ ۳ - حفظ زندگی، مانع از همکاری با امام حسین علیه السلام
- ۵۳ ۴ - عبید الله بن حرّ جعفی و دنیا
- ۵۴ فصل هفتم: اثر تغذیه حرام در انحراف از حق
- ۵۴ مقدمه

۵۵	چگونگی تأثیر حرام‌خواری در کلام امام حسین علیه السلام
۵۶	حرام‌خواری سبب حرام‌خواهی بیشتر می‌شود
۵۶	حرام‌خواری سبب حرام‌خواهی بیشتر می‌شود
۵۶	۱ - پیمان شکنی
۵۶	۲ - قیام علیه دوستان و پیشوایان
۵۶	علل پیمان شکنی و اقدام علیه پیشوایان
۵۷	بخش سوم: اصلاح جامعه
۵۷	فصل اول
۵۷	مقدمه
۵۷	انواع صلاح در قرآن
۵۸	قیام برای اصلاح
۵۸	اصلاحات مورد نظر امام علیه السلام
۵۹	فصل دوم: ضرورت مبارزه با ستم
۵۹	مقدمه
۶۰	مرگ معاویه و نامه یزید به استاندار مدینه
۶۱	اقسام ستم بر اساس آیات قرآن
۶۱	چگونگی ستم‌کار بودن یزید، در سخنان امام حسین علیه السلام
۶۲	فصل سوم: اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در سخنان امام حسین علیه السلام
۶۲	مقدمه (سه نوع ضمانت برای پاسداری از احکام دین)
۶۳	جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در سخنان امام علیه السلام
۶۳	انگیزه ما، امر به معروف و نهی از منکر
۶۳	جایگاه ترک کنندگان امر به معروف و نهی از منکر
۶۴	نتیجه ترک امر به معروف و نهی از منکر
۶۵	موفقیت امام حسین علیه السلام در امر به معروف و نهی از منکر

۶۶	حدیثی درباره امر به معروف و نهی از منکر
۶۸	فصل چهارم: عوامل تسریع در عقوبت
۶۸	مقدمه
۶۹	عوامل تسریع عقوبت در حادثه عاشورا برای کوفیان
۶۹	عذاب دنیوی در سه مرحله
۷۰	قیام مختار
۷۲	کتابنامه
۷۴	پی نوشت ها

حکمت‌های جاوید (چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه: فهیم‌نیا، محمدحسین عنوان و نام پدید آور: حکمت‌های جاوید: چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین علیه‌السلام [محمدحسین فهیم‌نیا]. مشخصات نشر: قم مسجد مقدس صاحب‌الزمان (جمکران ۱۳۸۳). مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص. شابک: ۸۰۰۰ ریال؛ ۷۰۰۰ ریال چاپ دوم: ۹۶۴-۸۴۸۴-۱۵-۵ یادداشت: کتابنامه ص. [۱۹۷]-۲۰۰. عنوان دیگر: چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین علیه‌السلام موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق -- کلمات قصار موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق -- احادیث موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق -- فلسفه موضوع: امر به معروف و نهی و از منکر -- احادیث موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۴ شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: BP۴۱/۷/ف۹۴ح۸ ۱۳۸۳ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۳-۴۶۸۴

اهدا

با سپاس به درگاه ایزد متعال که به من توفیق داد تا به مطالعه و تحقیق در سخنان امام حسین علیه السلام بپردازم و آنها را در موضوعاتی متنوع تنظیم کنم. این تألیف ناچیز را تحت عنوان «حکمت‌های جاوید (چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین علیه السلام)» به سالار شهیدان، پرچمدار آزادی و آزادگی و همه شهدای راه حق و فضیلت هدیه می‌کنم و دوام عزت و آزادی را در پناه نظام اسلامی و در سایه ولایت فقیه، از خداوند بزرگ خواستارم. امیدوارم خداوند متعال این اثر را ذخیره آخرت من و والدینم قرار دهد. فهرست مطالب پیشگفتار ۱۳ بخش اول: موضوعات اعتقادی فصل اول: عبادت مقدمه ۱۷ انواع عبادت ۱۷ ۱. عبادت بردگان ۱۸ ۲. عبادت تاجران ۱۸ ۳. عبادت عارفان ۱۸ عبادت عارفانه در سخنان امام حسین علیه السلام ۲۰ ۱. مهلت خواستن برای عبادت ۲۰ ۲. دومین درخواست امام علیه السلام برای عبادت ۲۲ نکات چهارگانه در سخنان امام حسین علیه السلام ۲۳ فصل دوم: امامت از دیدگاه امام حسین علیه السلام مقدمه ۲۵ اهمیت و سابقه تاریخی امامت در اسلام ۲۵ جایگاه امامت ۲۷ پیشوایان هدایت و رهبران گمراهی ۲۸ بیان مصادیق امامان نور و نار ۲۹ مقدمه تاریخی ۲۹ افشا نمودن زمامداران فاسد ۳۰ معرفی امام شایسته ۳۳ شرایط رهبری از دیدگاه امام حسین علیه السلام ۳۴ ۱. عامل به قرآن ۳۵ ۲. همراهی با عدالت ۳۵ ۳. وفاداری به حق ۳۶ ۴. خدا محوری ۳۷ فصل سوم: چگونگی مرگ برای شهید مقدمه ۳۹ معنای «موت» در قرآن ۳۹ بی‌ارزشی مظاهر دنیا در سخنان امام حسین علیه السلام ۴۱ ۱. توصیه به زهد در دنیا و توجه به آخرت ۴۱ ۲. مرگ پلی به سوی بهشت یا دوزخ ۴۱ استقبال از شهادت در سخنان فداکاران عاشورا ۴۳ ۱. حضرت ابوالفضل علیه السلام ۴۳ ۲. فرزندان عقیل ۴۳ ۳. مسلم بن عوسجه ۴۴ ۴. سعید بن عبد الله حنفی ۴۴ ۵. قاسم بن الحسن علیه السلام ۴۴ ۶. محمد بن بشیر خضرمی ۴۴ نمونه‌ای دیگر از سخنان امام حسین علیه السلام ۴۵ بخش دوم: موضوعات اخلاقی فصل اول: ارزش‌های اخلاقی در سیره امام حسین علیه السلام مقدمه ۴۹ ارزش‌های اخلاقی و امام حسین علیه السلام ۵۲ ۱. ایثار در حق دشمن ۵۲ ۲. وفای به عهد ۵۵ ۳. پیش قدم نبودن در جنگ ۶۱ ۴. صبر (صبر در طاعات، صبر بر مصیبت، صبر از گناه) ۶۳ ۵. وفاداری با دوستان ۶۷ فصل دوم: مقام رضا در سیره امام حسین علیه السلام مقدمه ۶۹ فرق بین اخلاص و مقام رضا ۷۰ خشنودی در مراحل چهارگانه قیام حسینی ۷۱ ۱. مرحله نفی طاغوت ۷۱ ۲. مرحله آگاهی دادن و تبلیغ ۷۲ ۳. مرحله انتظار ۷۵ ۴. مرحله شهادت ۷۷ فصل سوم: درس عزت از مکتب امام حسین علیه السلام مقدمه ۷۹ آثار عزت نفس ۸۱ ۱. نفی ذلت از خود ۸۱ ۲. آسان شدن شهادت در سایه عزت ۸۲ عوامل ایجاد عزت نفس ۸۵ ۱. اسلام یا دین داری ۸۵ ۲. اصالت خانوادگی ۸۶ ۳. نسل پاک ۸۶ ۴. دودمان شریف ۸۷ ۵. عزت و شکست ناپذیری نیاکان ۸۸ نتیجه ۸۸ فصل چهارم: توکل در

کلام امام حسین علیه السلام مقدمه ۹۱ فلسفه توکل ۹۲ توکل به خدا در سخنان امام حسین علیه السلام ۹۴ توکل در قرآن ۱۹۴ .
 توکل بر خدا برای اصلاح جامعه ۹۵ . ۲ . توکل در سختی‌ها ۹۶ . ۳ . توکل بر خدا در امور آینده ۹۷ . ۴ . توکل به خدا در برابر دشمنان ۹۸ . ۵ . توکل بر خدا در امور معنوی ۱۰۰ . تطبیق سخنان امام حسین علیه السلام با عناوین پنج‌گانه توکل ۱۰۲ فصل پنجم:
 آزمایش الهی در سخنان عاشورایی مقدمه ۱۱۳ امتحان در گفتار سید الشهداء علیه السلام ۱۱۵ دنیا و آزمایش‌های الهی برای انسان
 ۱۱۵ اکثریت شکست خورده ۱۱۷ امتحان و نتیجه‌ها در کربلا ۱۱۸ فصل ششم: نقش دنیا زدگی در ایجاد حادثه عاشورا مقدمه (نظر
 اسلام درباره دنیا) ۱۲۵ سخنان امام حسین علیه السلام درباره دنیا ۱۲۷ عوامل مادی در فاجعه عاشورا ۱۲۸ . ۱ . قدرت طلبی برای
 رسیدن به بهره‌های مادی ۱۲۸ . ۲ . فریب خوردگان دنیا طلب ۱۳۰ . ۳ . حفظ زندگی، مانع از همکاری با امام حسین علیه السلام ۱۳۱
 ۴ . عید الله بن حرّ جعفی و دنیا ۱۳۲ فصل هفتم: اثر تغذیه حرام در انحراف از حق مقدمه ۱۳۵ چگونگی تأثیر حرام خواری از زبان
 امام حسین علیه السلام ۱۳۷ حرام خواری سبب حرام خواهی بیش‌تر می‌شود ۱۳۹ . ۱ . پیمان شکنی ۱۳۹ . ۲ . قیام علیه دوستان و
 پیشوایان ۱۴۰ علل پیمان شکنی و اقدام علیه پیشوایان ۱۴۰ بخش سوم: موضوعات اجتماعی فصل اول: اصلاح جامعه مقدمه ۱۴۵
 انواع صلاح در قرآن ۱۴۶ . ۱ . کار شایسته انجام دادن ۱۴۶ . ۲ . برطرف کردن فساد ۱۴۶ قیام برای اصلاح ۱۴۸ اصلاحات مورد نظر
 امام علیه السلام ۱۵۰ . ۱ . نشان دادن مظاهر دین ۱۵۰ . ۲ . استقرار شایستگی در همه جا به جای فساد ۱۵۱ . ۳ . ایجاد امنیت برای ستم
 دیدگان ۱۵۲ . ۴ . عمل به سنن و دستوره‌های الهی ۱۵۲ فصل دوم: ضرورت مبارزه با ستم مقدمه ۱۵۵ مرگ معاویه و نامه یزید به
 استاندار مدینه ۱۵۶ اقسام ستم بر اساس آیات قرآن ۱۵۹ . ۱ . ستم انسان به خدا ۱۵۹ . ۲ . ستم انسان به مردم ۱۵۹ . ۳ . ستم انسان به
 خود ۱۵۹ چگونگی ستم‌کار بودن یزید، در سخنان امام حسین علیه السلام ۱۶۰ . ۱ . ستم کردن یزید به خود ۱۶۱ . ۲ . ستم کردن یزید
 به مردم ۱۶۱ . ۳ . ستم‌کاری یزید در برابر خدا ۱۶۲ فصل سوم: اهمیت امر به معروف و نهی از منکر مقدمه (سه نوع ضمانت برای
 پاسداری از احکام دین) ۱۶۵ . ۱ . نیروی باز دارنده درونی به نام تقوی ۱۶۵ . ۲ . قدرت حکومت اسلامی ۱۶۶ . ۳ . نیروی اجتماع ۱۶۶
 جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در سخنان امام حسین علیه السلام ۱۶۷ انگیزه ما، امر به معروف و نهی از منکر ۱۶۷ امام
 حسین علیه السلام در مدینه ۱۶۷ جایگاه ترک‌کنندگان امر به معروف و نهی از منکر ۱۶۷ امام حسین علیه السلام بین راه مکه و عراق
 ۱۶۷ نتیجه ترک امر به معروف و نهی از منکر ۱۷۰ امام حسین علیه السلام در کربلا ۱۷۰ موقّیت امام حسین علیه السلام در امر به
 معروف و نهی از منکر ۱۷۳ حدیثی درباره امر به معروف و نهی از منکر ۱۷۶ . ۱ . بی‌توجهی مردم آخر الزمان به این دو فریضه
 حیاتی ۱۷۶ . ۲ . اهمیت امر به معروف و نهی از منکر ۱۷۹ . ۳ . نتایج امر به معروف و نهی از منکر ۱۷۹ . ۴ . وظیفه ما درباره چگونگی
 اجرا و انجام این دو تکلیف مهم ۱۸۰ . ۵ . سرنوشت ترک فریضه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه ۱۸۲ فصل چهارم: عوامل
 تسریع در عقوبت مقدمه ۱۸۵ عوامل تسریع عقوبت در حادثه عاشورا برای کوفیان ۱۸۶ عذاب دنیوی در سه مرحله ۱۸۸ . ۱ . عذاب
 شدگان روز عاشورا ۱۸۸ . ۲ . نفرین امام و قیام مختار ۱۹۰ . ۳ . حکومت جابرانه حجاج در عراق ۱۹۳ کتابنامه ۱۹۷ در موضوع قیام
 حضرت سید الشهداء علیه السلام و انگیزه و اهداف و فلسفه نهضت بزرگ آن حضرت، و نیز درس‌های تاریخ عاشورا کتاب‌های
 فراوانی به رشته تحریر در آمده و هر کدام از زاویه‌ای خاص به این حادثه - که حزن‌آورترین حادثه تاریخ بشر است - نگریسته‌اند.
 اما آنچه مهم است اینکه برای بررسی یک واقعه تاریخی نظاره‌گر بیرونی بودن نمی‌تواند کلّ واقعیت را آن‌گونه که هست، منعکس
 کند. به عنوان مثال: وقتی یک شخص غیر مسلمان به مراسم عزاداری و سینه‌زنی می‌نگرد، آنچه را او می‌بیند، ترسیم همه واقعیت
 نیست. زیرا بدون همدلی و هم‌فکری و هم‌أفق بودن با شخص عزادار، نمی‌توان این اشک ریختن و سینه‌زدن را تفسیر و تحلیل
 نمود. اما وقتی همدلی و هم‌فکری وجود داشت، مثلاً شخص مسلمان و شیعه می‌تواند حقیقت سینه‌زدن را بفهمد و می‌تواند این را
 ادراک کند که شخص عزادار با لباس سیاه خود و گلی که بر سر و پیشانی مالیده و به سینه می‌زند، در واقع چه می‌گوید و در
 درون او چه می‌گذرد. پس آنچه مهم است، نگرش درونی است نه بیرونی؛ و تماشایی هرگز قابل مقایسه با شخص سینه‌زن نیست.

با توجه به آنچه گذشت، روشن شد که تحلیل و تفسیر یک مراسم عزاداری و نوحه‌سرایی بدون همدلی میسر نیست، تا چه رسد به اصل قیام سید الشهداء علیه السلام که آن را تنها کسی می‌تواند بفهمد و به عمق معنا و حقیقت پیام و محتوای آن برسد و دست یابد که با امام معصوم علیه السلام هم سطح باشد و این تنها برای معصومین علیهم السلام و آنان که از سرچشمه آب حیات علم لدنی بهره‌مندند، میسر است، ولی افراد دیگر که تنها نظاره‌گر بیرونی هستند، هرگز نمی‌توانند به عمق حادثه پی ببرند. این افراد اگر بخواهند از دور، دستی بر آتش داشته و حداقل یک زاویه از زوایای بی‌نهایت فراوان و گوناگون عاشورا را بفهمند، باید به بررسی سخنان سید الشهداء علیه السلام که امام و قطب این حادثه بزرگ است، روی آورند. حضرت ابا عبد الله علیه السلام در زمانی زندگی می‌کرد که اهل سنت از نقل حدیث و گفتن جمله «قال رسول الله صلی الله علیه وآله» طفره رفته و آن را بر خود عیب می‌دانستند و برای تثبیت حکومت بنی امیه از سیاست «منع تدوین حدیث» پیروی می‌کردند. امام حسین علیه السلام در این شرایط و برای مبارزه با این سیاستی که هدفی جز دور کردن مردم از اهل بیت علیهم السلام و اسلام راستین نداشت، به نقل کلمات و احادیث جدّ بزرگوار و پدر عظیم الشان خود - علیهم السلام - می‌پرداخت و عملاً با مسأله «منع تدوین حدیث» مبارزه کرده، بلکه خود در حدیثی فرمود: «اكتبوا قولی ثم ارجعوا امصارکم من وثقتم بدینه فأدّوه إلیه» یعنی سخنان مرا بنگارش در آورید و به شهرهای خود رفته هر کس که دین او مورد اعتماد بود آنها را به گوش او برسانید. و اینگونه سخنان آن حضرت بوسیله افراد موثق و مورد اعتماد و دیندار نقل و تدوین یافت. این سخنان امام حسین علیه السلام امروزه بهترین منبع و سند برای تحلیل حادثه عاشورا است، و به جای آنکه ما نظاره‌گر درونی یا بیرونی باشیم از زبان نقش آفرین اصلی آن حادثه آنرا به تصویر می‌کشیم. کتابی که اکنون در دست شما است اثر محققانه فرهیخته جناب حجة الاسلام و المسلمین محمد حسین فهیم‌نیا با نگرشی نوسبکی بدیع در سه محور مباحث «اعتقادی - اخلاقی - اجتماعی» کلمات امام حسین علیه السلام را گرد آوری و تحلیل و تفسیر کرده و پیام‌های آنرا برای زندگی امروزی در چهارده مبحث جدید و مورد نیاز عصر حاضر و منطبق با شرایط فرهنگی حاکم بر جامعه تبیین نموده است. این کتاب برای خطیبان و مرثیه‌خوانان و واعظان محورهای جدیدی در خطابه و ارشاد مردم به معارف دینی و الگوهای رفتاری با محوریت حادثه عاشورا می‌دهد. ضمن تقدیر و تشکر از محقق ارجمند و پدید آورنده آن، مطالعه این اثر را به همه طلبان که مخاطبان اصلی آن می‌باشند توصیه می‌کنم. احمد عابدی

پیشگفتار

برگزاری مجالس مذهبی، یکی از نتایج معنوی قیام سید الشهداء علیه السلام است. مبلغان مذهبی بهترین موقعیت را برای اقناع عقلی و تهییج احساسات مردم در این مجالس، در اختیار دارند. یکی از منابع جامع علمی و جذّاب و در عین حال تأثیرگذار، روایات رسیده از ائمه معصومین علیهم السلام است. با توجه به عواطف و علاقه خاصی که شیعیان به حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام و نهضت ایشان دارند، یکی از ذخیره‌های نافذ و ارزشمند، سخنانی است که از آن حضرت، به ویژه درباره قیام کربلا به ما رسیده است. اولین مقتل امام حسین علیه السلام تقریباً هفتاد سال پس از شهادت آن حضرت نوشته شده است. این مقتل توسط ابی مخنف در سال ۱۳۰ ه.ق به رشته تحریر درآمده است و از آن رو که خود از اهالی کوفه (مرکز اخبار فاجعه عاشورا) بوده است، غالباً حوادث را با یک و یا حداکثر دو واسطه نقل کرده است. (۱) پس از آن، تاکنون مقاتل بسیاری به صورت ترتیبی نوشته شده است و بزرگان زیادی با سلیقه‌های گوناگون، با تألیف کتاب، به حفظ آثار ارزشمند معنوی و الهی کربلا پرداخته‌اند؛ ولی به نظر می‌رسد که سخنان آن حضرت، به صورت موضوعی و در قالب‌های تبلیغی، کمتر مورد توجه و تألیف قرار گرفته است. مشغولیت‌های تحصیلی یا کاری بسیاری از مبلغان از یک سو و فراوانی مجالس متعلق به امام حسین علیه السلام به ویژه در دو ماه محرم و صفر از سوی دیگر، مرا واداشت تا سخنان گران‌سنگ آن حضرت را در قالب موضوعات مستقل تبلیغی دسته‌بندی و ارائه کنم. با توجه به

اینکه در ابتدای هر سخنرانی، مقدمه‌ای مرتبط با بحث ضرورت دارد، هر موضوع را با مقدمه‌ای قرآنی آغاز کردم. همچنین سعی نمودم موضوعات موجود در سخنان آن حضرت را در یکی از مباحث چهارده گانه، که در سه بخش اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی تنظیم شده، دسته‌بندی نمایم. محمد حسین فهمینیا

بخش اول: موضوعات اعتقادی

فصل اول: عبادت از دیدگاه امام حسین علیه السلام

مقدمه

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۲) جَنِّ و انس را نیافریدم جز اینکه مرا پرستش کنند. پرستش خداوند و نپرستیدن هر موجود دیگر، از اساسی‌ترین اصول تعالیم انبیا است. حقیقت عبادت این است که بنده، خود را در مقام ذلت و بندگی قرار داده، رو به سوی پروردگار خود آورد. همین معنا منظور مفسرانی است که عبادت را در آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» به معرفت تفسیر کرده‌اند. آنان می‌خواهند بگویند که حقیقت عبادت، معرفتی است که از عبادت ظاهری به دست می‌آید. پس هدف نهایی از آفرینش، همان حقیقت عبادت است؛ یعنی انسان از خود و از هر چیز دیگر بریده، به یاد پروردگار خود باشد و او را تسبیح گوید.

انواع عبادت

انواع عبادت

عبادت‌های افراد را می‌توان براساس حدیثی از امام صادق علیه السلام به سه دسته تقسیم کرد، که فرمود: «إِنَّ الْعِبَادَةَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ خَوْفًا فَتَلَكُ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ لَطَلَبِ الثَّوَابِ، فَتَلَكُ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ حُبًّا أَلَهُ، فَتَلَكُ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» (۳)؛ عبادت سه نوع است: گروهی خدا را عبادت کردند از روی ترس، پس آن عبادت بردگان است. و دسته‌ای خدا را عبادت کردند به طمع به دست آوردن ثواب، پس آن عبادت اجیر شده‌ها است. و عده‌ای خدا را عبادت کردند به سبب محبتی که به خدا داشتند. پس آن عبادت آزادگان است.

۱ - عبادت بردگان

این نوع عبادت، پرستشی است که منشأ شناخت و معرفت ندارد، بلکه شخص به خاطر ترس از عذاب الهی سر به سجده می‌سپارد، در حالی که اگر آگاهی لازم را داشت، نیازی نبود که ترس و وحشت او را به بندگی بکشد.

۲ - عبادت تاجران

در این عبادت، هدف عبادت کننده به دست آوردن مزد در جهان آخرت است. از نظر این افراد، تار و پود عبادت، همین اعمال بدنی و حرکات ظاهری است. این نوع عبادت، عامیانه و جاهلانه است، چنین عبادت کننده‌ای به جای توجه به عظمت معبود به نعمت‌های بهشتی می‌اندیشد و هدف ارزشمند عبادت را فراموش کرده است.

۳ - عبادت عارفان

در این نوع عبادت، عبادت نردبان قرب و معراج انسان است. در این تلقی، حرکات زبان و بدن ظاهر عبادت است و روح عبادت به مفهومی وابسته است که عابد از عبادت در ذهن دارد، و به لحاظ شناختی که از خدای متعال پیدا کرده، عبادت او با عشق و محبت همراه شده است. عبادتی که در نهج البلاغه از آن تمجید و مردم به سوی آن ترغیب شده‌اند، عبادت عارفانه است. بلکه پس از قرآن و سنت رسول گرامی صلی الله علیه و آله نهج البلاغه سرچشمه الهام بخش عبادت‌های عاشقانه و عارفانه است. تقسیمی که درباره عبادت، از امام صادق علیه السلام نقل شده، عیناً از حضرت علی علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: «إِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ رَغْبَةً، فَتَلَكُ عِبَادَةُ التَّجَارِ؛ وَإِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فَتَلَكُ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَإِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ شُكْرًا، فَتَلَكُ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» (۴)؛ همانا گروهی خدا را عبادت کردند از روی رغبت، پس آن عبادت تاجران است. و دسته‌ای خدا را عبادت کردند از ترس کیفر، پس آن عبادت بردگان است. و عده‌ای خدا را عبادت کردند به خاطر سپاسگزاری. پس آن عبادت آزادگان است. امام علی علیه السلام در جایی دیگر، در مقام مناجات، همین مطلب را با عبارتی دیگر بیان کرده‌اند: «إلهی! ما عبدتک خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنتک، بل وجدتک أهلاً للعباده فعبدتک» (۵)؛ خدای من! تو را نه به سبب ترس از آتشت و نه به خاطر طمع در بهشتت عبادت می‌کنم، بلکه تو را شایسته عبادت یافتم، پس تو را عبادت کردم. گفتنی است کسی می‌تواند در این راه حرکت کند که شناخت خود را رشد بدهد؛ زیرا این دو لازم و ملزوم هم هستند و نمی‌توان این دو را جدای از هم قرار داد.

عبادت عارفانه در سخنان امام حسین علیه السلام

عبادت عارفانه در سخنان امام حسین علیه السلام

قیام امام حسین علیه السلام در راه بندگی خدا بود و در برخی سخنان آن حضرت نیز شدت علاقه ایشان به عبادت و راز و نیاز با خدا به خوبی مشاهده می‌شود. به دو مورد اشاره می‌کنیم:

۱ - مهلت خواستن برای عبادت

پس از نماز عصر روز تاسوعا، عمر سعد مأمور شد که به سرعت جنگ را آغاز کند. او از جای خود برخاست و فریاد زد: «یا خیل الله! اِرکبى وابشرى بالجنه»؛ ای لشکر خدا! سوار شوید و آماده جنگ باشید که بهشت بر شما بشارت باد. از سویی، امام علیه السلام جلوی خیمه خود سر به زانو گذارده و به خواب رفته بود. وقتی زینب کبری علیها السلام صدای صیحه اسبان و نزدیک شدن دشمن را شنید، خود را به امام علیه السلام رساند و عرض کرد: ای برادر! آیا صدای دشمن را که به ما نزدیک می‌شود، نمی‌شنوی؟ حسین علیه السلام سر خود را بلند کرد و فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: تو به سوی ما می‌آیی. زینب علیها السلام سیلی به صورت خود زد و فریاد کشید. امام علیه السلام خواهر خود را آرام نمود. در این هنگام حضرت عباس علیه السلام گفت: ای برادر! لشکر به سوی خیمه‌ها می‌آید. امام علیه السلام برخاست و به وی فرمود: سوار شو و خود را به دشمن برسان و پیرس برای چه آمده‌اند. عباس علیه السلام با بیست نفر سواره، که در میان آنان زبیر و حبیب نیز بودند، در برابر لشکر دشمن ایستاد و گفت: چه شده و چه می‌خواهید؟ گفتند: فرمان ابن زیاد رسیده است که یا آنچه را او می‌گوید، بپذیرید و بر حکم او - هر چه باشد - تسلیم شوید، یا با شما می‌جنگیم. عباس علیه السلام فرمود: صبر کنید تا پیام شما را به اباعبدالله علیه السلام بگویم. (۶) آن‌گاه با عجله خود را به امام علیه السلام رساند (و یاران او در برابر دشمن ایستادند). آن حضرت تصمیم دشمن را به آگاهی امام علیه السلام رساند. امام حسین علیه السلام فرمود: «ارجع إليهم واستمهلهم هذه العشیة إلى غد، لعلنا نصلی لربنا اللیلة

وندعوه ونستغفره، فهو يعلم أنّی أحبّ الصلاة له وتلاوة كتابه وكثرة الدعاء والاستغفار» (۷)؛ به سوی آنان باز گرد و امشب را تا فردا مهلت بخواه، تا امشب را برای پروردگاران نماز به جا آوریم و او را بخوانیم و استغفار کنیم. او می‌داند که من نماز برای او و تلاوت کتابش را دوست می‌دارم و به دعا و استغفار فراوان اشتیاق دارم. در این هنگام، عباس علیه السلام با شتاب به سوی دشمن آمد و گفت: حسین علیه السلام از شما می‌خواهد که امشب را تا صبح به او مهلت دهید. با این که در آغاز، مخالفت‌های بسیاری شد، ولی سرانجام فرستاده عمر بن سعد نزدیک خیمه‌های امام حسین علیه السلام آمد و گفت: تا صبح به شما مهلت دادیم. چند نکته در این جا قابل دقت است: الف) تقاضای امام از دشمن، برای عبادت و راز و نیاز با خداوند متعال است، نه برای چیز دیگر. ب) حضرت می‌فرماید: «نصلي لربنا»؛ یعنی آن چیزی که انگیزه عبادت ماست، ربوبیت خداوند است، نه ترس از دوزخ و طمع برای نعمت‌های بهشت. ج) از این بیان علاقه و عشق به نماز، تلاوت قرآن، دعا و استغفار به خوبی روشن است؛ «فهو يعلم أنّی أحبّ الصلاة له...». علاقه‌مندان به آن حضرت، غیر از ابراز ارادت و علاقه به ایشان، باید سرمشقی را که امام علیه السلام در زمینه عبادت ارائه و بدان عمل کرده، در زندگی خود به کار گیرند.

۲ - دومین درخواست امام علیه السلام برای عبادت

یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام به نام ابوثمامه صائدی، در گرما گرم جنگ نگاهی به سوی خورشید کرد و گفت: یا ابا عبد الله! هنگامه اذان شده و آفتاب از نصف النهار گذشته است. دوست دارم که خدا را ملاقات کنم و حال آن که نمازی که وقت آن نزدیک شده، به جای آورده باشم. در این هنگام، امام صورت خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: «ذکرت الصلاة، جعلك الله من المصلين الذاکرين، نعم هذا أول وقتها، سلوهم أن يكفوا عنا حتى نصلي» (۸)؛ نماز را یاد کردی، خدا تو را از نمازگزاران اهل ذکر قرار دهد. بله اول وقت نماز است. از دشمن بخواهید که جنگ را متوقف کند، تا نماز بخوانید.

نکات چهارگانه در سخنان امام حسین علیه السلام

در این سخنان نیز نکاتی درخور توجه است: الف) وقتی ابوثمامه موضوع نماز را مطرح کرد، امام علیه السلام نفرمود: اکنون درگیر جنگ هستیم و در این موقعیت حساس نمی‌توان جنگ را رها کرد. ب) امام علیه السلام در این سخنان، ابوثمامه را که به یاد نماز بود، دعا فرمود. ج) امام علیه السلام قطعاً بیشتر از ابوثمامه به نماز توجه داشتند. از این رو نفرمودند: «ذکرتی»؛ مرا به یاد نماز انداختی. بلکه فرمودند: «ذکرت الصلاة»؛ نماز را یاد کردی. بنابراین باید سخن امام را با دقت و درست معنا کرد. د) با وجود آن همه دشواری‌ها، امام علیه السلام از اصحاب خود می‌خواهد که از دشمن تنها برای عبادت فرصت بخواهید. امام علیه السلام پس از سخنانی که ایراد فرمود، به زهیر بن قین و سعید بن عبد الله حنفی دستور داد تا پیش روی او بایستند. آن‌گاه حضرت با نیمی از باقیمانده یارانش به نماز ایستاد. در این هنگام، تیری به سوی حضرت پرتاب شد و سعید بن عبد الله خود را در برابر تیر قرار داد و آن را به جان خرید. بدین گونه پس از آن، نیز خود را سپر تیرهای دشمن ساخت تا آنکه از پای درآمد و بر زمین افتاد. (۹) ما باید از این سخنان و رفتار امام و اصحابش علیهم السلام، این نتیجه را بگیریم که باید از راه حسین علیه السلام رهسپار بارگاه خدا شویم و به نماز اهمیت بدهیم. اگر به نماز اهمیت ندهیم، اعمال دیگر نیز از ما پذیرفته نمی‌شود. ثواب فراوانی برای ساخت مسجد و برگزاری نماز در آن قرار داده شده، بدین علت است که نماز و مسجد سکوی پرواز انسان است. انسان در این جهان مانند یک قطره آب است که از بالا به پایین می‌آید. اگر این قطره روی زمین خشک و ریگزار بیفتد، بی‌درنگ از بین می‌رود و هیچ اثری از او باقی نمی‌ماند؛ ولی اگر همین قطره آب، در دریا بیفتد، دیگر قطره نیست، بلکه دریا است و ابدی می‌شود. انسان در این دنیا اگر به واسطه نماز و عبادت، با خدا ارتباط پیدا کرد، خدایی و در نتیجه جاودانه خواهد شد و اگر این رابطه نباشد، انسان در دنیا و

آخرت هلاک خواهد شد. چقدر درد آور و تأسف بار است، پیامبری که این دین را از سوی خدا برای امت خویش آورده است و این مردم، خود را مسلمان و طرفدار او می‌دانند، فرزندش حسین بن علی علیهما السلام باید برای عبادت و بندگی خدا، از آنان فرصت بخواهد و زمانی که ناچار می‌شود نماز را به صورت نماز خوف به جا آورد، باران تیر به سوی او و یارانش رها می‌کنند، تا آنجا که بعضی از محافظان ایشان در اثر برخورد تیرها به روی زمین می‌افتند. امام حسین علیه السلام نماز ظهر را این گونه به جا آورد؛ ولی نماز عصر را به گونه‌ای ادا کرد که صورت مبارکش روی خاک‌های داغ کربلا قرار داشت.

فصل دوم: امامت از دیدگاه امام حسین علیه السلام

مقدمه

«وَإِذَا ابْتُلِيَ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ، قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؟! قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱۰)؛ و یاد آور زمانی را که آزمود ابراهیم را پروردگارش به وسیله دستورهایی، پس همه را درست انجام داد. خدا فرمود: همانا من قرار دهنده هستم تو را امام مردم ابراهیم گفت: از فرزندانم نیز (امام می‌شوند؟) فرمود: پیمان من شامل ستمگران نمی‌شود.

اهمیت و سابقه تاریخی امامت در اسلام

بحث درباره امام و امامت، از اصلی‌ترین و مهم‌ترین مباحث دینی و اسلامی است. برای بیان اهمیت این موضوع، همین بس که در یوم الانذار، زمانی که به امر خدا رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت رسمی و علنی در جمع خویشان آن حضرت مطرح می‌شود، موضوع امامت نیز پس از رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله با تصریح آن حضرت بیان می‌شود. تاریخ نویسان وقتی به موضوع تبلیغ علنی پیامبر می‌رسند و مفسران قرآن - اعم از شیعه و سنی - زمانی که به تفسیر آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱۱) می‌پردازند، این داستان را نقل می‌کنند. زمانی که خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور انذار نزدیکان خود را داد، آن حضرت به امام علی علیه السلام که دوران نوجوانی را می‌گذارند، فرمود: غذایی فراهم کن تا ضمن پذیرایی از خویشان و نزدیکان، آنان را به اسلام دعوت نمایم. قبل از اتمام غذا، ابولهب با سخنان خود مجلس را از حالت جدی خارج کرد که در نتیجه، فردای آن روز نیز غذایی آماده شد و پیامبر صلی الله علیه و آله سخنان خود را این گونه آغاز فرمود: هیچ کس برای خویشاوندان خود، بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، نیاورده... کدام یک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد. حضرت سه بار این بیانات را تکرار فرمود و هر بار، امام علی علیه السلام تنها فردی بود که پاسخ داد. حضرت فرمود: ای مردم! این جوان، برادر و وصی و جانشین من در میان شما است. به سخنانش گوش دهید و از او پیروی کنید. (۱۲) گفتنی است که برخی افراد، مانند طبری، درباره دین و تاریخ، خیانت بزرگی مرتکب شده و می‌شوند. وی سخن اول پیامبر صلی الله علیه و آله - هر کس اول به من ایمان آورد، او برادر و وصی و خلیفه پس از من است - را حذف و به «کذا و کذا» اکتفا کرده، و نیز این تصریح آن حضرت که فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّ وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي» را نقل نکرده است. از آنجا که خداوند ضامن بقای حق است و کینه خائنان را به خودشان برمی‌گرداند، طبری ناخودآگاه جمله‌ای را آورده که کاملاً نقشه او را نقش بر آب می‌کند، او می‌نویسد: «... فقام القوم يضحكون ويقولون لأبي طالب: قد أمرك أن تسمع لابنك وتطيع» (۱۳). معلوم می‌شود مطالبی که حذف شده و به جای آن «کذا و کذا» آورده شده، این بوده که «اطاعت از او بر دیگران واجب است» و آن، چیزی جز امامت و خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. آنچه مسلم است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نخستین جلسه‌ای که رسالت خود را علنی ابلاغ کرد، نه تنها اصل موضوع امامت را اثبات کرد، بلکه امام بعد از خود را نیز تعیین فرمود. از آیه شریفه‌ای که در آغاز بحث آورده شد، به

خوبی استفاده می‌شود که اگر کسی کمترین لغزشی داشته باشد، نمی‌تواند به مقام امامت دست یابد و فردی که یک گناه مرتکب شده، ستمکار محسوب می‌شود و به تصریح این آیه، چنین انسانی نمی‌تواند از سوی خداوند، برای مردم امام باشد.

جایگاه امامت

اگر سخنان امام حسین علیه السلام درباره امامت را - که در موارد مختلف ایراد شده است - کنار هم قرار دهیم، می‌توان آن‌ها را به سه بخش تقسیم کرد: (۱) وجود دو نوع امام در سخنان سید الشهداء علیه السلام (۲) ذکر مصادیق امامان نور و نار (۳) شرایط امام

پیشوایان هدایت و رهبران گمراهی

بنا به نقل محدث بزرگ شیعه، شیخ صدوق رحمه الله در کتاب امالی: وقتی امام حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق حرکت کردند و به ثعلبیه رسیدند، مردی به نام بشیر بن غالب بر ایشان وارد شد و از امام توضیح آیه شریفه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» را تقاضا کرد. حضرت فرمود: «إمام دعا إلى هدى، فأجابوه إليه؛ وإمام دعا إلى ضلاله، فأجابوه إليها؛ هولاء في الجنة وهولاء في النار؛ وهو قوله - عز وجل - : «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (۱۴). پیشوایی به سوی هدایت فرا می‌خواند، پس گروهی او را در آن (مسیر هدایت) اجابت و همراهی می‌کنند. و پیشوایی به سوی گمراهی فرا می‌خواند، پس گروهی او را در آن (مسیر گمراهی) اجابت و همراهی می‌کنند. آنان (گروه اول) در بهشت و آنان (گروه دوم) در آتش دوزخ هستند. و این فرمایش خداوند متعال است که: «گروهی در بهشت و گروهی در آتش دوزخ هستند». حسین بن علی علیهما السلام در این سخنان، با تکیه بر دو آیه از قرآن مجید، از دو گروه متقابل و از دو نوع رهبری سخن می‌گوید، که هر یک از این دو گروه، متکی و الهام گیرنده از یک رهبر و افکار اوست. در صحنه زندگی، همیشه چنین گروه‌ها و چنین رهبرانی بوده و خواهند بود. این رهبران را با برنامه‌ای که در پیش دارند، باید شناخت و از رهبری که انسان را به سوی سعادت انسانی دعوت می‌کند، پیروی کرد.

مصادیق امامان نور و نار

امام حسین علیه السلام بارها تلاش می‌کند چهره حاکمان بنی امیه و نالایق بودن آنان را به مردم گوشزد کند، یکی از این موارد، اشاره به نادیده گرفتن وصیت مهم پیامبر صلی الله علیه و آله است.

مقدمه تاریخی

سال هشتم هجری، مکه به محاصره کامل سربازان اسلام درآمد. ابوسفیان رئیس حزب قریش، شبانگاه با عباس به بیرون مکه آمد و شعله‌های آتش را بر بالای قلعه‌های مرتفع اطراف مکه مشاهده کرد. وی از یک سو، قدرت ظاهری پیامبر صلی الله علیه و آله را در ده هزار نیروی مسلح سواره و پیاده دید و از سوی دیگر، از نفوذ معنوی آن حضرت - که در هنگام وضو گرفتن ایشان، پیروان آن حضرت نمی‌گذارند قطره‌ای از آب وضوی پیامبر به زمین بیفتند و آن را برای تبرک به بدن و لباس خود می‌مالند - متحیر ماند و ناچار برای حفظ جان و موقعیتش تسلیم شد. بنابراین، ابوسفیان و خاندانش دین را با اعتقاد نپذیرفتند. به همین علت پیامبر سفارش بسیار کرد که نگذارید این خاندان به موقعیت اجتماعی و قدرت دست یابند که آداب و رسوم جاهلی خود را زنده خواهند کرد. متأسفانه سه سال پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که شام فتح شد، خلیفه دوم عمر، یکی از فرزندان ابوسفیان به نام یزید را به استانداری شام منصوب کرد. منطقه‌ای که با فاصله بسیار از مرکز حکومت، به فردی نیاز داشت که ضمن اداره منطقه، دین خدا را نیز به مردم بشناساند، در حالی که این خاندان تا پنج سال قبل از آن، به جنگ با اسلام مشغول بودند. چهار سال بعد، یزید بن

ابی سفیان، در اثر وبا مُرد و عُمَر، فرزند دیگر ابوسفیان یعنی معاویه را به استانداری و امارت شام منصوب کرد. معاویه در منطقه‌ای دور دست، حدود هیجده سال ریاست کرد و بعد در برابر خلافت حضرت علی علیه السلام ایستاد و سه جنگ را (مستقیم یا غیر مستقیم) رهبری یا پشتیبانی کرد. بعد هم با وادار کردن امام حسن علیه السلام به پذیرش آتش بس، زمام امور همه سرزمین‌های اسلامی در قاره‌های آسیا، اروپا و آفریقا را به عنوان خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله تا سال شصت، در دست گرفت. و ۴۲ سال، هرگونه که خواست، به نام دین رفتار کرد و سرانجام با زمینه‌سازی، برخلاف وعده‌ای (پیمان نامه امضا شده در پایان جنگ با امام حسن علیه السلام) که داده بود، یزید را که هیچ‌گونه شایستگی اخلاقی، سیاسی و اعتقادی نداشت، بر مقدّرات مسلمانان جهان آن روز مسلط کرد.

افشا نمودن زمامداران فاسد

امام علیه السلام در موارد گوناگون تلاش کرد تا چهره خلفای بنی امیه را بشناساند. مانند: (۱) امام حسین علیه السلام پیش از خروج از مدینه، در بین راه با مروان بن حکم، استاندار سابق مدینه رو به رو شد. مروان از آن موقعیت استفاده کرد و آن حضرت را به بیعت با یزید ترغیب نمود. جالب است که وی به حضرت عرض کرد: این بیعت به صلاح دین و دنیای شما است. امام وصیت اکید پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره حرام بودن رهبری و ریاست برای خاندان ابوسفیان، این‌گونه مطرح کردند: «علی الإسلام السلام إذا بُلیت الأُمیة براع مثل یزید. ولقد سمعتُ جدی رسول الله یقول: الخلفاءُ محرّمه علی آل اُبی سفیان فإذا رأیتم معاویة علی منبری فابقروا بطنه. وقد رأه أهل المدینة علی المنبر، فلم یبقروا فابتلاهم الله بیزید الفاسق» (۱۵)؛ اینک باید فاتحه اسلام خوانده شود که اُمّت به پیشوایی مانند یزید گرفتار شده است. شنیدم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: خلافت حرام است بر خاندان ابی سفیان. پس هنگامی که معاویه را بر منبر و جایگاه من مشاهده کردید، پس شکمش را پاره کنید و اهل مدینه او را بر روی منبر آن حضرت دیدند و شکم او را ندریدند و خدا آنان را به یزید معصیت کار و فاسق دچار ساخت. سخنانی که از حضرت در این باره نقل شد، اشاره به موضوع بسیار مهمی دارد که در مقدمه بیان شد و آن عبارت است از تخلّف خلفای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، در به قدرت رساندن افرادی که شرایط اداره امور مراکز مهمی مانند شام، مدینه، مکه، بصره و کوفه را نداشتند. چند نکته مهم در این بیان امام علیه السلام وجود دارد: الف) با وجود خلفای بنی امیه، حیات اسلام از بین می‌رود. ب) بر اساس فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله، خلافت اسلامی برای خاندان ابوسفیان حرام است. ج) در برابر خلافت و ریاست بنی امیه، باید جنگ مسلحانه کرد. د) سازش و سکوت در برابر غاصبین مجازات سخت دنیوی و اخروی در پی خواهد داشت. ۲) امام حسین علیه السلام در زمان حیات معاویه، هنگامی که او امام را به رعایت مصالح جامعه توصیه نمود، آن حضرت در پاسخ او می‌نویسد: «... وإِنّی لا أعلم فتنةً أعظم علی هذه الأُمیة من ولایتک علیها» (۱۶)؛ و همانا من فتنه‌ای بزرگ‌تر بر این اُمّت، از حاکمیت تو بر آنان نمی‌شناسم. ۳) زمانی که معاویه تصمیم گرفت، برخلاف معاهده خود با امام حسن علیه السلام، یزید را به جای خود منصوب کند، امام حسین علیه السلام طی نامه‌ای انحرافات متعدد یزید را برای معاویه بیان کرده، از جمله درباره شراب خواری یزید چنین می‌نویسد: «...ولیس شارب المسکر بأمین علی درهم فکیف علی الأُمّة...» (۱۷)؛ شراب‌خوار، امین برای حفظ یک درهم نیست. پس چگونه امین برای حکومت داری باشد. پس امام علیه السلام برای معرفی رهبران گمراهی در زمان خود، به گونه‌ای صریح و جدی تلاش کرده و اساس همه بدبختی‌های مسلمانان را بی‌توجهی به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرمود.

معرفی امام شایسته

امام علیه السلام علاوه بر معرفی رهبران فاسد بنی امیه، امام نور و هدایت زمان را - که خود آن حضرت بود - در موقعیت‌های

مناسب مورد اشاره قرار داد، مانند: الف) در جلسه‌ای که امیر مدینه، ولید بن عتبه، برای گرفتن بیعت، حضرت را دعوت کرده بود، امام بعد از معرفی خود و یزید فرمود: «...ولیکن نصح و تصبحون و تنظرون و تنظرون أینا أحقّ بالخلافه» (۱۸)؛ زمان بر ما و شما می‌گذرد و ما و شما نگاه می‌کنیم، معلوم خواهد شد کدام یک از ما سزاوار است به خلافت. ب) امام حسین علیه السلام بعد از روبه‌رو شدن با لشکریان حرّ بن یزید ریاحی، در فرصت‌های مناسب خطاب به آن مردم سخنانی ایراد فرمود. دومین سخنرانی حضرت بعد از نماز عصر (در منزل شراف) بود که فرمود: «أیها الناس! فإینکم إن تتقوا الله و تعرفوا الحق لأهله، یکن أرضی لله. ونحن أهل بیت محمد أولى بولایه هذا الأمر من هؤلاء المدّعیین ما لیس لهم و السائرین بالجور و العدوان» (۱۹)؛ ای مردم! از خدا بترسید و بپذیرید که حق در دست اهل حق باشد، موجب خوشنودی خداوند خواهد گردید و ما اهل بیت پیامبر به ولایت و رهبری مردم شایسته و سزاواریم، نه بنی امیه که ادّعی دروغ می‌کنند و بر ستم و دشمنی باقی هستند. ج) امام علیه السلام در پایان سومین سخنرانی خود، خطاب به لشکریان حرّ بعد از آنکه هفت جرم بزرگ را برای حاکمان بنی امیه می‌شمارد: «...إنّ هؤلاء قد لزموا الشیطان... وأنا أحقّ ممّن غیر...» (۲۰)؛ همانا بنی امیه از شیطان پیروی کردند... و من شایستگی خلافت را در میان مسلمین دارم، نه بدعت‌گذاران بنی امیه.

شرایط رهبری از دیدگاه امام حسین علیه السلام

شرایط رهبری از دیدگاه امام حسین علیه السلام

مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام نوشته بودند: اینک که معاویه به هلاکت رسیده و مسلمانان از شرّ او آسوده شده‌اند، ما خود را نیازمند امام و رهبر می‌دانیم، که ما را از سرگردانی برهاند و کشتی شکسته ما را به ساحل نجات هدایت و رهبری کند. اینک ما مردم کوفه، با نعمان بن بشیر، فرماندار یزید در این شهر به مخالفت برخاسته‌ایم و هر نوع همکاری با او را قطع کرده‌ایم و حتی در نماز وی شرکت نمی‌کنیم و منتظر شما هستیم. آنچه در توان داریم، در پیشبرد اهداف شما به کار خواهیم بست و از بذل مال و نثار جان در راه تو کوتاهی نخواهیم کرد. در پایان پاسخی که امام علیه السلام برای آنان نوشتند، این عبارت آمده است: «فلعمری ما الإمام إلّا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله» (۲۱)؛ سوگند به جان خودم! کسی که دارای چهار شرط نباشد، امام نیست: عامل به قرآن، همراهی با عدالت، وفاداری به حق و خدا محوری.

۱ - عامل به قرآن: «العامل بالکتاب»

مجموعه آیات قرآن، محور سه موضوعند: اعتقادات، احکام و اخلاق. کسی که می‌خواهد محیطی اسلامی را رهبری کند، لازم است مجسمه عملی دین باشد، به گونه‌ای که رفتار او گویای رسوخ اعتقادات دین در ذات وی باشد. کسی می‌تواند به احکام دین عمل کند که آن را به خوبی بشناسد و بزرگ‌ترین فاجعه در صدر اسلام، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله این بود، افرادی که خلافت را تصاحب کردند، به خود حق می‌دادند که مفسّر قرآن و مبین احکام هم باشند؛ یعنی غیر از به دست گرفتن قدرت سیاسی و اجتماعی مسلمانان محراب و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز اشغال کرده و به جای رسول الله صلی الله علیه و آله سخن می‌گفتند، در حالی که از کمترین اطلاعات دینی برخوردار بودند. مثلاً خلیفه دوم (عمر) دستور داد زن حامله‌ای را که از دنیا رفته بود، با بچه در رحمش دفن کنند، در حالی که بچه زنده بود. حضرت علی علیه السلام حکم صحیح را دادند که باید بچه را از شکم مادر در آورند. آن‌گاه عمر گفت: «لولا علی لهلک عمر».

۲ - همراهی با عدالت: «و الآخذ بالقسط»

والقسط هو النصیب بالعدل کالنصف والنصفه» (۲۲). امام علیه السلام عمل به کتاب (قرآن کریم) را شرط اول ذکر کردند، که در واقع، سه شرط بعد نیز در کتاب وجود دارد؛ که این سه از نظر اهمیت، به عنوان ذکر خاص بعد از عام آورده شده‌اند. «یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ..» (۲۳)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پا دارنده عدالت باشید... وقتی قرآن همه مسلمانان را به اقامه عدل سفارش می‌کند، طبیعی است امام و پیشوای جامعه مسلمانان باید کسی باشد که فرمود: «اگر همه عالم را به من بدهند که پوست جوی را از روی ستم از دهان مورچه‌ای بگیرم، نخواهم پذیرفت.» بر همین اساس، امام حسین علیه السلام فرمود: «نحن أهل بیت محمد علیهم السلام أولى بولایة هذا الأمر من هؤلاء المدعیین ما لیس لهم والسائرین بالجور و العدوان» (۲۴)؛ ما اهل بیت محمد علیهم السلام سزاوار هستیم برای این امر (خلافت) از این مدعیانی که ادعای دروغ می‌کنند و بر ستم و دشمنی باقی هستند. بنابراین، امام علیه السلام می‌فرماید: بنی امیه به دروغ، خود را صاحب این حکومت می‌دانند و مردمان ستمگری هستند که باید با آنان مبارزه کرد. بهتر این است که بگوییم: مقصود از شرط اول «العامل بالکتاب»، زندگی فردی اشخاص است؛ ولی منظور از شرط دوم «الاحذ بالقسط»، اجتماع انسان‌ها و اجرای حکم است.

۳ - وفاداری به حق: «والدائن بالحق»

دان فلان بالإسلام دیناً: تعبد به و تدین به کذلک» (۲۵). امام بر حق و هدایت، که می‌خواهد مردم را به راه حق هدایت کند، خود باید بیش از همگان به حق در همه ابعاد آن وفادار باشد، معنای این جمله امام حسین علیه السلام این است که امام جامعه همیشه باید خود را بدهکار حق بداند و هیچ‌گاه این بدهکار بودن در برابر دین را فراموش نکند.

۴ - خدا محوری: «والحاسب نفسه علی ذات الله»

افراد عادی جامعه، به وظایف عبادی خود می‌پردازند، آن‌گاه به دنبال کارهای دنیوی و شخصی خود می‌روند؛ ولی کسی که امامت جامعه اسلامی را به دست می‌گیرد، باید همواره در خدمت دین و خلق خدا باشد. این جمله بسیار زیبا و رسا برای تبیین امر امامت در یک جامعه اسلامی است. بسیار جای تأسف است که در قرون گذشته، بیشتر کسانی که امیر و سکان‌دار جوامع اسلامی بوده‌اند، موقعیت خود را وسیله‌ای برای خوش گذرانی و دنیاطلبی بیشتر قرار داده و جز این که بر گرفتاری‌های مسلمانان بیفزایند، کاری نکرده‌اند. در هر صورت مقصود از جمله مورد بحث این است که امام و رهبر مسلمین باید خودش را با همه وجود وقف بر خدا کرده باشد. از این عبارت حضرت سید الشهداء علیه السلام لزوم اخلاص در خدمت‌گزاری امام به امت نیز استفاده می‌شود. کسانی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به قدرت رسیدند، به علت نداشتن کمترین شرایط امامت، به گونه‌ای زمینه را فراهم کردند که پس از پنجاه سال، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و امام بر حق، که دارای همه ویژگی‌های امامت بود، با اهل بیتش آواره بیابان‌های عراق شوند و سرانجام نیز او را در سرزمین کربلا در بدترین شرایط محاصره کردند و وحشیانه سر از بدنش جدا کرده و خیمه‌گاهش را به آتش کشیدند.

فصل سوم: چگونه مرگ برای شهید و افراد فاسد در کلام امام حسین علیه السلام

مقدمه

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (۲۶)؛ بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد و سپس شما را به سوی پروردگارتان باز می‌گرداند.

معنای موت در قرآن کریم

خداوند متعال انسان را آفرید و اسباب زندگی مادی و معنوی او را نیز فراهم ساخت و هیچ‌گاه او را نابود نخواهد کرد. تنها تحوّل مهمّی که در سیر زندگی او روی می‌دهد، انتقال‌های گوناگونی است که برای همه افراد بشر، به طور قهری پیش خواهد آمد. نخستین انتقالی که برای انسان هست، پشت سر گذاشتن رجم مادر و آمدن در این دنیا و آغاز زندگی مادی است که ضرورتاً باید خود را با شرایط آن تطبیق دهد. انسان پس از آمدن به این دنیا و شرکت در امتحان بزرگ الهی، یا به آن رشد معنوی و جایگاه مترقی که لازم بوده، رسیده است و یا اینکه حرکت او در جهت گمراهی بوده است. به هر حال، باید از این مرحله خارج شود، خروج از زندگی مادی و جدا شدن روح از جسم و ورود آن به عالم برزخ. «... وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ...» (۲۷). گفتنی است: اساس شخصیت وجودی یک انسان روح او است. از این رو، در محاورات روزمره گفته می‌شود: دست من، پای من و بدن من. این «مَن» کیست که بدن برای او است، این «مَن» انسان واقعی است که بدن، ابزار کار آن در دنیاست و به آن روح گفته می‌شود. آن‌گاه که روح از این قفس جسم جدا شود، برای آنکه احترام شخص حفظ شود و بوی تعفن بدن او دیگران را اذیت نکند، آن را دفن می‌کنند. البته قبلاً نیز در طول حیاتش بارها این بدن عوض شده است؛ ولی شخصیت او با همه مشخصات باقی مانده است. سومین مرحله سیر انسان، انتقال او از عالم برزخ به قیامت است که زمان آن نامعلوم است. در نتیجه مدّت اقامت انسان در برزخ نیز نامعلوم خواهد بود. در مرحله دوم (دنیا)، هر چه وابستگی انسان به مادیات بیشتر باشد و جاذبه‌های دنیا او را به بند کشیده باشد، جدا شدن از علاقه‌ها برای او سخت‌تر خواهد بود. در مقابل اگر خود را براساس معیارهای دینی تربیت کرده باشد و در عین بهره‌مندی از دنیا در سایه بندگی خدا، به آن دلبستگی پیدا نکرده باشد، نه تنها مردن برای او دشوار نیست، بلکه حاضر است در صورت لزوم، در میدان نبرد عاشقانه به استقبال شهادت برود. بنابراین، کلمه «موت» در قرآن کریم، هرگز به معنای فنا و نابودی نیست، بلکه به معنای انتقال است. از این رو، یک امر وجودی است نه عدمی. به همین علت خداوند متعال در سوره ملک می‌فرماید: «... خَلَقَ الْمَوْتَ...» (۲۸)؛ خلق، ایجاد کردن است نه نابود کردن.

بی‌ارزشی مظاهر دنیا در سخنان امام حسین علیه السلام

بی‌ارزشی مظاهر دنیا در سخنان امام حسین علیه السلام

بخشی از سخنان امام حسین علیه السلام درباره حقارت و بی‌ارزشی مظاهر دنیا و لزوم دل دادن به زندگی آخرت است، بخشی دیگر درباره آسان بودن مرگ، برای شهدا و مؤمنان و سخت بودن آن برای فاسقان.

۱ - توصیه به زهد در دنیا و توجه به آخرت:

امام علیه السلام خطاب به لشکر و اهل بیتش گفتاری دارند که بخشی از آن چنین است: «واعلموا أنّ الدنیا حلّوها ومُرّها حلّم فی الانتباه فی الآخرة، والفائز من فاز فیها والشقی من یشقی فیها» (۲۹)؛ بدانید تلخ و شیرین، همه‌اش خواب و خیالی بیش نیست و جای بیداری و هوشیاری، جهان دیگر است و کسی رستگار خواهد بود که در آن جهان رستگاری یابد و بیچاره کسی است که در آن سرا شقاوت یابد.

۲ - مرگ پلی به سوی بهشت یا دوزخ:

امام علیه السلام خطاب به اصحاب خود، در روز عاشورا می‌فرماید: «صبراً بنی الکرام! فما الموت إلیما قنطرة تعبر بکم عن البعوث والضراء إلی الجنان الواسعة والنعم الدائمة، فایکم یکره أن ینتقل من سجن إلی قصر وما هو لأعدائکم إلیا کمن ینتقل من قصر إلی سجن وعذاب، أن أبی حدثنی عن رسول اللہ صلی الله علیه وآله: الدنیا سجن المؤمن وجنۃ الکافر والموت جسر هؤلآء إلی جنانهم وجسر هؤلآء إلی جحیمهم، ما کذبت ولا کذبت» (۳۰)؛ ای بزرگ زادگان! صبر و بزرگواری پیشه کنید که مرگ جز یک پل نیست که شما را از سختی و رنج عبور داده، به بهشت پهناور و نعمت‌های همیشگی آن می‌رساند. کیست که نخواهد از زندان به قصر انتقال یابد و برای دشمنان شما مرگ جز آن نیست که از کاخی به زندان و شکنجه انتقال یابد. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه وآله برای من نقل کرده است که می‌فرمود: «دنیا برای مؤمن همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است. مرگ پلی است که عده‌ای را عبور داده و به بهشتشان می‌رساند، و جمعی را عبور داده و به دوزخشان می‌رساند». آری نه دروغ شنیده‌ام و نه دروغ می‌گویم. امام علیه السلام در این عبارت به چند مطلب اشاره کرده است: الف) سفارش به صبر و پایداری ب) مرگ پلی بیش نیست که مؤمن را از دشواری‌ها به سوی نعمت‌ها می‌برد و کافر را از آسایش به سوی عذاب. ج) دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. بر این اساس، مردم دو دسته‌اند: گناه کاران از مرگ گریزانند و مؤمنان باکی از مرگ ندارند. در حادثه کربلا، هر دو نمونه را داریم. از یک سو، افرادی در لشکر عمر بن سعد حضور داشتند که قبلاً برای آن حضرت نامه نوشته و ایشان را دعوت کرده بودند، ولی همین که احساس خطر جانی کردند، ترسیدند و راه خود را عوض کردند؛ مانند شبت بن ربیع، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن الحارث. اما در اردوگاه امام حسین علیه السلام مردانی دیده می‌شدند از جان گذشته، بزرگوار و سخاوتمند که جلسه شب عاشورای امام حسین علیه السلام با آنان، گویای این واقعیت است.

استقبال از شهادت در سخنان فداکاران عاشورا

استقبال از شهادت در سخنان فداکاران عاشورا

شب عاشورا امام علیه السلام در جمع اصحابش فرمود که دشمنان از من دست برنمی‌دارند و شما می‌توانید از تاریکی شب استفاده کنید و بروید. زمانی که سخن امام علیه السلام به اینجا رسید، چند نفر از یاران ایشان چنین گفتند:

۱ - حضرت ابوالفضل علیه السلام

«چگونه ما شما را تنها بگذاریم و پس از شما به زندگی پردازیم؟! خدا چنین روزی را نیاورد». دیگر افراد بنی هاشم نیز سخنانی این چنین ایراد کردند.

۲ - فرزندان عقیل

امام علیه السلام به فرزندان عقیل فرمود: «شهادت مسلم برای شما کافی است. به شما اجازه می‌دهم که بروید». آنان در پاسخ گفتند: «آیا ما بزرگ و سید و عمویمان را بدون اینکه تیر و نیزه و یا شمشیری به دشمنانشان بزنیم، رها کنیم؟! نه! به خدا جان و مال فرزندانمان را در راه شما فدا می‌کنیم و خدا زندگی پس از شما را زشت کرده است».

۳ - مسلم بن عوسجه

«اگر ما شما را تنها بگذاریم، در برابر خدا چه پاسخی داریم؟! هرگز! تا نیزه‌ام را در سینه آنان فرو نبرم و تا شمشیرم نشکسته، با آنان می‌جنگم، و زمانی که سلاحی نداشتم، با سنگ با آنان مبارزه می‌کنم تا با شما شهید شوم».

۴ - سعید بن عبدالله حنفی

«به خدا قسم! تو را تنها نمی‌گذارم تا خدا بداند که ما در غیبت رسولش تو را یاری کردیم. به خدا سوگند! اگر هفتاد مرتبه مرا بکشند و بسوزانند و خاکسترم را به باد بدهند، دست از یاری شما بر نخواهم داشت. چگونه به این صورت نباشد در حالی که یک بار کشته شدن است، و پس از آن بزرگواری است که دائمی خواهد بود». زهیر بن قین و گروهی دیگر از صحابه نیز سخنانی مانند سعید ایراد کردند. به نقل از امام سجاده علیه السلام، حضرت در این هنگام، آنان را دعا کردند.

۵ - قاسم بن الحسن

در این هنگام بود که قاسم بن الحسن علیه السلام از عمو پرسید: «وَأَنَا فِي مَنْ يَقْتَلُ؟»؛ آیا من نیز جزء کشته شدگان هستم؟! حضرت فرمود: «یا بُنِی! کیف الموت عندک؟ فرزندم! شهادت نزد تو چگونه است؟ عرض کرد: عمو جان از عسل شیرین تر است. وقتی این گونه عشق خود به شهادت را بیان کرد، امام علیه السلام فرمود: «إِی وَاللَّهِ فِدَاکَ عَمَّک!»؛ بله به خدا سوگند عمو به فدایت، تو نیز جزء شهدا خواهی بود.

۶ - محمد بن بشیر خضرمی

در اینجا امام علیه السلام خطاب به محمد بن بشیر خضرمی فرمود: «فرزند شما در مرزهای ری به اسارت درآمده است، برو و اسباب آزادی او را فراهم کن». پاسخ داد: «گرگ‌های بیابان مرا زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم».

نمونه‌ای دیگر از سخنان امام حسین علیه السلام

از ظاهر این سخن استفاده می‌شود که امام علیه السلام آن را در آغاز جنگ و برای تشجیع یاران خود ایراد کرده‌اند: «قوموا ایها الکرام إلى الموت الذی لا بد منه، فإن هذه السیاهم رُسل القوم إلیکم. فواللّٰه ما بینکم و بین الجنّة والنّار إلّا الموت یعبر بهؤلآء إلى جنانهم و بهؤلآء إلى نیرانهم» (۳۱)؛ ای بزرگواران! برخیزید به سوی مرگ، مرگی که فراری از آن نیست. همانا این تیرها فرستادگان این قوم به سوی شمایند. و سوگند به خدا بین شما و بین دوزخ، فاصله‌ای نیست مگر مرگ. بنابراین، بخشی از سخنان امام حسین علیه السلام درباره بی‌ارزش بودن دنیا است و بخشی دیگر درباره آسان بودن مرگ در راه خدا. اصحاب آن حضرت نیز این درس را به خوبی فرا گرفته و بدان عمل کردند و در برابر مردمان پست، آخرت خود را به دنیای بی‌ارزش خریدند. شجاعت بی‌ظیری که اصحاب امام حسین علیه السلام از خود بروز می‌دادند، نتیجه نترسیدن از مرگ در راه خدا بود. آنان در روز عاشورا برای رفتن به میدان جنگ از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و نه تنها مرگ برای آنان سخت نبود، بلکه زندگی کردن در کنار آن مردمان پست و ذلیل برایشان دشوار شده بود. به همین علت پس از شهادت تقریباً همه هر زمان، با این که مسؤولیت‌های فراوان به دوش حضرت ابوالفضل علیه السلام بود، خدمت برادرش امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد که سینه‌ام تنگ شده است. اجازه می‌خواهم به میدان بروم. امام به ایشان فرمود: حال که چنین تصمیم داری، برو و برای اهل حرم، از رود فرات آب بیاور...

بخش دوم: موضوعات اخلاقی

فصل اول: ارزش‌های اخلاقی در سیره امام حسین علیه السلام

مقدمه

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (۳۲)؛ به راستی در پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرمشق نیکویی است، برای شما و برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید (و ایمان) دارد و خداوند را بسیار یاد می‌کند. اگر بخواهیم اسلام را به طور خلاصه معرفی کنیم، باید بگوییم که اسلام مکتبی است که از سه عنصر مهم تشکیل شده است: الف) اعتقادات: این بخش به اصولی مربوط می‌شود که فرد مسلمان باید با آن‌ها پیوند عقیدتی داشته باشد. ب) احکام عملی: این بخش مربوط به اعمال است و فرد مسلمان در بخش عبادات و معاملات خود به آن عمل می‌کند. علم فقه دربر گیرنده این احکام و دستور العمل‌ها است. ج) اخلاق: دستور العمل‌هایی که در اسلام به رشد فضایل اخلاقی در انسان و دور ساختن او از رذائل می‌باشد، مسائل اخلاق اسلام نامیده می‌شود. این مسائل، صفات انسانی را احیا و تقویت می‌کند. آیات قرآن را نیز می‌توان بر اساس این تقسیم بندی، دسته‌بندی کرد؛ مثلاً آیه آخر سوره کهف، هر سه اصل اعتقادی (توحید، نبوت و معاد) را دربر دارد: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ، فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۳۳)؛ (ای پیامبر!) بگو: من بشری همانند شما هستم، با این تفاوت که به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یگانه است. حال هر آن کس که امید به لقای پروردگارش بسته است، پس نیکو پیشه کند و در پرستش پروردگارش کسی را نیاورد. در زمینه احکام نیز حدود پانصد آیه مربوط به احکام است که به آیات الأحکام مشهور است، مانند آیات ۱۸۳ - ۱۸۵ بقره که درباره حکم روزه است. در بحث اخلاق نیز آیات بسیاری در قرآن آمده است؛ مانند: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (۳۴)؛ و بندگان خدای رحمان، کسانی هستند که روی زمین، فروتنانه راه می‌روند و چون اشخاص نادان آنها را مخاطب سازند، بزرگووارانه پاسخ دهند. جامع‌ترین آیه اخلاقی قرآن، آیه ۱۹۹ سوره اعراف می‌باشد: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»؛ (به هر حال) با آنان مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی‌ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن). بنابراین، یکی از سه بخش مباحث اسلام و قرآن، مربوط به ارزش‌های اخلاقی است. قرآن ارزش‌های اخلاقی را به صورت نظری مطرح کرده است و در مواردی نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را الگوی عملی و رفتاری برای بشر معرفی نموده است. کلمه «اسوه» در آغاز آیه مورد بحث، به معنای الگو و سرمشق است، و منظور از «فی رسول الله»، رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بنابراین اسوه در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ یعنی پیروی از او. معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دین آوردن شما این است که هم در گفتار و هم در رفتار، به او تأسی کنید. وقتی شما می‌بینید که او در راه خدا چه مشقت‌هایی را تحمل می‌کند و چگونه خود را با ارزش‌های اخلاقی و رفتاری آراسته است، شما نیز صفات اخلاقی را در خود پرورش داده و ریشه‌دار کنید. تفسیر نمونه درباره آخر آیه مورد بحث می‌نویسد: «قرآن در آیه فوق، این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می‌داند که دارای سه ویژگی هستند: امید به خدا و روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند». (۳۵) در روایات و آیات، غیر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، جانشینان آن حضرت و سایر انبیاء علیهم السلام نیز اسوه، الگو و سرمشق برای ما معرفی شده‌اند.

اشاره

نهضت خون بار سید الشهداء علیه السلام که از نظر زمانی، حدود ۱۶۰ روز بیشتر طول نکشید، دربر دارنده درس‌های بسیاری از جنبه‌های مختلف برای بشر است. یکی از جنبه‌های مهم این قیام، جنبه اخلاقی آن است. در سخنان امام حسین علیه السلام و سیره آن حضرت و نیز اصحاب بزرگوارش الگوهای بسیاری می‌توان یافت. ما در این بحث، بعضی از ارزش‌های اخلاقی اسلام را، که از آن وجود مقدس، در نهضت کربلا مشاهده شده است، بیان می‌کنیم:

۱ - ایشار در حق دشمن

کاروان امام حسین علیه السلام هشتم ذی الحجه (پس از سخنرانی حماسی امام) یعنی در حساس‌ترین روز که همه کاروانیان به سوی مکه سرازیر بودند، از آن شهر خارج شد و حدود ۲۵ روز بعد، یعنی دوم محرم الحرام با طی منزلگاه‌های متعدد به کربلا رسید. یکی از کاروانسراها و منزلگاه‌های بین راه، توقّف گاهی است به نام شراف. زمانی که کاروان خواست از این محل حرکت کند، حضرت دستور فرمود ظروفی را که همراه دارند از آب پر کنند، آن گاه به راه ادامه دهند. زمانی که تقریباً به نیمه روز (نزدیک ظهر) رسیدند، شنیده شد که یکی از اصحاب آن حضرت تکبیر گفت. امام فرمود: چرا تکبیر گفتی؟ (از چه تعجب کردی؟) وی عرض کرد: از دور نخلستان سرسبزی را می‌بینم و تعجب می‌کنم که در این بیابان ریگزار، چنین منطقه زیبایی وجود دارد. ولی دیگر همراهان نپذیرفتند که در این بیابان چنین نخلستانی وجود داشته باشد. با اندکی دقت، آنان مشاهده کردند که آن سیاهی جز نیزه‌ها، گوش‌های اسبان و لشکر آماده رزم چیز دیگری نیست. امام از همراهان خود پرسید: آیا مکان مناسبی برای دفاع در اینجا وجود دارد؟ آنان مکانی را در آن نزدیکی به نام «ذو حُسم» معرفی کردند که می‌توان با تکیه بر تپه‌های موجود در آن، تنها از یک سو با دشمن جنگید و در نتیجه، در محاصره قرار نگرفت. حرّ بن یزید ریاحی در رأس هزار نفر مسلّح، وارد این سرزمین شد. چون امام حسین علیه السلام شدّت عطش و تشنگی همراه با خستگی و سنگینی سلاح و گرد و غبار راه را در سپاهیان حرّ مشاهده کرد، به یاران خویش دستور داد که آنان و اسب‌هایشان را سیراب سازند و طبق معمول بر آن مرکب‌های از راه رسیده آب بپاشند. یاران حضرت طبق دستور ایشان، هم افراد را سیراب کردند و هم ظرف‌های آنان را از آب پر ساخته، جلو اسبان گذاشتند، تا اینکه همه لشکر و مرکب‌هایشان سیراب شدند. یکی از سپاهیان حرّ، به نام «علی بن الطعان المحاربی» می‌گوید: من در اثر تشنگی و خستگی شدید، پس از همه سربازان و پشت سر سپاهیان، توانستم به منطقه شراف و محل اردوی سپاه وارد شوم. چون در آن هنگام همه یاران حسین علیه السلام سرگرم سیراب کردن لشکریان بودند، کسی به من توجه نکرد. در این هنگام مردی خوش رو، که متوجه من شده بود و بعد دانستم که حسین بن علی علیهما السلام است، به یاری‌ام شتافت و در حالی که مشک آبی با خود حمل می‌کرد، خود را به من رسانید و گفت: «انخل الراویه»؛ شترت را بخوابان. من که با لغت حجاز آشنا نبودم، منظور او را نفهمیدم. از این رو فرمود: «انخل الجمل»؛ شتر را بخوابان. مرکب را خواباندم و مشغول خوردن آب شدم، ولی بر اثر تشنگی شدید و عجله بسیار، آب به سر و صورتم می‌ریخت و نمی‌توانستم به راحتی بنوشم. امام فرمود: «اخث السقاء»؛ مشک را فشار بده. من باز هم منظور او را درک نکردم. امام که مشک را به دست گرفته بود، با دست دیگرش دهانه آن را گرفت تا توانستم بدون زحمت و به راحتی سیراب شوم. (۳۶) در بیابانی که معلوم نیست چه هنگام انسان به آب دست می‌یابد، بزرگواری اخلاق و کرامت علوی که در وجود آن حضرت بود، این گونه سخاوت‌مندانه آب را در اختیار مردمی می‌گذارد که به قصد دستگیری وی آمده‌اند. فاصله اخلاقی اردوگاه حسینی با لشکریان یزید بسیار زیاد و در مقابل هم است. امام علیه السلام حتی حیوانات آنان را مورد ترحم و عطفوت انسانی خویش قرار داد، ولی آن مردم سنگدل، در روز عاشورا به بچه شیرخواری که از تشنگی لب‌های خود را باز و بسته می‌کرد

و نزدیک بود جان دهد، نه تنها ترحم نکردند، بلکه او را با تیر، روی دست پدر به شهادت رساندند. عمر بن سعد در روزهای نخست ورودش به سرزمین کربلا، گروه زیادی از لشکریانش را مأمور کرد که بین خیمه‌های امام حسین علیه السلام و رود فرات حایل شوند. به همین علت، اصحاب آن حضرت علیه السلام به آب دسترسی نداشتند و تشنگی آنان را آزار می‌داد. امام علیه السلام دستور دادند که در نوزده قدمی خیمه‌ها به سمت قبله چاهی حفر شود. آب گوارایی جوشید و همه از آن استفاده کردند (به علت نزدیک بودن به رودخانه فرات، سطح آب بالاست). سپس آن را پر کردند که اثری از آن دیده نمی‌شد. عید الله بن زیاد پیامی به عمر بن سعد فرستاد: به من خبر رسیده که حسین چاه حفر کرده و آب به دست آورده و خود و اصحابش نوشیده‌اند. زمانی که نامه من به دست تو رسید، آنان را به کلی از آب محروم ساز و بر آنان بسیار در مورد آب سخت بگیر. این دستور سه روز پیش از شهادت امام علیه السلام و اصحابش اجرا شد. (۳۷) با مقایسه بین این رفتار و رفتاری که امام علیه السلام و اصحابش در آب دادن به لشکریان حرّ و مرکب‌های آنان داشتند، فاصله اخلاق در این دو اردوگاه به خوبی معلوم می‌شود.

۲ - وفای به عهد

از تاریخ به خوبی استفاده می‌شود که هر چه امام به مقصد خود، یعنی کوفه نزدیک‌تر می‌شد، آثار از بین رفتن زمینه برای پیروزی، پدیدارتر می‌گشت و این امر، با توجه به شهادت مسلم، عبد الله بن بقطر و قیس بن مشهر و نیز سخنان افرادی مانند فرزدق، طرمح و نشانه‌های دیگر، تقریباً قطعی به نظر می‌رسید. ولی امام حسین علیه السلام به خاطر عهد و پیمانی که با عده بسیاری از مردم بسته بود و ممکن است در انتظار ورود آن حضرت باشند، همچنان این مسیر خطرناک را ادامه داد تا زمانی که با لشکریان حرّ رو به رو شد. امام علیه السلام بارها به این پیمان خود با کوفیان اشاره فرمود: نخستین بار، هنگام رویارویی دو لشکر بود که با وقت نماز ظهر فاصله چندانی نداشت. امام حسین علیه السلام پیش از اقامه نماز ظهر و پس از آن، علت آمدن خود را دعوت مردم کوفه و وعده‌ای که ایشان به آنان داده است، اعلام فرمود: «إِنِّهَا مَعْدِرَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَيْكُمْ، وَإِنِّي لَمِ أَتَكُمُ حَتَّى أَتَنِّي كِتَابِكُمْ وَقَدِمْتُ بِهَا عَلَىٰ بِهَا رَسَلِكُمْ أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْنَا، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ وَلَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهَدْيِ، فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُمْ فَاَتُونِي مَا أَطْمَنُّ بِه مِنْ عَهْدِكُمْ وَمَوَاطِئِكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ لِمَقْدَمِي كَارِهِينَ، انصرفت عنكم إلى المكان الذي جئت منه إليكم» (۳۸)؛ ای مردم! سخنان من اتمام حجت است بر شما و انجام وظیفه و رفع مسؤولیت در پیشگاه خدا. من به سوی شما حرکت نکردم مگر آنکه دعوت نامه‌ها و پیک‌های شما به سوی من سرازیر گردید که ما امام و پیشوا نداریم، دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو، ما را هدایت و رهبری کند. اگر به این دعوت‌ها وفادار هستید، اینک من بسوی شما آمده‌ام. باید با من پیمان محکم ببندید و در همکاری و همیاری با من از اطمینان بیشتری برخوردار سازید و اگر از آمدن من ناخشنودید، حاضریم به محلی که از آنجا آمده‌ام، بازگردم. سپاهیان حرّ در برابر سخنان امام سکوت کردند و پاسخی مثبت یا منفی از سوی آنان ابراز نشد. پس از این سخنان، هر دو لشکر نماز ظهر را به امامت امام حسین علیه السلام خواندند. پس از نماز ظهر، آن حضرت دوباره آنان را نصیحت کرد و فرمود: اگر نظرتان درباره آنچه در نامه‌هایتان نوشتید، عوض شده، من باز می‌گردم. امام علیه السلام به گونه‌ای واضح، در این سخنان می‌فرماید: آنچه که من را به این سرزمین آورده و باعث شده است این خطرات را بپذیرم، عمل به پیمانی است که بین من و شما بسته شده است. من خواستم به عهد خود وفا کنم. اگر شما از قول و پیمان خویش دست برداشته‌اید، مرا آزاد بگذارید تا به محلّ حرکت بازگردم. بنابراین، یکی از ارزش‌های اخلاقی، که ابی عبد الله علیه السلام هم در سخن و هم در رفتار از آن پاسداری کرد، عمل به پیمانی بود که انسان مسلمان با فرد یا گروهی می‌بندد، تا جایی که در بعضی روایات اسلامی آمده است: «مَنْ لَا عَهْدَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ»؛ هر کس که پایبند عهد و پیمان خود نیست، دین ندارد. معلوم می‌شود که وفای به عهد، در دین اسلام وجود دارد و نمی‌شود آن را نادیده گرفت. دومین بار، زمانی بود که حرّ بن یزید ریاحی نتوانست کاروان حسین بن علی علیهما السلام را تحت

کنترل در آورد، به عبید الله بن زیاد نامه نوشت و از او کسب تکلیف کرد. در این فاصله هر دو لشکر، در منزل گاهی به نام «بیضه» فرود آمدند. در اینجا امام علیه السلام بر حسب وظیفه با هدف هدایت آن مردم، روایتی را درباره امر به معروف و نهی از منکر، از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود، آن گاه به بیان رفتار ضدّ دینی حکومت بنی امیه و یزید پرداخت و در پایان، آمدن خود را عمل به پیمانی اعلام کرد که بین خود و مردم کوفه وجود داشته است: «...وقد أتتني كتبكم وقدمت علي رسلكم ببيعتكم أنّكم لا تسلّموني ولا تخذلوني، فإن أتممت علي ببيعتكم تصيوا رشدكم، فأنا الحسين بن علي وابن فاطمة بنت رسول الله. نفسي مع أنفسكم وأهلي مع أهليكم ولكم في أسوء، وإن لم تفعلوا ونقضتم عهدكم وخلعتم بيعتي من أعناقكم، فلعمري ما هي لكم بنكر، لقد فعلتموها بأبي وأخي وابن عمي مسلم، فالمغرور من اغترّ بكم، فحظّكم أخطأتم ونصيبيكم ضيعتم، ومن نكث فإنما ينكث علي نفسه وسيغني الله عنكم» (۳۹)؛ دعوت نامه‌هایی که از شما به دست من رسیده و پیام بیک‌هایی که از سوی شما به نزد من آمده‌اند، این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته‌اید که مرا در برابر دشمن تنها نگذارید و دست از یاری من بر ندارید. اینک اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید، به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته‌اید؛ زیرا من حسین فرزند فاطمه دختر پیامبر و فرزند علی هستم که وجود من با شما مسلمانان در هم آمیخته و فرزندان و خانواده شما در حکم فرزندان و خانواده خود من هستند. (در میان من و مسلمانان جدایی نیست) که شما باید از من پیروی کنید و مرا الگوی خود قرار دهید. و اگر با من پیمان‌شکنی کردید و بر بیعت خود باقی نماندید، به خدا سوگند! این عمل شما بی‌سابقه نیست و تازگی ندارد که با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم نیز این چنین رفتار کردید و با آنان از در فریب و پیمان‌شکنی در آمدید. پس آن کسی گول خورده است که به سخن شما اعتماد کند و به پیمان شما مطمئن شود. شما مردمانی هستید که در به دست آوردن نصیب اسلامی خود، راه خطا پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده‌اید. و هر کس پیمان‌شکنی کند، به زیان خود او تمام خواهد شد و خدا مرا از شما بی‌نیاز خواهد کرد. در این دو عبارتی که از امام حسین علیه السلام در موضوع مورد بحث ذکر شد، چند مطلب وجود دارد: الف) ایراد سخن از سوی من اتمام حجت و انجام وظیفه است. ب) بیعت و اظهار نیاز از سوی شما، من را به این سرزمین آورد. ج) معرّفی خود (برای اینکه عذری باقی نماند) د) من برای شما الگو هستم. ه) به خاطر عمل به عهد و میثاقم با شما به استقبال خطر آمده‌ام. و) پیمان‌شکنی شما برای من تعجب‌آور نیست. ز) شما مردم عراق موقعیت حساس خود را درک نکرده‌اید. ح) پیمان‌شکن قبل از هر کس به خود ضرر وارد می‌کند. بنابراین، همان گونه که امام علیه السلام در این سخنان فرمود: «ولکم فی أسوء» ما باید ایشان را در عمل به ارزش‌های اخلاقی، از جمله وفای به عهد، سرمشق و الگوی خود قرار دهیم. و نیز گروهی به سرپرستی طرمّاح بن عدی طائی که از کوفه می‌آمدند، در منطقه‌ای به نام «عذیب الهجانات» با امام حسین علیه السلام ملاقات کردند. امام علیه السلام از آنان درباره مردم کوفه پرسید. آنان در پاسخ گفتند: بزرگان و سران قبایل کوفه با رشوه‌های سنگین، از سوی ابن زیاد به وی گرویده‌اند؛ اما افراد دیگر، دل‌هایشان با شماست و شمشیرهایشان بر شما. آن گاه خبر شهادت قیس بن مُشیر صیداوی، نامه‌رسان امام به مردم کوفه را به حضرت دادند. امام علیه السلام پس از شنیدن این خبر، این آیه را تلاوت کردند: «...فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (۴۰) در ادامه این گفت و گو طرمّاح بن عدی طائی به امام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من هنگام خروج از کوفه، در کنار این شهر گروه زیادی را دیدم که اجتماع کرده‌اند. چون انگیزه این اجتماع را پرسیدم، گفتند: این مردم برای مقابله با حسین بن علی علیهما السلام و جنگ با او آماده می‌شوند. ای فرزند رسول خدا! تو را به خدا سوگند! از این سو برگرد؛ زیرا من مطمئن نیستم حتی یک نفر از مردم کوفه به یاری شما بشتابد، و اگر این گروهی که من دیدم، در جنگ با تو شرکت کنند، در شکست تو کافی است، در حالی که هر روز و هر ساعت که می‌گذرد، بر نیروی انسانی و تسلیحات جنگی آنان افزوده می‌شود. سپس به امام علیه السلام چنین پیشنهاد کرد که: شما و من نیز در رکاب شما، به سوی «احباء» که منطقه سکونت قبیله ما «طی» در دامنه کوه‌هایی بلند است، حرکت کنیم که هیچ کس به آن منطقه دست پیدا نمی‌کند. امام حسین علیه السلام برای داشتن نیت خیر، او را دعا

کردند و سخنانی فرمودند که من نمی‌توانم به پیشنهاد شما پاسخ مثبت بدهم؛ چون با مردم کوفه عهد و میثاقی بسته‌ام که باید به آن عمل کنم: «إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ عَهْدًا وَمِيثَاقًا وَلَسْنَا نَقْدِرُ عَلَى الْإِنْصِرَافِ حَتَّى تَتَصَرَّفَ بِنَا وَبِهِمُ الْأُمُورُ فِي عَاقِبِهِ» همانا بین ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده و در اثر این پیمان امکان برگشت برای ما نیست، تا ببینیم عاقبت کار به کجا می‌انجامد. طرمح از امام علیه السلام اجازه خواست به سوی محلی به نام «میره» نزد اهلیش برود و زود برای یاری امام علیه السلام بازگردد. او اگرچه با سرعت برگشت، ولی وقتی به محل ملاقات قبلی‌اش با امام علیه السلام رسید، خبر شهادت امام علیه السلام را شنید و در نتیجه به سوی اهلیش بازگشت. امام علیه السلام در این سخن با صراحت می‌فرماید: «آنچه مرا وادار کرده که با همه خطرها به راهم ادامه دهم، وظیفه عمل به عهد و میثاقم با مردم کوفه است و امکان ندارد که من دست از وظیفه‌ام بردارم تا ببینم عاقبت کار به کجا می‌انجامد». بنابراین، الگو بودن امام حسین علیه السلام در عمل به ارزش‌های اخلاقی، به خوبی روشن می‌شود.

۳- پیش قدم نبودن در جنگ

لشکریان حَزَّ بن یزید ریاحی و کاروان امام حسین علیه السلام نزدیک یکدیگر همچنان در حرکت بودند تا دستور امیر عراق، عبید اللّه بن زیاد خطاب به حَزَّ برسد. دو قافله به سرزمین «نینوا» رسیدند. در اینجا با مردی مسلح و سوار بر اسبی تندرو رو به رو شدند. او کسی جز پیک ابن زیاد نبود که حامل نامه وی به حَزَّ بود. متن نامه این بود: «جمع بحسین حین تقرأ کتابی ولا تنزله إلاً بالعراء علی غیر ماء و غیر حصن»؛ با رسیدن این نامه، به حسین بن علی سخت بگیر و در بیابانی بی آب و علف و بی قلعه فرودش آور. حَزَّ نیز متن نامه را برای امام علیه السلام خواند و آن حضرت را از مأموریت خویش آگاه ساخت. امام علیه السلام فرمود: پس بگذار ما در بیابان نینوا و غاضریات یا شفیة فرود آییم. حَزَّ گفت: نمی‌توانم این اجازه را به شما بدهم. من دیگر در تصمیم‌گیری آزاد نیستم؛ زیرا همین نامه‌رسان، جاسوس ابن زیاد و مواظب من است. در این هنگام، زهیر بن قین به امام علیه السلام گفت: جنگ با این گروه کم، آسان‌تر است از جنگ با افراد بسیاری که در پشت سر آنان است. به خدا قسم! طول نخواهد کشید که لشکریان بسیاری به پشتیبانی آنان برسند و آن وقت ما دیگر تاب مقاومت در برابر آنان را نخواهیم داشت. امام در پاسخ به پیشنهاد زهیر بن قین چنین فرمود: «ما کنت أبدأهم بقتال»؛ من هرگز آغازکننده جنگ نخواهم بود. امام حسین علیه السلام تا روز عاشورا بر این تصمیم خود باقی ماند. صبح روز عاشورا عمر بن سعد پس از شاهد گرفتن مردم و تیراندازی به سوی خیمه‌های حرم امام حسین علیه السلام جنگ را آغاز کرد و امام علیه السلام نیز چاره‌ای جز دفاع از خود و اهل بیت خویش نداشت. پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام نیز در جنگ هیچ‌گاه پیشقدم نبود، پیش از آنکه به پیروزی بیندیشد، به رعایت اصول اخلاقی و انسانی فکر می‌کرد. آغازکننده جنگ، عامل اصلی همه قتل‌ها، جراحت‌ها، آوارگی‌ها و نابسامانی‌ها شناخته می‌شود و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به پیروی از آیین ارزشمند قرآن می‌خواستند با ارشاد و هدایت مردم، آنان را به جای جنگ، به سوی ارزش‌های اخلاقی رهنمون شوند.

۴- صبر: (صبر در طاعات، صبر بر مصیبت، صبر از معصیت)

۴- صبر: (صبر در طاعات، صبر بر مصیبت، صبر از معصیت)

یکی از ارزش‌های اخلاقی در اسلام صبر است، در روایات صبر به سه قسم تقسیم شده: صبر در طاعات، صبر بر مصیبت و صبر از معصیت. مفهوم صبر، این معنا را تداعی می‌کند که گویی عاملی انسان را به سویی می‌کشاند و او در برابر آن، مقاومت می‌کند. این

عامل ممکن است درونی باشد یا بیرونی، و عامل درونی نیز مختلف است. با توجه به کاربرد گسترده واژه صبر می‌توان گفت: بیشتر رفتارهای اخلاقی و یا حتی همه آنها به لحاظی تحت عنوان صبر قرار می‌گیرند. (۴۱) بنابراین بر اساس روایات، برای انجام وظایف شرعی، به صبر و استقامت نیاز است که از آن به «صبر طاعات» تعبیر شده است. برای گناه نکردن نیز به صبر و پایداری نیاز است. این در صورتی عملی خواهد شد که معنویت در انسان ریشه‌دار و عمیق باشد. این صبر «صبر از معصیت» عنوان گرفته است. و مقاومت کردن در پیش آمده‌های ناگوار «صبر بر مصیبت» نامیده شده است. حدیثی در اصول کافی از امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که تقسیم یاد شده را بیان می‌کند. (۴۲) امام حسین علیه السلام در حادثه عاشورا، در موارد متعددی اصحاب و اهل بیتش را به صبر سفارش می‌کرد که در سخنان آن حضرت، هر سه نوع صبر را مشاهده می‌کنیم:

صبر در طاعات

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَدْنَىٰ فِي قِتْلِكُمْ وَقَتْلَىٰ فِي هَذَا الْيَوْمِ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَالْقِتَالِ... صَبْرًا يَا بَنِي الْكِرَامِ...» (۴۳)؛ خداوند به کشته شدن شما و من در این روز اذن داده است و بر شما است که شکیبایی در پیش گرفته و با دشمن بجنگید. بزرگ‌زادگان! صبر و شکیبایی به خرج دهید. در اینجا به صبر در اطاعت از فرامین الهی سفارش شده است، از آنجا که جهاد یکی از اساسی‌ترین دستورهای شرع مقدس است، امام حسین علیه السلام اصحاب خود را به عمل به این حکم الهی سفارش می‌کند.

صبر بر مصیبت

امام حسین علیه السلام در لحظات آخر زندگی خود، اهل خویش را در برابر انبوه مصیبت‌های وارد شده بر آنان به صبر دعوت می‌فرمود: «یا آختاه! یا امّ کلثوم! یا فاطمه! یا رباب! أنظرن إذا قتلت فلا تشقق علی جیباً ولا تخمسن وجهاً ولا تقلن هجرأ» (۴۴) ای خواهر! ای امّ کلثوم! ای فاطمه! ای رباب! زمانی که کشته شدم، پس گریبان خود را به خاطر من نگشاید و صورت خود را نخرشید و سخن نامربوطی نگوئید. امام علیه السلام در وداع دوم خود نیز به صبر در برابر مصیبت‌ها و ناگواری‌ها سفارش می‌فرمود: «وَأمرهم بالصبر... وقال: ويعوّضكم عن هذه البلیة بأنواع النعم والكرامة فلا تشکو، فلا تقولوا بألستكم ما ينقص من قدرکم» (۴۵)؛ امر کرد ایشان را به صبر... و فرمود: خدا شما را از این مصیبت، به اقسام نعمت‌ها و بزرگواری عوض می‌دهد، پس شکایت نکنید. پس با زبانتان چیزی را نگوئید که از ارزشتان می‌کاهد. در این وداع، امام علیه السلام سه مطلب را درباره صبر بیان می‌فرماید: الف) امر کردن به صبر ب) خداوند در برابر صبر بر دشواری‌ها و مصیبت‌ها، با نعمت و بزرگواری پاداش می‌دهد. ج) در مصیبت‌ها سخنی برخلاف رضای خدا گفتن، موجب کم‌ارزش شدن انسان خواهد شد. در سخنان امام حسین علیه السلام، به صبر و استقامت برای انجام دادن طاعات از جمله جهاد در راه خدا سفارش شده است. امر به صبر در برابر سختی‌ها و مصیبت‌ها در دو مورد بیان شد. مهم این است که حضرت نیز با شجاعت، در برابر آن همه دشمن جهاد کرد، بر آن همه مصیبت صبر نمود و شکرگزار خدا بود و این واقعیت را به زبان نیز جاری کرد. در لحظات آخر، زمانی که با بدنی مجروح و خون‌آلود به روی زمین کربلا افتاده بود، با خدا راز و نیاز و تحویل خود را با همه وجود اعلام می‌کرد: «صبراً علی قضائک یا ربّ لا إله سواک یا غیاث المستغیثین، مالی ربّ سواک ولا معبود غیرک، صبراً علی حکمک یا غیاث من لا غیاث له...» (۴۶)؛ صبر می‌کنم بر قضای تو، ای پروردگارا! که جز تو خدایی نیست ای فریادرس فریاد خواهان. برای من پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو نیست. صبر می‌کنم بر حکم تو، ای فریادرس که فریادرس نداری...

صبر از معصیت (گناه)

نکته درخور توجه، در اینجا این است که امام علیه السلام دو قسم قبلی صبر را خطاب به اصحاب و اهل بیت خویش فرموده است؛ اما قسم سوم، یعنی صبر از گناه نیز در کلام سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا وجود دارد که خطاب به دشمن و برای بازداشتن آنان از گناه بزرگی که تصمیم گرفته بودند انجام دهند، بیان شده است. امام علیه السلام در آغاز خطبه اول خود، در صبح روز عاشورا با صدای رسا فرمود: «أیها الناس استمعوا قولی ولا تعجلوا حتّی أعظم بما هو حقّ لکم علی و حتّی أعتذر إلیکم من مقدمی علیکم...» (۴۷)؛ ای مردم! سخن مرا بشنوید و عجله نکنید تا موعظه کنم شما را به چیزی که حقّ شما است بر من (هدایت و موعظه)، تا اینکه علّت آمدن خود را برای شما بیان کنم. در این عبارت، امام علیه السلام اصطلاح صبر را به کار نبرده‌اند، ولی از لحاظ مفهوم «لا- تعجلوا» به معنای «اصبروا» است. بنابراین، هر سه قسم صبر را که در روایت یاد شده، در وقایع شب و روز عاشورا نیز به چشم می‌خورد.

۵- وفاداری با دوستان

وفاداری از جمله ارزش‌های اخلاقی است. وفادار بودن به این معناست که انسان مسلمان، فردی را که با او سابقه دوستی داشته، فراموش نکند. به ویژه اگر این دوستی، در فرآیند یک مکتب الهی و بر اساس ارزش‌ها شکل گرفته باشد. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا هر جا لازم می‌شد، به کمک اصحابش می‌شتافت و معمولاً در کنار آنان به هنگام شهادت حاضر می‌شد؛ مثلاً در میان اصحاب امام علیه السلام، غلامی سیاه‌چهره به نام جون - متعلّق به ابوذر غفاری بود که به امیر المؤمنین علیه السلام و بعد به امام مجتبی علیه السلام سپرده شده و سرانجام در خدمت امام حسین علیه السلام - بود، تا اینکه به کربلا آمد. آن حضرت به وی فرمود: تو عمری در خانه ما زحمت کشیده‌ای و به منظور عافیت با ما بوده‌ای. من به تو اجازه می‌دهم که آزادانه بروی. او وقتی این سخن را شنید، خود را پشت پاهای امام علیه السلام انداخت و عرض کرد: در دوران خوشی، از نعمت‌های موجود در خانه شما بهره می‌بردم. اکنون در این وضعیت سخت، شما را تنها بگذارم و بروم؟! رنگم سیاه و نسبی ندارم، اما دوست دارم با شما باشم تا بوی خوش و بهشتی بگیرم و حسب و نسب من شریف شود و رنگم سفید گردد. نه به خدا قسم! جدا نمی‌شوم تا این خون سیاه با خون شما مخلوط گردد. حضرت به او اجازه داد. او به میدان رفت و پس از کشتن ۲۵ نفر به شهادت رسید. امام علیه السلام بالای سر او حاضر شد و دعایش کرد: «اللّهم بیض وجهه و طیب ریحہ و احشره مع الأبرار و عزّف بینه و بین آل محمّد» (۴۸)؛ خدایا! صورتش را سفید گردان و بویش را مطبوع گردان و او را با نیکان محشور کن و رابطه بین او و آل محمّد را پسندیده قرار بده! وفاداری امام به اندازه‌ای عمیق و ریشه‌دار است که غلامی این چنین را حتّی پس از شهادت قدردانی کرده و او را مورد لطف قرار می‌دهد. حرّ بن یزید ریاحی نیز با آنکه باعث شد که امام علیه السلام در این سرزمین فرود آید، ولی چون توبه کرد و رابطه دوستی با آن حضرت برقرار ساخت، مورد لطف ایشان قرار می‌گیرد و برای پذیرایی دعوت می‌شود. پس از شهادت نیز خود حضرت، زخم سر او را با دستمال خویش می‌بندد. در بعضی موارد، امام علیه السلام بالای سر مجروحین حاضر می‌شد و صورت به صورت آنان می‌گذاشت؛ مانند «واضح» و «اسلم» که با تبسم و در حالی که در آغوش امام بودند، روحشان به عالم ملکوت پرواز کرد. امام حسین علیه السلام مظهر محبت، عاطفه، دگر دوستی و وفادای به دوستان و هم‌سنگران بود. آزار ایشان حتی به دشمنانشان هم نمی‌رسید، ولی دشمن پست با دیدن این همه بزرگواری و زیبایی از آن امام عزیز، به ایشان با بدترین رفتارها توهین کرده و آن حضرت را به شهادت رساند.

فصل دوم: مقام رضا در سیره امام حسین علیه السلام

مقدمه

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَسِبَ رَبَّهُ» (۴۹)؛ تنها آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، بهترین اهل عالمند. پادشاه ایشان نزد پروردگارشان باغ‌های بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاری است و در آن بهشت ابد، جاودان متعینند و خدا از آنان خشنود و آنان هم از خدا راضی هستند و این بهشت، مخصوص کسی است که از خدا بترسد. بالاترین رتبه معنوی انسان، این است که تنها به انجام وظیفه بیندیشد و در برابر مقدرات الهی، خشنودی کامل داشته باشد. این مقام عرفانی، از اخلاص بالاتر است.

فرق بین اخلاص و مقام رضا

مُخْلِص به کسی گفته می‌شود که انگیزه و محرّکی غیر از خداوند متعال نداشته باشد؛ ولی مقام رضا مربوط به افرادی است که در عمل مخلصانه، احساس رضایت و خشنودی نیز دارند و این مرحله‌ای بالاتر از اخلاص است. فردی که بیمار است، ممکن است پزشک برای بهبودی او داروی بدمزه‌ای را تجویز کند. این بیمار فقط برای دست یافتن به سلامت خود، این دارو را می‌خورد و احساس ناگواری هم در این هنگام به او دست می‌دهد؛ ولی گاهی پزشک خوردن عسل مصفای طبیعی را به بیمار توصیه می‌کند. او هم برای درمان خود، شربت عسل را می‌نوشد؛ ولی با همه وجود به استقبال این دستور می‌رود و از آن رضایت کامل دارد و ذره‌ای احساس دشواری نمی‌کند. محیی الدین بن عربی در تفسیر خود، ذیل آیه مورد بحث می‌گوید: «... وأعلى درجاتهم (خیر البریه) مقام کمال الصفات الذی هو الرضا» (۵۰). ... افرادی که ایمان دارند و همه اعمال صالح را نیز انجام می‌دهند، صاحب مقام خیر البریه می‌شوند. بالاترین درجه آنان مقام کمال صفات است، مقامی که جز مقام رضا نیست. علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان، معیار ایمان افراد را اعتقادشان به تقدیرات الهی بیان می‌کند که مقام رضا فرع بر آن اعتقاد و باور است.

خشنودی در مراحل چهارگانه قیام حسینی

۱ - مرحله نفی طاغوت:

امام حسین علیه السلام در مدینه فرمود: «ومثلی لا یبایع مثله» (۵۱)؛ کسی مانند من با طاغوتی همانند یزید بیعت نمی‌کند. با توجه به این جمله امام علیه السلام، این مرحله را «نفی طاغوت» نامیدیم. امام حسین علیه السلام هنگامی که برای وداع با جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد حرم آن حضرت می‌شود، خدا را به آن حضرت قسم می‌دهد که در این نهضت و حرکتی که آغاز کرده است و هنوز در ابتدای راه قرار دارد، او را به جهتی که رضای خودش در آن است، هدایت کند: «أستلک یا ذا الجلال والإکرام! بحقّ القبر ومن فیه، ما اخترت من أمری هذا ما هو لک رضی» (۵۲) ای خداوند باشکوه و بزرگوار! به حقّ این قبر و به حقّ صاحب این قبر، از تو می‌خواهم که آن راه را برایم پیش آوری که خشنودی تو در آن باشد. این عالی‌ترین درجه کمال است که انسان در سخت‌ترین و حسّاس‌ترین شرایط قبل از موفقیت ظاهری، به رضایت الهی بیندیشد. امام علیه السلام در پایان وصیت‌نامه معروف خود در مدینه، پس از بیان اهداف مهمّ خویش می‌افزاید: «فمن قبلنی بقبول الحقّ فالله أولى بالحقّ، ومن ردّ علیّ هذا، أصبر حتّی یقضّی الله بینی وبين القوم وهو خیر الحاکمین»؛ پس هر کس مرا بپذیرد به پذیرش حق و ثابت، پس خدا سزاوارتر است به این حقیقت، و

هر کس با من مخالفت کند در مبارزه، من در برابرش صبر و مقاومت می‌کنم تا اینکه خدای متعال بین من و او قضاوت کند، که او بهترین حکم‌کنندگان است. مقصود حضرت در این بیان، این است که من به علت مخالفت گروهی بی‌شمار، از انجام وظیفه‌ای که خدا بر عهده‌ام گذارده است، دست بر نمی‌دارم و به خواست خدا از نتیجه این مبارزه رضایت کامل دارم.

۲ - مرحله آگاهی دادن و تبلیغ

امام حسین علیه السلام در مکه در نامه‌ای به مردم بصره نوشت: «أَنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي أَهْدِيكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرُّشَادِ»؛ اگر به گفتارم گوش دهید، شما را به راه تعالی هدایت می‌کنم. بنابراین، مکه جایگاه ابلاغ پیام امام علیه السلام بود و بنابر تعبیر خود امام، ما این عنوان را انتخاب کردیم. امام حسین علیه السلام روز سوم شعبان به مکه رسید و با اهل بیت خود، بیش از چهار ماه در مکه ماندند. چند عامل موجب شد که حضرت در حساس‌ترین زمان، که همه کاروان‌های حاجیان به سوی مکه در حرکت بودند، ایشان تصمیم بگیرند در آن شرایط به سوی عراق حرکت کنند. حفظ حرمت کعبه، خنثی‌سازی نقشه حکومت برای ترور آن حضرت و نامه مسلم باعث شد که امام علیه السلام از مکه خارج شود. آن حضرت پیش از حرکت، از مردم دعوت کرد تا جمع شوند در حالی که در میان جمعیت ایستاده بود، خطبه تاریخی و بسیار زیبای خود را ایراد فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، خُطِّبَ الْمَوْتِ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطِ الْقَلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ، وَمَا أَوْلَهْنِي إِلَى أَسْلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ، وَخَيْرَ لِي مَصْرَعٍ أَنَا لَا لِقِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَاةِ بَيْنَ النَّوَائِيسِ وَكَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَأَجْرِبُهُ سَيْغَبًا لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمِ خُطِّبَ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصْبَرُ عَلَى بَلَاءِهِ وَيُوفِينَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ، لَنْ تُشَدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لِحْمَتِهِ بَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي خَضِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرَّرَ بِهِمْ عَيْنُهُ وَيَنْجِزُ بِهِمْ وَعَدَهُ إِلَى وَمَنْ كَانَ فِيْنَا بَادِلًا - مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (۵۳)؛ سپاس برای خدای متعال است. آنچه خدا بخواهد همان خواهد بود، و هیچ نیرویی حکم‌فرما نیست مگر به اراده خداوند، و درود خداوند بر فرستاده‌اش. مرگ بر انسان‌ها لازم افتاده، همانند گردن‌بند که ملازم گردن دختران است، و من به دیدار نیاکانم آن چنان اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف، و برای من قتلگامی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد، و گویا با چشم خود می‌بینم که درندگان بیابان‌ها (لشکریان کوفه) در سرزمینی در میان نوایس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه و شکم‌های گرسنه خود را سیر می‌کنند. از پیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است، چاره و مفری نیست. خشنودی خدا خشنودی ماست. در برابر بلا - و امتحان او، صبر و استقامت می‌ورزیم و اجر صبر کنندگان را به ما خواهد داد. در میان پیامبر و پاره‌های تن وی (فرزندانش) هیچ‌گاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت در کنار او خواهند بود و چشم پیامبر به دیدار آنان روشن می‌شود و وعده او نیز (استقرار حکومت الله) به دست آنان تحقق خواهد یافت. هر کس می‌خواهد جان خویش را در راه ما فدا کند و خود را برای لقای پروردگار خود آماده می‌بیند، با ما همسفر شود که من صبح‌گاهان حرکت خواهم کرد ان شاء الله. سید الشهداء علیه السلام در این خطبه بسیار زیبا پس از یادآوری مرگ و همه سختی‌هایی که در پیش رو دارند، می‌فرماید که رضایت خدا، رضای ما اهل بیت علیهم السلام است و بر همه سختی‌های صبر می‌کنیم و به استقبال آن می‌رویم و آن‌گاه کسانی را که حاضرند مخلصانه خون خود را در راه خدا اهدا کنند، دعوت می‌کند که با ایشان حرکت کنند. این عالی‌ترین مقام عرفانی برای یک امام است که خود، هم‌زمان و خانواده خویش را در برابر همه بلاها، عاشقانه به وادی نینوا آورده است.

توضیحی کوتاه درباره سخن امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در این خطبه معروف خود، به بیان چند مطلب پرداخته: الف) حمد و ثنای خدای متعال ب) مقدر بودن مرگ

برای همه، به صورت واقعیتهی که از انسان جدا شدنی نیست. ج) اشتیاق به شهادت در راه خدا (د) بیان گوشه‌ای از حوادث کربلا که در آینده به وقوع خواهد پیوست. ه) اظهار خشنودی از سختی‌هایی که در راه حفظ دین وارد می‌شود. و) این نهضت، همسو با بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و احیای دین خداست. از این رو، در این حرکت به او ملحق خواهیم شد و در بهشت به صورت جمعی با ایشان خواهیم بود. ز) دعوت از کسانی که حاضرند در نهضت، با ایشان همراهی و جان فشانی کنند.

۳ - مرحله انتظار

امام حسین علیه السلام بین راه مکه به عراق فرمود: «الأرجو أن یکون خیراً ما أراد الله بنا قتلنا أم ظفرنا» (۵۴)؛ امید خیر دارم به آنچه خدا اراده کرده برای ما، چه کشته شویم و چه پیروز گردیم. عنوان انتظار، از این عبارت حضرت انتزاع می‌گردد. امام حسین علیه السلام در مرحله سوم، که سرآغاز یک تحول عظیم برای پیروزی یا شهادت بود، همچنان با شعار خود، که «رضا الله رضانا» بود، به پیش می‌رفت. شیخ مفید رحمه الله از فرزدق شاعر نقل می‌کند که گفت: در سال ۶۰ هجری به همراه مادرم برای به جا آوردن حجّ به مکه می‌رفتم. همچنان که مهار شتر را در دست داشتم و در محدوده حرم به مکه نزدیک می‌شدم، ناگاه حسین بن علی علیهما السلام را دیدم که با شمشیر و اسلحه از مکه بیرون می‌رود. پرسیدم: این قطار شتر از کیست؟ گفتند: از حسین بن علی علیهما السلام است. پس نزد آن حضرت آمده، عرض کردم: خداوند خواسته و آرزویت را در آنچه می‌خواهی روا سازد. پدر و مادرم به فدایت، ای فرزند رسول خدا! چه چیز تو را به شتاب واداشته که از انجام حجّ دست برداری؟ فرمود: اگر شتاب نمی‌کردم، گرفتار می‌شدم. سپس به من فرمود: تو کیستی؟ عرض کردم: مردی از عرب هستم، به خدا سوگند! بیش از این از من نپرسید. سپس فرمود: مرا از مردمی که در پشت سر داری، آگاه کن. (مردم عراق در یاری ما چگونه هستند). عرض کردم: از مرد آگاهی پرسیدی و من خوب آنان را می‌شناسم. «قلوب الناس معک وأسیافهم علیک»؛ دل‌های مردم عراق با شماست و شمشیرهایشان بر شما و قضا [و قدر الهی از آسمان فرود آید و خدا آنچه را خواهد به جا آورد. حضرت فرمود: «صدقَ لله الأمر، وکلّ یوم هو فی شأن، إن نزل القضاء بما نُحبّ و نرضی فنحمد لله علی نعمائه وهو المستعان علی أداء الشکر، وإن حال القضاء دون الزّجاء فلم یبعد من کان الحق نیته والتقوی سریره» (۵۵)؛ راست گفتمی، کار به دست خداست و هر روز در کاری است، پس اگر قضا [و خواست خدا] فرود آمد به آنچه ما می‌خواهیم و به آنچه خشنودیم (و بر طبق دلخواه ما بود) پس خدا را بر نعمت‌هایش سپاس گوئیم و او نیروی شکرگزاری‌اش را عطا و اگر به دلخواه ما نشد، پس دور نشود از خواسته خود، آن کس که نیتش حق باشد و پرهیزکاری پیشه کند. از این سخن امام علیه السلام استفاده می‌شود که ما تابع خواست و رضایت الهی هستیم و به وظیفه خود عمل می‌کنیم. از نظر سیاسی و ظاهری، می‌بینیم که فرزدق بدترین خبر ممکن را به امام داد، ولی این خبر ذرّه‌ای در روحیه و سخن امام تغییر ایجاد نکرد و با همان صلابتی که در مدینه و مکه سخن گفت، اکنون نیز با اخلاصی عمیق سخن می‌گوید.

۴ - مرحله شهادت

امام حسین علیه السلام در کربلا فرمود: «مرحباً بالقتل فی سبیل الله...» (۵۶)؛ آفرین به کشته شدنی که در راه خدا باشد. این جمله، غیر از این که آمادگی کامل امام را برای شهادت بیان می‌کند، رضایت کامل نیز از آن مشهود است. این عبارت را امام در برابر تهدیدات حرّ بن یزید ریاحی در ابتدای ورود به کربلا فرمود، و به خوبی رضایت کامل از شهادت در راه خدا استفاده می‌شود. در چهارمین مرحله نهضت، کاروان امام در بیابانی به دور از امکانات فرود آمد. جیره‌خواران پست مسلحانه به این دشت یورش آوردند. حسینیان در مظلومیتی همه‌جانبه، به محاصره آنان درآمدند؛ ولی روح و جان آنان هرگز تن به اسارت نداد و دشمن را با

همه بزرگی و گستردگی ظاهری‌اش به ذلت کشید. رفتار و سخن امام علیه السلام و اصحاب بزرگوارش در اینجا نیز از اخلاص موج می‌زند و یزیدیان را غرق ساخته است. اگرچه از سخنان امام و اصحابش علیهم السلام و رفتار آنان، رضایت کامل از حوادث دیده می‌شود و هرچه امام به شهادت نزدیک‌تر می‌شود، با چهره‌ای افروخته‌تر و با شجاعت بیشتر می‌رزد، ولی ظاهراً عبارتی که در کربلا- از آن امام کلمه «رضا» در آن به کار رفته باشد، ملاحظه نشد. عبارت معروفی که از امام علیه السلام در لحظات آخر نقل می‌شود: «رضاً بقضائک، تسليماً لأمرک...» درست نیست، بلکه عبارت موجود در مقاتل، این گونه است: «صبراً علی قضائک یا رب لا إله سواک یا غیاث المستغیثین». (۵۷)

فصل سوم: درس عزت از مکتب امام حسین علیه السلام

مقدمه

«مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً...» (۵۸)؛ هر کس سربلندی می‌خواهد، پس سربلندی از آن خداوند است. العِزَّةُ: خلاف الذُّلِّ؛ والعزیز: الشریف، المکرم (۵۹). عزت، حالتی است که نمی‌گذارد انسان شکست بخورد و مغلوب شود. (۶۰) صلابت در اصل، به معنای عزت است؛ اما از باب توسعه، به معنای قاهری که مقهور نمی‌شود، غلبه مطلق، صعوبت و سختی، غیرت و حمیت به کار رفته است. در فلسفه اخلاق، یکی از موضوعات محوری این است که پایه و اساس اخلاق در جامعه و افراد چیست؟ شهید مطهری رحمه الله در کتاب فلسفه اخلاق، نزدیک به ده نظریه در این باره نقل می‌کند و به نقد و بررسی آنها می‌پردازد و سرانجام نظریه اسلام در این باره را به تعبیر ایشان «کرامت نفس» و به تعبیر دیگران «عزت نفس» بیان می‌کند. (۶۱) عزت به معنای اینکه چیزی قاهر باشد و نه مقهور، یا غالب باشد و شکست ناپذیر، مختص خداوند است. غیر از خداوند متعال، همه چیز در ذات خود فقیر و ذلیل است و چیزی را که نفعش در آن باشد، مالک نیست، مگر آنکه خدا به او ترحم کند و سهمی از عزت به او بدهد. سیاق آیاتی مانند: «مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً» آن نیست که بخواهد اختصاص عزت به خدا را بیان کند، بلکه معنای آن این است که هر کس عزت می‌خواهد، باید از خدای تعالی بخواهد. خلاصه پیام آیه این است که هر کس عزت بخواهد، همه‌اش از خدا است؛ یعنی به کسی اعطا نمی‌شود مگر به وسیله بندگی، که آن هم به دست نمی‌آید مگر با داشتن ایمان و عمل صالح. (۶۲) با توجه به اضافه شدن کلمه عزت به کلمه نفس، معنای مصطلح آن، نفسی است که در اثر رشد اخلاقی، مکتب تربیتی، اصالت و بزرگواری خانوادگی، انسان را به جایی برساند که حاضر نشود ذره‌ای ذلت در سخن یا در رفتار از خود نشان دهد. عزت نفس و بزرگواری، سراسر نهضت عاشورا را دربر گرفته بود. امام حسین علیه السلام بارها بیاناتی را ایراد کردند که با آزادگی و کرامت نفس آمیخته بود. سخنان آن حضرت در این باره را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: ۱- آثار عزت نفس ۲- عوامل ایجاد عزت نفس

آثار عزت نفس

۱- نفی ذلت از خود

الف) روز عاشورا پس از نخستین خطبه‌ای که امام حسین علیه السلام ایراد کردند و قیس بن اشعث از آن حضرت خواست که تسلیم حکم یزید بشود، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «لا والله لا أعطيهم بیدی إعطاء الذلیل ولا أفرّ فرار العبيد...» (۶۳)؛ نه، به خدا قسم! نه دستم را از روی ذلت به سوی آنان دراز خواهم کرد و نه مانند بندگان فرار می‌کنم. ب) امام علیه السلام در یکی از سخنرانی‌های خود در روز عاشورا اعلام کردند: «إِنَّ الدَّعَى بِن الدَّعَى قَد رَكَزَنِي بَيْنِ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ، هِيَهَاتَ مَنَا الذَّلَّةُ...» (۶۴)؛ این مرد بی‌پدر (که بنی امیه او را به خود ملحق کردند) و فرزند آن بی‌پدر، مرا میان دو چیز پای فشرده است: بین

شمشیر و خواری؛ هیهات که ما به ذلت تن دهیم. (ج) روز عاشورا پس از شهادت اصحاب امام و بنی‌هاشم و اثر نکردن نصایح و موعظه‌های امام علیه السلام در قلب‌های تاریک و پر از شقاوت و قساوت آن مردم، آن حضرت وارد جنگ شده و به تعبیر بعضی از راویان، قتلگاه بزرگی از آن مردم پست به وجود آوردند، در حالی که حضرت پی در پی این رجز را با صدای رسا می‌خواندند: القتلُ أُولی من رُکوب العار والعارُ أُولی من دخول النار (۶۵) کشته شدن بهتر است از سوار شدن بر ننگ - ننگ و شکست ظاهری دنیا بهتر است از داخل شدن به آتش و دوزخ. امام حسین علیه السلام با تمام وجود در سخن و عمل ذلت را از خود دور می‌کند و این یکی از نتایج عزت است.

۲ - آسان شدن شهادت در سایه عزت

الف) زمانی که پیش قراولان لشکر کوفه، به فرماندهی حرّ بن یزید ریاحی، به کاروان حسین بن علی علیهما السلام دست یافتند و تلاش می‌کردند که آن حضرت را به تبعیت از خود وادارند، امام به شدت استنکاف کرده اشعار زیر را که بیانگر تصمیم قاطع حضرت بود، می‌خواندند: سأمضی وما بالموت عارٌ علی الفتی إذا ما نوى حَقاً وجاهد مسلماً من می‌روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست، اگر نیت او حق باشد و مخلصانه بکوشد. وواسی الرجال الصالحین بنفسه وفارق مَثوراً وخالف مُجرماً و مردان نیکوکار به جان مواسات نمایند، چون از جهان بیرون رود، مردم از مرگ او اندوه خورند. فَإِنْ عَشْتُ لَمْ أُنْدَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلْمُ كَفَى بَكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتَرْغَمَا (۶۶) پس اگر زنده ماندم پشیمان نیستم و اگر بمیرم مرا ملامت نکنند، این ذلت تو را بس، که زنده باشی و خوار گردی. ب) سخنان دیگری از حضرت که عزت و بزرگواری در آن موج می‌زند، اعلان می‌کند که من شهادت را در راه پاسداری از دین، سعادت بزرگ دانسته و آن را با آغوش باز می‌پذیرم، ولی زندگی با ستمگران را هرگز: «فإني لا أرى الموت إلا السعادة والحياة مع الظالمين إلا برماً» (۶۷)؛ همانا من مرگ در راه خدا را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمگران را جز خواری. (ج) «ذو حُسم» محل تلاقی لشکر حرّ بن یزید با کاروان ابی عبد الله الحسین علیه السلام بود. در این مکان، مطالب و سخنان بسیاری بین دو طرف رد و بدل شد و لشکریان تشنه حرّ به دست اصحاب امام سیراب شدند و نماز ظهر را به امامت آن حضرت اقامه کردند. همه تلاش حرّ در اینجا این بود که با خواهش یا تهدید، آن حضرت را مطیع خود سازد و به هر جا که می‌خواهد، منتقل کند. عزت، سربلندی و شجاعت در سخنانی که آن حضرت در برابر لشکر کوفه، در زمان بسیار حساس ایراد فرمود، موج می‌زند. یکی از آن سخنان را می‌آوریم: «لیس شأنی شأن من یخاف الموت. ما أهون الموت علی سبیل نیل العزّ وإحیاء الحقّ. لیس الموت فی سبیل العزّ إلا حیاةً خالدةً ولیست الحیاة مع الدلّ إلا الموت الذی لا حیاة معه، أقبال الموت تخوفنی؟ هیهات طاش سهمک وخاب ظنّک لست أخاف الموت، إنّ نفسی لأبکر وهمتی لأعلی من أن أحمل الضیم خوفاً من الموت، هل تقدرون علی أكثر من قتلی؟ مرحباً بالقتل فی سبیل الله، ولکنکم لا تقدرون علی هدم مجدی وشرفی فإذا لا أبالی بالقتل» (۶۸)؛ موقعیت من موقعیت کسی نیست که از مرگ بترسد، چقدر سبک است مرگی که در راه رسیدن به عزت و زنده کردن حق باشد. مرگ در راه عزت نیست مگر زندگی همیشگی، و زندگی با ذلت نیست مگر مرگی که زندگی با او نباشد. آیا با مرگ مرا می‌ترسانی؟! تیرت به خطا رفت و خطا کرد گمان تو. از مرگ ترسان نیستم. همانا نفس من سریع‌تر و هم‌تم بلندتر از آن است که به علت ترس از مرگ، ستم را تحمل کنم. آیا بیش از کشتن من کار دیگری هم می‌توانید بکنید؟ آفرین به کشته شدن در راه خدا. ولی قدرت نابود کردن عزت و شرف من را ندارید. پس در این صورت، من هم از کشته شدن با کی ندارم. با دقت در این سخنان، می‌توان دست کم هفت مطلب را استفاده کرده که هر یک از آنها حاکی از عزت و بزرگی روحی است که در آن وجود مقدس موج می‌زند: - مقام امامت با ترس جمع نمی‌شود. - پذیرش شهادت در راه رسیدن به عزت و حق بسیار آسان است. - شهادت در راه عزت جز زندگی جاودانه نیست. - زندگی با ذلت جز مرگ محض نمی‌باشد. - انسان با عزت را نمی‌شود با مرگ و شهادت ترساند. - افراد با عزتی که در مسیر زنده

کردن حق حرکت می‌کنند، در برابر شهادت آغوش می‌کشایند. - با شهادت عزیز نمی‌توان عزت او را پایمال کرد.

عوامل ایجاد عزت نفس

عوامل ایجاد عزت نفس

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا وقتی دشمن را مصمم برای جنگ دید، برای آنکه عذری برای آنان باقی نباشد، خطبه‌ای ایراد فرمود که در بخشی از آن آمده است: «ألا وإنّ الدّعی بن الدّعی قد رکزنی بین اثنتین بین السّله والذّله، وهیهات منّا الذّله، یأبی الله ذلک ورسوله والمؤمنون وحجور طابت وبطون طهرت وأنوف حمیه ونفوس أبیه، تُؤثر مصارع الکرام علی ظار اللّئام...» (۶۹)؛ آگاه باشید که این ستمگر قرار داده مرا بین شمشیر و ذلت. و دور باد از ما ذلت و ننگ؛ زیرا ابا دارند خداوند و پیامبرش و مؤمنان از اینکه ما ذلت را بپذیریم، و (نیز) خانه‌هایی که از بدی‌ها به دور است، و رحم‌هایی که پاک است، و سرافرازان با غیرت و نیاکان باعزت امام‌علیه السلام پس از این مقدمه، عواملی را که مانع از پذیرش این ننگ است، بیان می‌فرماید:

۱ - اسلام یا دینداری: «یأبی الله ذلک ورسوله و المؤمنون»

مقصود این است که خدا، پیامبر و مؤمنان، خواهان عزت و سربلندی همه مسلمانان هستند. «... وَلَنْ یَجْعَلَ اللهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً...» (۷۰)؛ هرگز خدا برای کافران بر مؤمنان سلطه‌ای قرار نداده است. اسلام حتی اینکه یک زن مسلمان برای چند لحظه، سلطه یک کافر را به عنوان شوهر، در ازدواج موقت بپذیرد، ممنوع و حرام دانسته است. (۷۱) خاندانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پس از فتح مکه درباره آنان فرمود که هرگز نگذارید سلطه‌ای بر جامعه اسلامی پیدا کنند: «الخلافة مُحرّمه علی آل أبی سفیان..» امام‌علیه السلام چگونه می‌تواند دست همکاری به آنان با آن همه اعمال ننگین و ضدّ دینی بدهد؟

۲ - اصالت خانوادگی: «وحجور طابت»؛

اشاره حضرت به محلّ رشد و تربیت خود است؛ یعنی انسانی که در سالهای آغازین کودکی، در دامانی پاک قرار می‌گرفته، و شب و روز، آن همه زیبایی‌های معنوی را که از وجود پیامبر صلی الله علیه وآله تراوش می‌کرده، شاهد بوده و با همه وجود آنها را لمس کرده و دوران نوجوانی و جوانی را نیز در حضور پدری مانند علی بن ابی طالب علیهما السلام سپری کرده است. امام‌علیه السلام پیش از خروج از مدینه، خطاب به مروان بن حکم فرمود: ما اهل بیت نبوت و رسالت هستیم و فرشتگان آسمان به منزل ما رفت و آمد می‌کردند و اسلام از خانه ما آغاز گشته...

۳ - نسل پاک: «و بطون طهرت»

بطون جمع بطن، به معنای شکم، کنایه از رحم است. از چیزهایی که می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد و رشد ارزش‌های اخلاقی و انسانی باشد، دامان پاک است که انسان در آن به وجود می‌آید و سینه پاک است که از آن شیر می‌نوشد. از این رو، ائمه هدی علیهم السلام و بزرگان دین، در انتخاب همسر دقت می‌کردند. امامان ما نیز مادرانی بزرگوار و منزّه داشته‌اند. در زیارت امام حسین علیه السلام، خطاب به ایشان می‌گوییم: «أشهد أنّک کنت نوراً فی الأصلاب الشامخه والأرحام المطهره لم تنجسک الجاهلیه بأنجاسها» (۷۲)؛ گواهی می‌دهم که تو نور بودی در اصلاب فرازنده و عالی و پاک پدران و ارحام مطهر مادران و هرگز غبار

جاهلیت تو را به آلودگی خود نیالود. کسی که از مادر و نسلی پاکدامن تولد یافته و از سینه‌ای طاهر تغذیه شده و این گونه تکامل یافته، چگونه می‌تواند بر خلاف همه زمینه‌های گذشته، دست همکاری یا بی‌تفاوتی به دون صفتان بی‌ارزش بدهد؟

۴ - دودمان شریف: «وَأَنُوفَ حَمِیَّةُ»

با مراجعه به کتاب‌های متعدّد لغت و قراین موجود در عبارت حدیث و موقعیت گوینده، ترجمه یاد شده، نزدیک‌تر به مقصود به نظر می‌رسد. ظاهراً منظور حضرت این است که مردمانی که عمری با سرافرازی، بزرگوای، شرافت و غیرت مندی در جامعه زندگی کرده‌اند، چگونه ممکن است موقعیت حال و گذشته خود را به کلی فراموش کنند؟ بنابراین، یکی از عوامل ایجاد کننده و نگهدارنده عزّت نفس، همان سوابق درخشانی است که یک خانواده پشت سر خود دارد که این وضعیت او را از تن به ذلّت دادن نگاه می‌دارد.

۵ - عزّت و شکست‌ناپذیری نیاکان: «وَنَفُوسِ أَبِیَّةُ»

اشخاص و گذشتگان باعزّت و نیاکان ما قبول ندارند که ما فرمان‌برداری از این افراد پست را بر مرگ باعزّت ترجیح دهیم. بعضی نفوس را در اینجا جمع نَفَس معنا کرده‌اند، در حالی که جمع نَفَس انفاس است، نه نفوس. آبیّة: الأبیّة من الإبل الّتی ضُرِبَتْ فلم تُلَقَّح کأنّها أبت اللّقاح. (۷۳) امام حسین علیه السلام در اینجا از نیاکانی سخن می‌گوید که زیر بار گناه نمی‌روند. بنابراین، در جمله آخر جنبه پرهیز و سلبی مطلب را بیان می‌فرماید.

۶ - نتیجه: «نُؤْثِرُ مِصْرَاعَ الْکَرَامِ عَلٰی ظَارِ النَّأْمِ»

نؤثر: برگزیدن و ترجیح دادن. مصراع: درگیر شدن و مخالفت کردن. مصرع به معنای خوابگاه نیز آمده است؛ زیرا وقتی فردی با کسی درگیر شد و کشتی گرفت، او را می‌خواباند. (مصرع: خوابگاه) ظار: مهربانی. امام علیه السلام در این عبارت، از مطالب قبل این گونه نتیجه می‌گیرند که عوامل و زمینه‌های یاد شده، مانع می‌شود که من ترجیح بدهم مخالفت با بزرگواران را به مهربانی و دوستی با افراد پست. با دقّت در روایات اخلاقی به این نتیجه می‌رسیم که سرمنشأ همه خیرات و برکات در انسان و محور اخلاق هر فرد، عزّت نفس است. عزّت نفس یعنی انسان دارای روح و شخصیت متعادل باشد و در محیط تربیتی و خانوادگی، انسانی بزرگوار و دارای شخصیت ریشه‌دار و ثابتی پرورش یافته باشد. چنین انسانی مرتکب امور خلاف عفت، دزدی، خیانت و دیگر زشتی‌های اخلاقی نخواهد شد. در این باره امام علی علیه السلام می‌فرماید: «من کُرِّمَتْ علیه نفسه لم یهنها بالمعصیة» (۷۴)؛ هر کس با شرافت معنوی و کرامت نفس است، با ارتکاب گناه موجبات پستی روح خود را فراهم نمی‌سازد. در برابر این افراد، کسانی هستند که شخصیت آنان در محیطی سالم شکل نگرفته و در جامعه مورد احترام نیستند. کودکانی که در دامن والدین و زیر دست مریمان فرومایه پرورش یافته‌اند و از آنان درس پستی و زبونی گرفته‌اند و همچنین کودکانی که در محیط خانواده مورد بی‌مهری و اهانت قرار گرفته و از آغاز با احساس حقارت بار آمده‌اند، اسیر حقارت و پستی روح هستند. اینان اگر خود را درمان نکنند و عیب درونی خود را برطرف نسازند، در جامعه راه فرومایگی و انحطاط در پیش می‌گیرند و برخلاف فضایل انسانی و مکارم اخلاق گام برمی‌دارند و همواره به کارهای پست و موهن دست می‌زنند. (۷۵) حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «النفس الدّنیة لا تنفک عن الدّنات» (۷۶)؛ انسان فرومایه از پستی و دنائت جدا نمی‌شود و پیوسته به فرومایگی و اعمال و هن‌آمیز گرایش دارد. بنابراین مرّیان جامعه، به ویژه پدران و مادران باید نخست خود، اصول تربیتی فرزندان و نوآموزان و دانش‌آموزان خود را فراگیرند، آن‌گاه در

گفتار و رفتار خود، آنها را به دقت به کار گیرند، تا تحولی عمیق و اساسی در جامعه ما شکل گیرد. عزت نفسی که در وجود سید الشهداء علیه السلام، اصحاب و اهل بیتش وجود داشت، موجب شد که در طول مبارزه (از مدینه تا مدینه) حتی یک جمله که بوی ذلت از آن به مشام برسد، از آنان شنیده نشود. زنان و کودکانی که در چنگال دشمن، در کوفه و شام گرفتار بودند، با عزت و سربلندی همه مصیبت‌ها را تحمل کردند و سخنی که دشمن را خوشحال کند، بر زبان جاری نساختند. اگر مردم نان و خرمایی به دست بچه‌ها می‌دادند، حضرت زینب علیها السلام آن را از دست کودکان می‌گرفت و دور می‌انداخت با این که می‌دانست که آنان به شدت گرسنه‌اند.

فصل چهارم: توکل در کلام امام حسین علیه السلام

مقدمه

«وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (۷۷)؛ چرا ما بر خدا توکل نکنیم که ما را به راه‌های (سعادت) رهبری کرده و مسلماً ما در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و از رسالت خود دست بر نمی‌داریم) و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند. «توکل» در اصل از ماده «وکالت» و به معنای انتخاب وکیل است. انتخاب وکیل مدافع در کارها هنگامی است که انسان، خود توانایی دفاع را نداشته باشد. بنابراین از نیروی دیگری استفاده می‌کند و با کمک او کار را به پیش می‌برد. بنابراین توکل به خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در مشکلات و امور زندگی، جایی که توانایی انجام آنها را ندارد، او را وکیل خود سازد، بلکه در آنجا هم که توانایی انجام کار را دارد، باز مؤثر اصلی را خدا بداند؛ زیرا از دیدگاه یک موحّد، سرچشمه همه قدرت‌ها و نیروها اوست. دانشمندان اخلاق گویند: توکل ثمره مستقیم توحید افعالی خداست. به بیان دیگر: توکل بر خدا به معنای اعتماد و اطمینان در کارها به اوست. پس معنای توکل این نیست که انسان نسبت امور را به خود یا به اسباب قطع یا انکار کند، بلکه معنایش این است که خود و اسباب را مستقل در تأثیر ندانسته، معتقد باشد که استقلال و اصالت، منحصرأ از خدای سبحان است و در عین حال سببیت غیر مستقل را برای خود یا اسباب قائل باشد.

فلسفه توکل

برخی تفاسیر ذیل آیه یاد شده، دو اثر مهم را برای توکل بیان کرده‌اند: (۱) توکل بر خدا، آن منبع فنا ناپذیر قدرت و توانایی، سبب افزایش مقاومت در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی می‌شود. مسلمانان در جنگ احد ضربه سختی خوردند و دشمنان پس از ترک میدان نبرد، بار دیگر برگشتند تا ضربه نهایی را به مسلمانان بزنند. این خبر به گوش مؤمنان رسید. قرآن می‌فرماید: «افراد باایمان، نه تنها در این لحظه بسیار خطرناک - که بیشتر نیروهای فعال خود را از دست داده بودند - وحشت نکردند، بلکه با توکل بر خدا و با نیروی ایمان، بر پایداری آنان افزوده شد و دشمن با شنیدن خبر آمادگی مسلمانان، به سرعت عقب نشینی کرد. (۷۸) نمونه‌های دیگر این پایداری در سایه توکل، در آیات متعددی از قرآن آمده است. در آیه ۱۲ سوره ابراهیم (آیه مورد بحث ما)، توکل ملازم با صبر و استقامت در برابر حملات و صدمات دشمن دانسته شده است. از مجموع این آیات استفاده می‌شود که منظور از توکل این است که انسان در برابر بزرگی مشکلات، احساس حقارت و ضعف نکند، بلکه بر اتکال قدرت بی‌پایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند و به این ترتیب، توکل، امید آفرین، نیروبخش و سبب افزایش پایداری و مقاومت است. اگر مفهوم توکل، به گوشه‌ای خزیدن و دست روی دست گذاشتن بود، معنا نداشت که درباره مجاهدان و مانند آنان به کار برده شود. اگر کسانی چنین می‌پندارند که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکل ناسازگار است، سخت در اشتباهند؛ زیرا جدا کردن اثرات عوامل

طبیعی از اراده خدا، نوعی شرک است. مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند، از او دارند و همه به اراده و فرمان اویند. آری، اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده خدا بدانیم، این با روح توکل سازگار نخواهد بود. ۲) توکل بر خدا آدمی را از وابستگی‌ها، که سرچشمه ذلت و بردگی است، نجات می‌دهد و به او آزادی و اعتماد به نفس می‌بخشد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْغِنَاءَ وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا»؛ بی‌نیازی و عزت در حرکتند، هنگامی که محل توکل را بیابند، آنجا وطن می‌گزینند. در این حدیث وطن اصلی بی‌نیازی و عزت، توکل معرفی شده است. از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: از بیک و وحی خدا، جبرئیل پرسیدم: توکل چیست؟ گفت: «الْعِلْمُ أَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ، لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ» (۷۹)؛ آگاهی به این واقعیت که مخلوق نه زیان و نفع می‌رساند و نه عطا و منع دارد و چشم از دست مخلوق برداشتن. هنگامی که بنده‌ای چنین باشد و به غیر او امید نداشت، این حقیقت توکل است.

توکل به خدا در سخنان امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در موارد و مراحل مختلفی، در سخنانشان به خدا توکل کرده‌اند؛ یعنی از آغاز حرکت از مدینه تا لحظات آخر، که در ضمن مناجات و راز و نیاز با خدا و توکل بر او به شهادت رسیدند. ما در اینجا می‌کوشیم تا سخنان آن حضرت را با ساختاری روشن بیان کنیم. برای دستیابی به این هدف ابتدا آیات توکل در قرآن را مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهیم و سخنان امام حسین علیه السلام را بر آن اساس تنظیم می‌کنیم. این کار دو فایده دربر دارد: اول اینکه توضیح بیانات آن حضرت آسان‌تر خواهد شد و دوم اینکه موجب می‌شود که مطالب در ذهن بهتر متمرکز شود.

توکل در قرآن

اشاره

اگرچه در قرآن شریف آیات مربوط به توکل متعدد می‌باشد، ولی با دقت در آن آیات کریمه می‌توان هر یک از آن آیات را تحت عنوان یکی از موضوعات پنج‌گانه زیر قرار داد. موضوعات مورد بحث عبارتند از:

۱ - توکل بر خدا برای اصلاح جامعه

«...وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَأَكُمُ عَنْهُ إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا أَشِئْتُمْ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (۸۰)؛ من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم، خودم مرتکب شوم، من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم، نمی‌خواهم و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکل می‌کنم و به سوی او بازمی‌گردم. حضرت شعیب علیه السلام به قومش می‌فرماید: برای رسیدن به هدف اصلاح تنها از خدا توفیق می‌خواهم و به همین دلیل، برای انجام دادن رسالت خود و رسیدن به این هدف بزرگ، تنها بر او تکیه می‌کنم. برای حل مشکلات، با تکیه بر یاری او تلاش می‌کنم و برای تحمل دشواری‌های این راه، به او باز می‌گردم. صاحب تفسیر المیزان درباره این آیه آورده است که لازمه این مطلب، آن است که خدا وکیل و سرپرست تدبیر امور همه موجودات است و همه موجودات در تحقق خودشان و تحقق روابطی که بین آنهاست، منسوب به اویند؛ زیرا اوست که محیط و قاهر بر آنهاست و هر رابطه‌ای که اشیاء با یکدیگر دارند، به اذن خداست. بر بنده‌ای که به مقام پروردگار خود آگاه است، لازم است که حقیقت مزبور را با توکل بر پروردگار و انابه و بازگشت به سوی او مجسم کند. از این رو، حضرت شعیب علیه السلام یادآور

می‌شود که توفیق او به دست خداست و به دنبال آن می‌گوید: «... عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (۸۱).

۲ - توکل در سختی‌ها

«الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَأَخْشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (۸۲)؛ همان کسانی که چون بعضی به ایشان گفتند که مردمان (مشرکان مکه) در برابر شما گرد آمده‌اند، از آنان بترسید، (به جای ترس و بددلی، این کار) بر ایمانشان افزود و گفتند: خداوند، ما را بس است و چه نیکوکار سازی است. همان‌گونه که گذشت، این آیه مربوط به جنگ احد است؛ یعنی زمانی که مسلمانان نخست در این نبرد شکست خورده، بسیاری از آنان شهید یا زخمی شدند، ولی با توکل بر خدا دوباره برای جنگ آماده شدند. این آیه روحیه آنان را توصیف می‌کند. در تاریخ صدر اسلام، موقعیت پیش آمده در جنگ احد، بدترین سختی‌ها را در خود جمع کرده است که بعضی از آن‌ها عبارتند از: الف) شهادت هفتاد نفر از صحابه خوب رسول خدا صلی الله علیه و آله، از جمله بعضی از سرداران سپاه اسلام مانند حمزه. ب) نافرمانی دست کم چهل نفر از پنجاه نفری که مأمور حفاظت از دره‌ای مهم از نظر نظامی بودند. ج) به غارت رفتن اموال بسیاری از مسلمانان در پی شکست. د) مجروح شدن بسیاری از سربازان اسلام. ه) خدشه‌دار شدن اقتدار و عزتی که در پی جنگ بدر برای مسلمانان به وجود آمده بود. با توجه به مشکلات یاد شده و سختی‌های دیگر، قرآن از آنان به نیکی یاد می‌کند، به این علت که رفتار قبلی خود را با توکل بر خدا جبران کردند. در مقابل، خداوند متعال نیز با ایجاد ترس در دل دشمن، آنان را فراری داد.

۳ - توکل بر خدا در امور آینده

درباره کارهایی که انسان می‌خواهد در آینده انجام دهد، از دیدگاه فرهنگ قرآن نباید با قاطعیت تمام بگوید: من این کارها را انجام می‌دهم، بلکه سفارش شده است که با توکل بر خدا و گفتن «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» عزم خود را جزم کرده و با جدیت تلاش کند. در این صورت است که خدا هم او را یاری خواهد کرد. «... فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (۸۳)؛ و چون عزم را جزم کردی، بر خداوند توکل کن، که خدا اهل توکل را دوست دارد. خداوند لزوم توکل بر او در امور آینده را تحت عنوان دیگری نیز بیان کرده است: «وَلَا تَقُولَنَّ لِسِيءِ إِيْنِي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادُّكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسَيْتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» (۸۴)؛ و هرگز در هیچ کاری نگو که من فردا کننده آن هستم. [و بگو] مگر آن که خدا بخواهد و چون [إِنْ شَاءَ اللَّهُ گفتن را] فراموش کردی (هنگامی که به یاد آوردی) پروردگارت را یاد کن و بگو: باشد که پروردگارم مرا به راهی نزدیک‌تر از این به صواب هدایت کند. سفارشی که خدای متعال در این دو آیه شریفه فرموده است، همان لزوم توکل بر او در امور آینده و در واقع مؤثر دانستن خدا در کارها، گفتن «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» از روی باور و اعتقاد، نشانه نفوذ توحید در وجود انسان است و توکل واقعی به خدا آثار مثبت فراوان از نظر روحی و غیر روحی دارد. نکته درخور توجه اینکه از آیه «وَادُّكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسَيْتَ» استفاده می‌شود که توکل نکردن بر خدا نوعی غفلت ورزیدن و فراموشی یاد اوست.

۴ - توکل به خدا در برابر دشمنان

«إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (۸۵)؛ نجوا تنها از شیطان است و می‌خواهد با آن، مؤمنان غمگین شوند؛ ولی نمی‌تواند به آنان ضرری برساند، جز به فرمان خدا. بنابراین مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. جمعی از یهود و منافقان، در میان خودشان در گوشه‌های سخن می‌گفتند و گاه با چشم‌های خود، اشاره‌های ناراحت

کننده‌ای به مؤمنان می‌کردند. هنگامی که مؤمنان این منظره را دیدند، گفتند: شاید خبرهای ناراحت کننده از بستگان و عزیزان ما که به جهاد رفته‌اند، به آنان رسیده و از آن سخن می‌گویند. همین امر، باعث غم و اندوه مؤمنان شد. هنگامی که این کار را تکرار کردند، مؤمنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که هیچ کس در برابر مسلمانان با دیگری نجوا نکند. اما آنان توجهی نکرده، کار خود را تکرار می‌کردند. آن‌گاه این آیه نازل شد. (۸۶) آیه مورد بحث به نقشه‌های شیطان و پیروان او اشاره دارد که عبارتند از منافقان و کفار، نخست رفتار آنان را برای آزردن مؤمنان، به عمل شیطان تشبیه فرموده و بیان می‌کند که کار اینان شیطانی است، ولی بدانید که اگر دستوره‌ای الهی را به کار بندید، آنان نمی‌توانند ضربه‌ای به اسلام بزنند؛ زیرا تأثیر هر امری در جهان هستی، به فرمان خدا است، حتی سوزاندن آتش و برندگی شمشیر. بنابراین مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند و از هیچ چیزی جز او نترسند. «... وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ یعنی آنان با روح توکل و اعتماد بر خدا به خوبی می‌توانند بر همه این مشکلات پیروز شوند و نقشه‌های پیروان شیطان را نقش بر آب کنند و توطئه‌های آنان را در هم بکوبند. این آیه شریفه، مؤمنان را دلگرم و مطمئن ساخت که این توطئه‌ها نمی‌تواند به شما گزند برساند، مگر به اذن خدا. چون زمام امور همه به دست خدا است. پس بر خدا توکل کنید. خداوند متعال در جایی دیگر تصریح می‌کند: «... وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...» (۸۷)؛ هر کس بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است. و با این وعده، خداوند آنان را وادار بر توکل می‌کند.

۵ - توکل بر خدا در امور معنوی

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (۸۸)؛ پس چون خواستی قرآن بخوانی، از (شرّ) شیطان رانده شده، به خداوند پناه ببر. آری، او بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل کرده‌اند، تسلطی ندارد. سلطه او فقط بر کسانی است که دوستدارش هستند و کسانی که به خداوند شرک می‌ورزند. با توجه به وابستگی میان آیه ۹۹ با آیات قبل و بعدش، هر سه آیه را نقل کردیم. روشن است که آیه اول در این باره است که وقتی تصمیم دارید قرآن را تلاوت کنید، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببرید و بگویید: «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم». اما آیه دوم که می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، در مقام تعلیل امری است که در آیه قبلی درباره استعاذه آمده بود. معنای دو آیه اول این می‌شود که وقتی قرآن می‌خوانید، از شرّ شیطان به خدا پناه ببرید؛ زیرا تنها کسانی از شرّ او ایمن هستند که به خدا ایمان آورده و بر او توکل کرده باشند. از این آیه، دو نکته استفاده می‌شود: اول اینکه پناه بردن به خدا، توکل بر خدا است؛ چون خدای سبحان در تعلیل لزوم استعاذه، به جای استعاذه توکل را آورده و سلطه شیطان را از متوکلان نفی کرده است. دوم اینکه ایمان و توکل، دو ملاک صدق عبودیتند، که ادعای عبودیت با نداشتن آن دو دروغ است. اعتبار عقلی نیز با این معنا می‌سازد؛ زیرا توکل عبارت است از اینکه انسان زمام تصرف در امور خود را به دست غیر خود دهد و تسلیم او شود، که هر چه او صلاح دید و انجام داد، همان را صلاح خود بدانند و این خود اخص آثار عبودیت است. معنای آیه سوم که می‌فرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»، این است که سلطه شیطان منحصر در کسانی است که او را ولی خود می‌گیرند، تا او به دلخواه امور ایشان را تدبیر کند و نیز در کسانی است که به خدا شرک می‌ورزند. از این بیان، دو حقیقت دانسته می‌شود: یکی اینکه ذیل آیه مفسر صدر آن است. بنابراین تولی (ولی گرفتن) کسی را که خدا او را ولی ندانسته، شرک به خدا است. دوم اینکه میان توکل نکردن بر خدا و تولی شیطان و عبادت او هیچ واسطه‌ای نیست. کسی که بر خدا توکل نکند، از اولیای شیطان خواهد بود. (۸۹) از مجموع این آیات استفاده می‌کنیم: کسی که می‌خواهد با خدا ارتباط خالصانه داشته باشد و ذره‌ای تحت نفوذ و سیطره شیطان نباشد، باید به دو اصل مورد تأکید در این آیات،

یعنی ایمان و توکل به خدا توجه داشته باشد. طبیعی است وقتی کسی خود را درست به خداوند متعال سپرد و تلاش نیز کرد، خداوند او را حفظ خواهد کرد. بنابراین ایمان و توکل، دو ملاک و معیار سنجش صدق در عبودیت هستند. پس کسی می‌تواند در امور معنوی خویش راه مثبت را طی کند و به راز و نیازهای عاشقانه با خدا سرگرم شود که افزون بر ایمان بر خدای خویش توکل کامل داشته باشد و ما این واقعیت را در سخنان سید الشهداء علیه السلام به خوبی مشاهده می‌کنیم.

تطبیق سخنان امام حسین علیه السلام با عناوین پنج‌گانه توکل سخنان امام حسین علیه السلام در مواردی با توکل بر خدا به پایان رسیده و معلوم است که این پایان، با محتوای قبلی خود مرتبط است.

توکل بر خدا برای اصلاح جامعه

حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام پیش از خروج از مدینه، وصیت نامه‌ای نوشتند که در عین کوتاه بودن، مطالب بسیاری را دربر دارد. در پایان این وصیت نامه، حضرت می‌نویسند: «وهذه وصیتی إليك يا أخی! وما توفیقی إلا بالله، علیه توکلت وإلیه أنیب» (۹۰)؛ این است وصیت من به تو، ای برادر من! و موفقیت من نیست مگر به یاری خدا، بر او تکیه دارم و بازگشتم به سوی او است. قافله‌ای که از مدینه به سوی مکه حرکت کرده است، زمانی این قیام را آغاز می‌کند که سرزمین حجاز (مکه و مدینه) در خمودگی و غفلت به سر می‌برد و حالت تماشاچی به خود گرفته است. شام در چنگال خاندان ابوسفیان تربیت شده و جز نابودی این قافله، چیز دیگری را در سر نمی‌پروراند. مردم سرزمین عراق، که یا مانند مردم بصره، بیشتر گرایش عثمانی دارند و حتی برای آزادسازی آن، امیر المؤمنین ناچار می‌شود از کوفه نیرو به آنجا اعزام کند، و یا مانند کوفه، امام حسین علیه السلام را برای حیات دوباره سیاسی و اقتدار خویش در برابر شام می‌خواهند و اگر روزی به این نتیجه برسند که زمینه رسیدن به این هدف وجود ندارد، امام علیه السلام را تنها خواهند گذاشت. در چنین وضعیتی، امام حسین علیه السلام خود را موظف به قیام می‌داند. از یک سو همان‌گونه که بیان شد، نیروهای شام، حجاز، عراق و دیگر سرزمین‌های اسلامی، هر کدام به دلیلی بی‌تفاوت و یا دشمنند، و از سوی دیگر قدرت، سرمایه و تبلیغات، همه در دست دشمن است. از این رو، امام برای انجام وظیفه، با دست خالی اما با قلبی سرشار از ایمان و عشق، کار خود را آغاز می‌کند و بدون تکیه بر هیچ یک از عوامل مادی و ظاهری، تنها با توکل بر خدا و تقاضای توفیق از او حرکت می‌کند. این قیام حدود شش ماه بیش تر طول نکشید و در ظاهر نیز سرکوب شد؛ اما منشأ آثار فراوانی گردید. از جمله، حکومت پولادین ابوسفیانی را که برای صدها سال حاکمیت خود برنامه‌ریزی کرده بود، متزلزل و سرانجام ریشه‌کن ساخت و این همه از آثار همین جمله امام حسین علیه السلام است که فرمود: «وما توفیقی إلا بالله، وعلیه توکلت وإلیه أنیب». اخلاص ناب حسینی در این عبارت موج می‌زند و تشنگان ولایت را سیراب می‌سازد و راه گشای همه علاقه‌مندان مکتب تشیع سرخ علوی است. لازم به ذکر است: این جمله امام علیه السلام بعد از عبارتی آمده است که فرموده: «هدف من جز اصلاح امت جدم چیز دیگری نیست».

توکل بر خدا در سختی‌ها

انسان برای موفقیت در زندگی مادی، به دو گونه اسباب نیاز دارد: اسباب طبیعی و اسباب روحی. او برای رسیدن به هدف خود، پس از این که علل و اسباب طبیعی آن را مهیا کرد، دیگر مانعی بر سر راه خود ندارد جز مهیا نبودن عوامل روحی؛ مانند سستی اراده، ترس، اندوه، بی‌خردی، غضب، سفاهت و بدبینی. اگر انسان قلب خود را با سیم‌های نامرئی اتکا و توکل به دریای قدرت و عظمت الهی متصل کند، اراده و همچنین دیگر صفات روحی او آن چنان نیرومند می‌شود که مغلوب هیچ عامل دیگری نشده، به موفقیت قطعی و سعادت واقعی دست می‌یابد. در توکل بر خدا چنان‌که از ظاهر آیه شریفه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...»

برمی‌آید، آثار دیگری نیز از نظر خرق عادت وجود دارد. (۹۱) سخنی که از امام حسین علیه السلام در این باره، مناسب‌تر به نظر می‌رسد، مطالبی است که در روز عاشورا، پیش از خطبه اول به صورت دعا در پیشگاه خدا بیان می‌دارد: «اللهم أنت تفتی فی کل کرب ورجائی فی کل شدّه و أنت لی فی کل أمر نزل بی ثقّه و عده»؛ خدایا تو! در همه سختی‌ها پناهگاه من هستی و در همه شداید امید من می‌باشی. در این نقل آمده است که حضرت وقتی به جمعیت نگاه کرد، گویا مانند سیل خروشان صف کشیده، لباس رزم پوشیده و سلاح‌های برنده و آهنین خود را برای حمله آماده کرده بودند. صدای طبل و شیپور جنگی نیز از آغاز صبح به صدا درآمده بود. اگر ما به صورت عادی بخواهیم به ماجرا نگاه کنیم، جمعیتی معدود، در برابر این سیل خروشان می‌بایست تسلیم می‌شد و دست از هدف خود برمی‌داشت؛ ولی با توجه به دعای امام علیه السلام می‌بینیم که ایشان خود را کاملاً در اختیار خدا می‌گذارد و از عوامل ظاهری به کلی قطع امید می‌کند و با ایمان و اخلاصی عمیق و گسترده، به گسترده‌گی تاریخ، مقاوم و جوانمردانه می‌ایستد. گفتنی است که در عبارت یاد شده، اصطلاح «توکل» وجود ندارد؛ ولی مفهوم آن هست. امام علیه السلام در این دعا دو کلمه «ثقه» و «کرب» را به کار برده‌اند که معنای این دو واژه عبارت است از: الثقه (وثق): آن که بر او اعتماد شود. الکرب: اندوه و مشقت. (۹۲) در جمله بعد، حضرت می‌فرماید: «ورجائی فی کل شدّه»؛ شدّه، نیز در لغت به معنای تندی، سختی و محنت آمده است. (۹۳) بنابراین امام علیه السلام می‌فرماید: اعتماد و توکل من در سختی‌ها و امیدم در ناملایمات، تنها خداوند متعال است. از این رو، بدون پذیرش ذره‌ای ذلت، خود و اصحابش تا آخرین لحظه و با همه وجود مقاومت کرده و اسلام را زندگی ابدی بخشیدند. این توکل و اعتماد خالصانه به خدا، چنان مؤثر افتاد که هر روز که می‌گذرد، آثار و برکات آن پُر فروغ‌تر می‌شود و تا قیامت مردان و زنان آزاده و باایمان، از آن حرکت هدایت‌یابند و با عشق به حسین علیه السلام زندگی می‌کنند.

توکل بر خدا در کارهای آینده

همان‌گونه که قبلاً در بحث قرآنی این موضوع توضیح دادیم، انسان باایمان نباید برنامه‌ریزی‌ها و کارهای آینده‌اش را بدون توجه به خدا و توکل بر او تنظیم کند، بلکه باید از او کمک بخواهد. کسی که تنها خدا را ولی خود می‌گیرد، هم در حوزه تکوین و هم در حوزه تشریح، امر تدبیر خود را مستند به او می‌بیند و در هر دو حوزه، او را مرجع خود می‌داند. در حوزه تکوین، از همه اسباب ظاهری منقطع گشته، به هیچ سبب غیر از او اعتماد نمی‌کند؛ زیرا خدا را یگانه سببی می‌داند که شکست ناپذیر است و سببیت هر سببی نیز از او است و این همان توکل است. در حوزه تشریح نیز در هر رویدادی که در زندگی با آن رو به رو می‌شود، به حکم خدا رجوع می‌کند. در ادامه دعایی که امام حسین علیه السلام پیش از خطبه اول، در صبح روز عاشورا ایراد فرمود، این جمله آمده است: «و أنت لی فی کل أمر نزل بی ثقّه و عده»؛ و اعتماد و اطمینانم در هر کاری که برایم پیش آید، تنها تویی. عده، یعنی ابزار و وسیله (۹۴) و کنایه از این است که: من تنها به کمک تو امیدوارم و تو را کمک کار خود می‌دانم. امام علیه السلام در هر حادثه‌ای که برای خود و اصحابشان پیش آید، بر خدا توکل می‌کند. جالب است که این اعتماد و توکل بر خدا در امور آینده، چنان اوضاع را متحول می‌سازد که از گروهی اسیر، شامل تعدادی زن و بچه، کوبنده‌ترین نیروی تبلیغی می‌سازد، تا جایی که یزید به ناچار همه تلاش خود را صرف برگرداندن هر چه زودتر آنان به مدینه می‌کند. نتیجه این رکون و اعتماد به خداوند، چنان پیام این قیام را گسترش می‌دهد که قیام‌ها و شورش‌های پیاپی، مانند قیام توّابین و قیام مختار رخ می‌دهد و زمینه انقراض بنی امیه را فراهم می‌سازد. همچنین موجب احیای سنت شهادت، که به تدریج به فراموشی سپرده شده بود، می‌شود و هم‌اکنون نیز در بستر پر تلاطم تاریخ، به امت‌های مستعد نیرو می‌بخشد. بنابراین از دعای امام علیه السلام قبل از خطبه اول در باب توکل برای دو هدف آمده است: اول: مقابله با سختی‌ها. دوم: توکل در امور آینده.

توکل بر خدا در برابر دشمنان

امام حسین علیه السلام در پایان خطبه دوم (پیش از نفرین کردن آن قوم) آیه ۵۶ سوره هود را تلاوت فرمود: «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۹۵)؛ من بر خداوند، پروردگارم که پروردگار شما نیز هست، توکل کرده‌ام و هیچ جنبه‌ای نیست مگر آن که او (خداوند) حاکم بر هستی او است. پروردگار من بر راه راست است. برای بیان هدف امام حسین علیه السلام از تلاوت این آیه شریفه، اجمالی از تفسیر آن را از تفسیر المیزان نقل کرده و توضیح می‌دهیم: این آیه کریمه، در ادامه داستان حضرت هود علیه السلام است که با قومش درگیر بود و آنان دست از شرک بر نمی‌داشتند. «اخذ بناصیه» کنایه از کمال تسلط و نهایت قدرت است. «دابه» دسته‌های مختلف حیوانات است که در زمین جنب و جوش دارند. معنای آیه این است که من برای موفقیت، دلیلی را به شما ارائه کرده‌ام؛ یعنی برای اظهار برائت از خدایان شما و اینکه خدایانتان به من ضرری نمی‌زنند، بر خدا که پروردگار من و پروردگار شما است، توکل کرده‌ام؛ زیرا خدا دارای سلطه بر من و شما و هر جنبه‌دیگر است و سنت او تغییرناپذیر است. پس به زودی دینش را یاری می‌کند. حضرت هود علیه السلام جمله «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ» را در ادامه سخنانش آورده و یادآور شده که وی در کار خود، بر خدایی توکل کرده که هم امور خودش را تدبیر می‌کند و هم امور ایشان را. آن‌گاه می‌گوید: «ما من دابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» و یادآور می‌شود که وی در این توکل خود پیروز خواهد شد؛ زیرا خدا به همه آنان احاطه دارد و به یک شیوه و روش حکم می‌کند. این رویه، آن است که وقتی حق و باطل مقابل هم قرار گیرند و در صدد غلبه بر یکدیگر باشند، خدا حق را یاری می‌کند و بر باطل پیروز می‌گرداند. این مطلب از جمله آخر که فرمود: «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» استفاده می‌شود. (۹۶) امام حسین علیه السلام در پایان سخنان در برابر آن مردم گمراه، به آیه یاد شده اشاره فرمود که تشبیهی بسیار جالب و به جا است. دو خط حق و باطل، در طول تاریخ همواره وجود داشته‌اند و افراد بر اساس همان خمیر مایه وجودیشان که خود با رفتار خویش ساخته‌اند، آن را انتخاب خواهند کرد. آن حضرت، از تبار همان نیکانی است که با عنوان نبوت یا امامت، پرچم هدایت را به دوش کشیده و همه تلاش خود را در این راه به کار برده‌اند. مردمی که در برابر ایشان صف کشیده بودند، مزدوران گمراهی بودند که یا به طمع دست‌یابی به مال دنیا به این سرزمین پا نهاده بودند و یا برای رسیدن به منصب و مقام بی‌ارزش دنیا. این است که حضرت علیه السلام با تمسک به آیه مورد بحث، اعلام می‌کند که من با توکل و اعتماد بر خدا در برابر شما می‌ایستم؛ چون حق با من است و مطمئن هستم که در این راه پیروزم. در آن روز، افراد تهی مغز گمان می‌کردند که یزید و عبید الله بن زیاد پیروز شده‌اند؛ ولی امروز که ما در قلعه بلند تاریخ ایستاده و نظاره می‌کنیم، می‌بینیم که این مردم فرومایه، حتی پیش از شهادت امام حسین علیه السلام افراد بدبخت و شکست خورده‌ای بودند. ما باید از این تجربه عملی تاریخ، که از کربلا برای ما باقی مانده است، درس بگیریم و امت‌های اسلامی باید با توکل بر خدا و اطمینان به نصرت الهی، با این همه امکانات مادی و معنوی که در اختیار دارند، قیام کنند و سلطه‌گران صهیونیست و حامیان آنان را که مقدس‌ترین سرزمین‌های اسلامی را اشغال کرده‌اند، نابود سازند. این دشمن عزت و شوکت اسلامی را پایمال کرده و هر روز که می‌گذرد، جز کشتار، غارت اموال، هتک نوامیس مسلمانان و تصرف بیشتر مرزهای جغرافیایی، فرهنگی و حیثیتی آنان، چیز دیگری از خود به جای نمی‌گذارد. مسلمانان باید بدانند و متوجه باشند که بنابر تأکید قرآن، خدا پشتیبان حق خواهد بود و این سنت الهی است و اگر مردم خالصانه به خدا توکل کنند و در استفاده از ابزاری که در اختیار دارند، کوتاهی نکنند، خداوند متعال نیز آنان را یاری خواهد کرد. این است معنای این بخش از آیه که: «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» راه مستقیم خدا، که کمترین اعوجاجی ندارد، چیزی جز حمایت از حرکات‌های حق‌طلبانه نیست.

توکل بر خدا در امور معنوی

آنچه به امام حسین علیه السلام عظمت بخشیده و حتی پس از قرن‌ها ایشان را منشأ ارزش‌های انسانی و اخلاقی مانند ایثار، فداکاری و توکل بر خدا در جامعه ساخته، پیوند عمیقی است که امام بین خود و خدای خویش ایجاد کرده بود. بهترین و روشن‌ترین دلیل بر این ارتباط عارفانه، شجاعت و شهامت بی‌مانندی است که امام در روز عاشورا از خود نشان داد. یک انسان معمولی از نظر ایمان، اگر حتی بخشی از این بلاها و دشواری‌ها بر او وارد شود، دیگر توان حرکت نخواهد داشت؛ ولی امام حسین علیه السلام هر چه بر تعداد اصحاب و اهل بیت شهیدش افزوده می‌شد، رخسارش بر افروخته‌تر و شجاعتش بیشتر می‌گشت و شعارهایش گواهی می‌داد که ایمان در وجودش موج می‌زند. یکی از جملاتی که امام علیه السلام در آن روز، مرتب تکرار می‌فرمود، جمله «لا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم» بود. پس از آنکه همه یاران و مردان اهل بیتش به شهادت رسیدند و از سوی دیگر زنان و کودکان را آماده اسیر شدن می‌دید و آن همه زخم و جراحت بر بدنش وارد آمده و تشنگی و گرسنگی شدید بر آن وجود مقدس مستولی شده بود، در همان حال، در گودی قتلگاه، در لحظات آخر، باز هم با خدا مناجات و راز و نیاز می‌کند. بخشی از مناجات و دعای حضرت این است: «...أدعوک محتاجاً وأرغب إليك فقيراً وأفزع إليك خائفاً، وأبکی مکروباً، وأستعین بک ضعیفاً، وأتوکل علیک کافياً...» (۹۷)؛ تو را در حالی می‌خوانم که نیازمندم. به سوی تو زاری می‌کنم در حالی که فقیرم. به تو توسل می‌جویم در حالی که ترسانم. گریه می‌کنم در حالی که اندوهگینم، و از تو کمک می‌خواهم در حالی که ضعیفم، و توکل بر تو می‌کنم در حالی که تو را کافی می‌دانم. این دعا و مناجات نسبتاً طولانی را امام علیه السلام پس از بیان عباراتی درباره خداوند آورده و در ضمن آن می‌فرماید: خدایا! با آن عظمت و کبریایی تو و نیازی که من دارم، تنها بر تو توکل می‌کنم و مطمئن هستم که این توکل راه‌گشا و برای من کافی است و به چیز دیگری نیاز ندارم. این توکل و اعتماد به خدا که از ایمانی ژرف سرچشمه گرفته است، چنان اثر می‌کند که دشمن را با آن همه عده و امکانات، که سر تا سر سرزمین‌های اسلامی شامل بخش‌های وسیعی از آسیا، آفریقا و قسمتی از اروپا را زیر سلطه خود داشت، نابود کرد و امروز پس از هزار و چند صد سال، عواطف و احساسات صدها میلیون انسان را در قاره‌های مختلف دنیا به سوی خود کشیده و استکبار جهانی را از این گرایش هراسناک ساخته است. قدرت انقلاب اسلامی ایران، که به رهبری امام خمینی قدس سره همه قدرت‌ها و ابرقدرت‌هایی را که از رژیم منحوس شاهنشاهی ایران حمایت می‌کردند و پس از آن در طول هشت سال جنگ، در برابر ملت ایران ایستاده بودند، ناکام گذاشت، ناشی از احساسات و عواطفی بود که مردم این مرز و بوم به سید الشهداء علیه السلام دارند. بنابراین از این سخن امام علیه السلام دو مطلب به خوبی استفاده می‌شود: وجود ایمان و توکل به خدا؛ و دیگر اینکه این دو، ملاک در صداقت و عبودیت است که در تفسیر سه آیه سوره نحل بیان شد.

فصل پنجم: آزمایش الهی در سخنان عاشورایی

مقدمه

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۹۸)؛ ما آنچه را روی زمین است، زینت آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدامشان بهتر عمل می‌کنند. بلی (بیلو) الرجل: آن مرد را آزمود، تجربه‌اش کرد، امتحانش نمود. (۹۹) یکی از سنت‌های تغییر ناپذیر الهی، امتحان و آزمایش انسان‌ها است. خداوند متعال دنیا را به گونه‌ای آفریده است که هر انسانی طبیعتاً گرچه بی‌توجه باشد، امتحان خواهد شد و هر چه اشیای پیرامون او جذابیت بیشتری داشته باشد، آزمایش او سخت‌تر خواهد بود. علما طباطبایی قدس سره در تفسیر خود، ذیل این آیه شریفه آورده است: نفوس انسانی - که در اصل، جوهری است علوی و شریف - هرگز مایل نبود که بر زمین دل ببندد و در آنجا زندگی کند؛ ولی عنایت خداوند تبارک و تعالی چنین تقدیر کرد که کمال او و سعادت جاودانه‌اش از راه اعتقاد حق و عمل حق تأمین گردد. به همین جهت تقدیر خود را از این راه به کار بست که او

را در موقف اعتقاد و عمل نهاده، در محک تصفیه و تطهیرش قرار دهد؛ یعنی تا مدتی معین در زمین او را اسکان داده و میان او و آنچه در زمین هست، علقه و پیوند ایجاد کند و این مطلب را از این جای آیه استفاده می‌کنیم که فرمود: ما آنچه در زمین است، زینت دادیم و زینت بودن مادیات فرع بر این است که در دل بشر و در نظر او محبوب باشد. این سنت خدای متعال در خلقت بشر و اسکانش در زمین و زینت دادن زمین و لذایذ مادی آن است تا به این وسیله، فرد فرد بشر را امتحان کند، سعادت‌مندان از دیگران متمایز شوند و ملت‌ها را یکی پس از دیگری می‌آورد و متاع‌های زندگی را که در زمین متنوع و گوناگون است، در نظرشان جلوه می‌دهد. آن وقت آنان را به اختیار خود وا می‌گذارد تا آزمایش و تکمیل گردند. بعد از تمام شدن این امتحان، ارتباط آنان را با زمین قطع می‌کند و ایشان را از این عالم امتحان و آزمایش، به عالم جزا منتقل می‌کند. (۱۰۰) اگر جاذبه‌ای که خدا در مال، قدرت، شهرت، فرزند، جنس مخالف برای زن و مرد و غیر اینها قرار داده، وجود نداشت و اینها انسان را مانند آهن‌ریبا به خود جذب نمی‌کردند، چگونه انسان می‌توانست در دنیا رشد مثبت یا منفی داشته باشد و انسان‌ها از هم متمایز گردند. حادثه بسیار مهمی که اواسط سال ۶۰ هجری، از مدینه آغاز شد و در روزهای آغازین سال ۶۱ در سرزمین کربلا- به پایان رسید، امتحان بزرگی برای مسلمانان سرزمین‌های گسترده حجاز و عراق شد. مسافت حرکت این کاروان، که گفته می‌شود ۱۵۰۰ کیلومتر است، ساکنان شهرهای بزرگی مانند مدینه، مکه، بصره، کوفه و بسیاری از مناطق میانی دیگر که خود را صاحب افتخارات بی‌شمار گذشته می‌دانستند، چنان رسوا و مردود ساخت که هیچ‌گاه جبران نخواهد شد. امام حسین علیه السلام به وسیله خطبه‌ها و پیام‌های بسیاری تلاش کرد تا آنان را در این امتحان سربلند سازد، ولی برعکس، مردم مکه و مدینه حالت تماشاچی به خود گرفتند و عراقی‌ها هم با اندک خطری، امام علیه السلام را در میدان تنها گذاشتند، بلکه برای جلب نظر ابن زیاد و یزید، به جنگ با او برخاستند و خود را بدبخت دنیا و آخرت کردند. ما در این بحث، مانند مباحث دیگر، از سخنان خود حضرت بهره می‌گیریم.

امتحان در گفتار سید الشهداء علیه السلام

امتحان در گفتار سید الشهداء علیه السلام

بیانات امام حسین علیه السلام درباره امتحان را می‌توان به سه قسم تقسیم کرد: ۱) دنیا و آزمایش‌های الهی برای انسان ۲) اکثریت شکست خورده ۳) امتحان و نتیجه‌ها در کربلا

۱ - دنیا و آزمایش‌های الهی برای انسان

امام حسین علیه السلام در برخی از گفتارهایشان به بیان چگونگی ماهیت دنیا و مظاهر فریبنده آن برای افراد غافل پرداخته‌اند؛ به ویژه در روز عاشورا، گاهی به شکل موعظه و گاهی به صورت توبیخ، دشمنان خود را ارشاد می‌کردند. یکی از خطبه‌هایی که آن حضرت، در آغاز صبح روز عاشورا با بیانی بسیار جذاب ایراد فرمود، این خطبه است: «... عباد الله اتقوا الله و کونوا من الدنیا علی حذر، فإنّ الدنیا لو بقیت لأحد أو بقی علیها أحد، کانت الأنبیاء أحقّ بالبقاء وأولی بالرضاء وأرضی بالقضاء، غیر أنّ الله تعالی خلق الدنیا للبلاء وخلق أهلها للفناء فجدیدها بال ونعیمها مضمحلّ و سرورها مکفهر و المنزل تلعة و الدار قلعة فتزودوا فإنّ الزاد التقوی فاتقوا الله لعلکم تفلحون» (۱۰۱)؛ ای بندگان خدا! از خدا (از معصیت و عذاب خدا) بترسید و از دنیا دوری کنید. پس همانا اگر دنیا برای احدی باقی می‌ماند و یا فردی در آن باقی می‌ماند، انبیا برای این امر سزاوارتر بودند و از نظر مقام رضا برتر بودند و از جهت پیش آمدها خشنودتر بودند، غیر اینکه خدای متعال دنیا را برای امتحان آفرید و اهلش را برای مردن آفرید، تازه‌هایش به کهنگی می‌گراید و نعمت‌های آن از بین رفتنی است و شادی‌هایش به غم و اندوه تبدیل خواهد شد و خانه پایداری نیست (در ملکیت ما

نخواهد ماند). پس توشه بیندوزید که بهترین توشه تقوا است. پس از نافرمانی خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید. امام حسین علیه السلام پنج نکته مهم اخلاقی و سازنده را در این عبارت به صورت خلاصه بیان فرموده است: الف) در سایه تقوا باید از خطرهای دنیا فرار کرد. ب) دنیا بدون استثنا برای هیچ کس باقی نخواهد ماند. ج) خدا دنیا را وسیله امتحان و رشد مثبت یا منفی قرار داده است. د) جاذبه‌های مادی دنیا دائماً در حال گم‌رنگ شدن است. ه) راه نجات تنها در ترک گناه می‌باشد. اساس سخن حضرت در اینجا است که ماهیت دنیا را به ما گوشزد سازد و ما را متوجه این مطلب مهم کند که شما در اینجا برای امتحان آمده‌اید و مظاهر دنیا (که زودگذر است) شما را فریب ندهد و غافل نسازد.

۲ - اکثریت شکست خورده

کاروان امام حسین علیه السلام روز دوم محرم، به اجبار در سرزمین کربلا متوقف شد. امام در همان لحظات نخست، سخنانی ایراد کردند که بخشی از آن، این چنین است: «الناس عبید الدنیا والدین لعق علی ألسنتهم یحوظونه ما درت معایشهم فإذا مُحْصُوا بالبلاء قَلَّ الدیانون» (۱۰۲)؛ مردم برده دنیایند و از دین تنها اسمی بر سر زبان‌ها دارند، و تا زمانی که زندگی خوشی داشته باشند، گرد دین می‌گردند؛ ولی اگر با پیش آمد ناگواری امتحان شدند، دینداران رو به اقلیت خواهند رفت. طبیعی است اگر ایمان در وجود انسان رسوخ نکرده و پایدار نشده باشد و به صورت یک امر ظاهری و سطحی خودنمایی کند، هیچ‌گاه نمی‌تواند در برابر حوادثی که ممکن است در راه دین، جان انسان را به خطر بیندازد، پایداری کند. همان‌گونه که امام علیه السلام در عبارت بالا، علت این اثر را بیان کرده‌اند، علت آن این است که بسیاری از مردم بنده دنیا هستند. معلوم است که اگر کسی بنده دنیا باشد، دیگر بنده خدا نیست و زمانی که بنده خدا نباشد، روشن است که اگر از دین هم چیزی به زبان آورد، لقلقه زبان خواهد بود. چنین انسانی گرچه در اسم هم مسلمان باشد، ولی هیچ‌گاه منافع مالی و موقعیت‌های ویژه اجتماعی را که ممکن است به دست آورد، فدای مقاصد مکتب الهی و حمایت از امام خویش نخواهد کرد. وقتی اوضاع بر وفق مراد باشد، همه به تکالیف آسان خود، به نوعی عمل می‌کنند؛ اما اگر جهادی بزرگ با دشمنان برپا شود، یا اگر معلوم شود که مقدار قابل توجهی از مالی را که انباشته کرده، باید به صورت خمس یا زکات بپردازد و یا آزمایش‌هایی از این دست اگر پیش آید، در این صورت به تعبیر ابی عبد الله علیه السلام: «قَلَّ الدیانون»؛ دینداران کم می‌شوند. بنابراین، برای موفقیت در آزمایش‌های الهی، چه جانی، چه مالی و چه غیر اینها، باید به طور واقعی بنده خدا شویم که شرط اول آن، این است که شناخت و معرفت خود را از اصول و معارف دین عمیق سازیم و با بندگی مخلصانه آن را بارور کنیم. این عبارت را امام علیه السلام به لحاظ عملکرد مردم عراق در آن مبارزه و پشت نمودن اکثریت به آن حضرت بیان فرمود.

۳ - امتحان و نتیجه‌ها در کربلا

نهضت عاشورا که از لحاظ دینی و سیاسی، در زمان خود بسیار حساس و تعیین کننده بود و حجاز، عراق و در نهایت شام را درنوردید، آزمایش سخت و روشنی بود برای همه و بسیاری از آنان را مردود ساخت. بیان مصادیق بی‌شماری که در این مبارزه شکست خوردند، ممکن نیست. افرادی بودند که امام حسین علیه السلام خصوصاً با آنان سخن گفت و تلاش کرد آنها را هدایت کند، کسانی مانند عبید الله بن حرّ جعفی، عمر بن سعد و یا افرادی بودند که امام در روز عاشورا آنان را یکی یکی اسم برد و صدا زد، مانند شَبِث بن ربیع، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن حارث. در برابر این افراد، اصحاب امام حسین علیه السلام با اینکه تعداد آنان نسبت به دشمن بسیار کم بود، اما چنان از این امتحان الهی سربلند بیرون آمدند که حجت را بر همگان تمام

کردند. مرحوم مقرر نقل می‌کند که امام‌علیه السلام در شب عاشورا و در میان تاریکی از خیمه‌ها دور شد. نافع بن هلال، که از یاران آن حضرت بود، خود را به امام‌علیه السلام رسانید و انگیزه بیرون شدن از محیط خیمه‌ها را از ایشان پرسید و اضافه کرد که آمدن شما به سوی لشکر این مرد طاغی مرا سخت نگران و متوحش ساخت. امام‌علیه السلام در پاسخ وی فرمود: آمده‌ام تا پستی و بلندی اطراف خیمه‌ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن، مخفی‌گاهی باشد و از آنجا برای حمله خود یا دفع حمله شما استفاده کند. آن‌گاه امام‌علیه السلام که دست نافع در دستش بود، چنین فرمود: «هَي هَي وَاللَّهِ وَعَدُّ لَا خُلْفَ فِيهِ»؛ امشب همان شب موعود است، وعده‌ای است که هیچ تخلفی در آن راه ندارد. سپس امام‌علیه السلام رشته کوه‌هایی را که در مهتاب شب، از دور دیده می‌شد، به نافع نشان داد و فرمود: آیا می‌خواهی در این تاریکی شب، به کوه‌ها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟ نافع بن هلال خود را به قدم‌های آن حضرت انداخت و عرض کرد: مادرم به عزایم بنشیند! من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را به هزار درهم خریدم. سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است، بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر اینکه این شمشیر کند و این اسب خسته شود. نافع بن هلال می‌گوید: امام پس از بررسی بیابان‌های اطراف، به سوی خیمه‌ها بازگشت و به خیمه زینب کبری‌علیها السلام وارد گردید و من در بیرون خیمه پاسداری می‌کردم. زینب کبری‌علیها السلام عرض کرد: ای برادر! آیا یاران خود را آزموده‌ای و به نیت و استقامت آنان پی برده‌ای؟ مبادا هنگام سختی از تو دست بردارند و در میان دشمن نهایت بگذارند. امام‌علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمود: «وَاللَّهِ بَلَوْتُهُمْ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِمْ إِلَّا الْأَشْوَشَ الْأَقْعَسَ يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمِنِيَّةِ دُونِي اسْتِنَاسَ الطِّفْلِ إِلَى مَحَالِبِ أُمَّةٍ»؛ سوگند به خدا! آنان را آزموده‌ام و ایشان را نیافتم مگر محکم و با صلابت و غرنده و خشمناک (در صلابت مانند کوه و در شجاعت مانند شیر). آنان به کشته شدن در پیش روی من آن چنان مشتاق هستند، مانند طفل شیرخوار به پستان مادر. نافع می‌گوید: من چون این پرسش و پاسخ را شنیدم، گریه گلویم را گرفت و نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه را از امام و خواهرش شنیده بودم، برای او بازگو کردم. حبیب بن مظاهر رحمه الله گفت: به خدا سوگند! اگر منتظر اعلام امام نبودیم، همین امشب به دشمن حمله می‌کردیم. گفتم: حبیب! اینک امام در خیمه خواهرش زینب است و شاید از زنان و اطفال حرم هم در آنجا باشند. بهتر است تا با گروهی از یاران به کنار خیمه آنان رفته و دوباره اظهار وفاداری کنید تا هرچه بیشتر مایه دلگرمی این بانوان باشد. حبیب با صدای بلند، یاران امام را که در خیمه‌ها بودند، دعوت کرد و همه آنان، خود را از خیمه‌ها بیرون انداختند. حبیب نخست به افراد بنی‌هاشم گفت: از شما می‌خواهم که به درون خیمه‌های خود برگردید و به عبادت و استراحت پردازید. آن‌گاه گفتار نافع را برای دیگر صحابه نقل کرد. همه آنان پاسخ دادند: سوگند به خدایی که بر ما منت گذاشته و بر چنین افتخاری نایل ساخته! اگر منتظر فرمان امام‌علیه السلام نبودیم، هم‌اکنون با شمشیرهای خود به دشمن حمله می‌کردیم، ای حبیب! دلت آرام و چشمت روشن باد. حبیب بن مظاهر رحمه الله ضمن دعا به آنان، پیشنهاد کرد که با هم به کنار خیمه بانوان رفته، به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم. چون به کنار خیمه بانوان رسیدند، حبیب خطاب به بانوان بنی‌هاشم چنین گفت: ای دختران پیامبر و ای حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله! اینان جوانان فداکار شما و اینها شمشیرهای براق شان است که همه سوگند یاد کرده‌اند که این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه‌های بلند و تیز در اختیار غلامان شما است که هم‌قسم شده‌اند آنها را فرو نبرند مگر در سینه دشمنان شما. در این هنگام، یکی از بانوان به آنان چنین پاسخ داد: «أَيُّهَا الطَّيِّبُونَ! حَامُوا عَنِ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ وَحِرَائِرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ ای پاک مردان! از دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و زنان خاندان امیر مؤمنان‌علیه السلام دفاع کنید. چون سخن این بانو به گوش صحابه رسید، با صدای بلند گریه کرده و به سوی خیمه‌های خویش بازگشتند. (۱۰۳) امام حسین‌علیه السلام درباره ایشان تصریح کردند که من آنان را آزمایش کرده‌ام. آنان هم روز عاشورا با همه وجود از امامشان دفاع کردند، به گونه‌ای که جمله امام‌علیه السلام و عمل آنان در پیشگاه خدا افتخاری بی‌بدیل برای آنان است. «بَأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي طَبْتُمْ وَطَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ وَفُزْتُمْ فَوْزًا عَظِيمًا». در پناه انقلاب اسلامی ایران نیز مردان با صلابت و بسیار مؤمنی تربیت شدند که در زمان خود بی‌مانند

بودند، در عرصه انقلاب و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران مردانه جنگیدند و از امتحان، در سایه رهبری‌های مرجع بزرگوار تقلید خود امام خمینی‌قدس سره، به خوبی و سربلندی بیرون آمدند. نزدیک کربلا کاروان امام حسین علیه السلام در حرکت بود و امام پس از خواب اندکی که در حال حرکت بر ایشان مستولی شده بود، بیدار شدند، کلمه استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان جاری کردند. علی اکبر علیه السلام عرض کرد: پدر جان! چرا این جمله را بر زبان آوردید؟ امام علیه السلام فرمود: در رؤیا دیدم که منادی فریاد می‌زند: این کاروان می‌رود در حالی که مرگ آنان را تعقیب می‌کند. علی اکبر علیه السلام دوباره پرسید: در این صورت، دین ما حفظ خواهد بود؟ امام علیه السلام فرمود: بله. علی اکبر گفت: «فإِذَا لَا أَبَالَيَ بِالْمَوْتِ». این از لحاظ امتحان الهی مهم است، زمانی که می‌شنود این شهادت در چارچوب انجام وظیفه دینی است، از شهادت استقبال می‌کند. از این رو، روز عاشورا در میان بنی‌هاشم نخستین کسی بود که به خدمت پدر آمد و اجازه رفتن به میدان گرفت. پدر بی‌درنگ به او اجازه داد و این یعنی موفقیت صد در صد برای پدر و فرزند.

فصل ششم: نقش دنیازدگی در ایجاد حادثه عاشورا

مقدمه: نظر اسلام درباره دنیا

«أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتِرَاهُ مُضِيئاً ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ» (۱۰۴)؛ زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است؛ همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو برده، سپس خشک می‌شود به گونه‌ای که آن را زرد می‌بینی، سپس تبدیل به کاه می‌شود و در آخرت عذاب شدید است. از نظر اسلام داشتن یک زندگی همراه با فراهم بودن امکانات مادی برای هر انسان یک ضرورت محسوب می‌شود و سفارش شده است که انسان‌ها با جدیت و تلاش، آسایش لازم را برای خود و خانواده خویش فراهم کنند. حتی می‌توان گفت: این یک دستور است و اگر کسی بتواند با تلاش بیشتر از راه درست، اموال زیادتری را فراهم کند و افزون بر توسعه زندگی خود، به نیازمندان نیز رسیدگی کند، نیکوتر است. به نظر می‌رسد که سه شرط مهم در اینجا وجود دارد: الف) رعایت حدود شرعی در به دست آوردن مال. ب) وابسته نشدن به مال که او را از کارهای لازم دیگر باز ندارد. ج) جمع مال نباید هدف زندگی باشد، بلکه مال باید در خدمت اهداف ارزشی زندگی باشد، اگر هدف شد، مقاصد والای آدمی قربانی مطامع دنیوی او می‌شود. استاد شهید مطهری رحمه الله نظر اسلام درباره دنیا را چنین بیان می‌کند: منظور از علاقه به دنیا (که مذموم شمرده شده) تمایلات طبیعی و فطری نیست. مقصود از علاقه و تعلق، بسته بودن به امور مادی و دنیوی و در اسارت بودن است که توقّف است و رکود است و باز ایستادن از حرکت و پرواز است و سکون، این است که دنیاپرستی نام دارد و اسلام سخت با آن مبارزه می‌کند و این است آن چیزی که بر ضد نظام تکاملی آفرینش است. (۱۰۵) مظاهر دنیا نباید اسباب این شود که انسان پای‌بند موهومات بی‌ارزش باشد و گرنه مصداق آیه شریفه مورد بحث خواهد شد. علامه طباطبایی رحمه الله ذیل آیه مورد بحث می‌نویسد: زندگی دنیا عرضی است زایل و سرابی است باطل، که از یکی از خصال پنج‌گانه زیر خالی نیست: یا لعب و بازی است، یا لهو و سرگرم کننده است (که انسان را از کاری مهم و حیاتی و وظیفه‌ای واجب باز می‌دارد) یا زینت است (که حقیقتش جبران نواقص درونی خود با تجمل و آرایش و مشاطه‌گری است) و یا تفاخر است (یعنی مباحات کردن به حسب و نسب و غیره) و یا تکاثر در اموال و اولاد است که شخصی به دیگری فخر بفروشد که من مال و فرزند بیشتر دارم و همه اینها همان موهوماتی است که نفس آدمی بدان و یا به بعضی از آنها علاقه می‌بندد، اموری خیالی و زائل است که برای انسان باقی نمی‌ماند و هیچ یک از اینها برای انسان، کمالی نفسانی و خیری حقیقی جلب نمی‌کند. (۱۰۶) ما در این مقدمه،

خواستیم این مطلب را بیان کنیم که انسان اگر به خودسازی توجه نکند، به جای آنکه دنیا وسیله‌ای برای رشد و تعالی او شود، سبب سقوط او می‌شود و ناخودآگاه به بعضی عناوین یاد شده، که آیه مطرح فرمود به همه آنها دچار می‌شود و ارزش‌های معنوی و انسانی را برای رسیدن به آنها قربانی می‌کند. مردم زمان امام حسین علیه السلام بارزترین مصداق دنیاپرستی در همه اشکال آن بودند و سخنان سید الشهداء علیه السلام در این باره بهترین معرّف است.

سخنان امام حسین علیه السلام درباره دنیا

اگر حوادث نهضت امام حسین علیه السلام را به دقت بررسی کنیم، ملاحظه می‌کنیم که گرایش شدید مردم به دنیا در سطوح مختلف این حادثه، دست به دست هم داده و این فاجعه را به وجود آورده است؛ یعنی، رسیدن به قدرت یا تصاحب مال بیشتر و یا حفظ زندگی، مانع از همکاری با آن حضرت شده است. امام حسین علیه السلام به علت چنین روحیاتی که دشمنان و یا مردم دچار آن بودند، در موارد بسیاری، درباره بی‌ارزش بودن دنیا و اهمّیت وظیفه، مطالب گوناگونی می‌فرمود.

عوامل مادی در فاجعه عاشورا

۱ - قدرت‌طلبی برای رسیدن به بهره‌های مادی

هدف برخی از افرادی که در برابر حسین بن علی علیهما السلام به مقابله برخاستند، رسیدن به موقعیت‌های ویژه و بهره‌مندی گسترده‌تر از منافع مادی بود، که یکی از مصداق بارز آن، عمر بن سعد است. امام علیه السلام بر اساس شناختی که از وی داشتند، در آخرین روزها و فرصت‌هایی که به سرعت سپری می‌شد، تلاش کردند او را به راه راست هدایت کنند، همان هدایتی که وظیفه اصلی امام است. بر همین اساس، با واسطه از او خواستند که با یکدیگر دیدار کنند و او هم پذیرفت. تاریخ این ملاقات، مختلف (از هفتم محرم تا نهم) ذکر شده است. ملاقات بدین صورت بوده است که امام حسین علیه السلام امر فرمود که تنها حضرت ابوالفضل و فرزندش علی اکبر - علیهما السلام - وارد شوند. عمر بن سعد نیز این چنین کرد و با فرزندش حفص و غلامش وارد شدند. امام حسین علیه السلام فرمود: «یا بن سعد! أتقاتلنی أما تتقی الله الّذی إلیه معادک؟! فأنا ابن من علمت! ألا تکون معی وتدع هؤلاء فإِنَّه أقربُ إلی الله تعالی؛ ای پسر سعد! آیا با من می‌جنگی؟! آیا از خدایی که برگشت تو به سوی اوست، نمی‌ترسی؟! من پسر کسی هستم که تو می‌دانی! آیا نمی‌خواهی با من باشی و رها کنی ایشان را؟! همانا با من بودن و رها کردن آنان نزدیک‌تر است به خدای متعال. پسر سعد گفت: می‌ترسم خانه‌ام را خراب کنند. امام فرمود: من آن خانه را دوباره برای تو بنا می‌کنم. او گفت: نخلستانی دارم که می‌ترسم عبید الله بن زیاد آن را بگیرد. حضرت فرمود: من بهتر از آن را برای تو از مالم در حجاز تضمین می‌کنم. پسر سعد گفت: خانواده‌ام در کوفه‌اند و می‌ترسم ابن زیاد آنان را بکشد. وقتی امام حسین علیه السلام از او ناامید شد، فرمود: چه شده است تو را؟! خدا تو را هرچه زودتر بر بستر بکشد! و آمرزش برای تو در روز قیامت نیست. به خدا قسم! هرآینه امیدوارم که نخوری از گندم عراق مگر اندکی. (۱۰۷) نخستین آثار غضب خدا بر او این بود که وقتی وارد کوفه شد، عبید الله بن زیاد حکم ریاست وی را که به او داده بود، پس گرفت و او نتوانست حتی یک روز هم به ریاست و قدرتی که به او وعده داده شده بود، برسد. همچنین همه عذرهایی را که می‌آورد، مربوط به مسائل مادی و دنیوی بود، مانند: خانه، باغ و زندگی خود در کوفه. بنابراین گروهی از آنان که به کربلا آمده بودند، مانند عمر بن سعد در پی قدرت و ریاست بودند تا بتوانند غیر از ریاست، به مطامع مادی بیشتر نیز برسند.

۲ - فریب خوردگان دنیا طلب

بسیاری از افرادی که در این جنگ نابرابر حضور داشتند، به طمع دست‌یابی مال آمده بودند که یا به صورت غنیمت، در میدان جنگ به چنگ آورند و یا از حکومت، با عنوان حقوق و جایزه بگیرند. از سخنان فراوانی که امام حسین علیه السلام ایراد فرمود، به خوبی روحیه خفت‌بار دنیا طلبانی که به آن صحرا قدم نهاده بودند، معلوم می‌شود. امام علیه السلام در نخستین سخنرانی خود در روز عاشورا فرمود: «أیها الناس! إنَّ اللهَ تعالی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال، متفرقة بأهلها حالاً بعد حال، فالمغرور من غرته والشقی من فتنته فلا- تُعزَنکم هذه الدنیا فإنَّها تقطع رجاء من رکن إليها و تخبب طمع من طمع فیها» (۱۰۸)؛ ای مردم! همانا خداوند دنیا را آفرید، پس آن را منزلی که در معرض نابودی و زایل شدن است، قرار داد، منزلی که اهلش را زمانی پس از زمانی متفرق می‌کند. پس فریب خورده واقعی کسی است که فریب دنیا را بخورد. پس همانا دنیا امید کسی را که به او اعتماد و تکیه زند، قطع می‌کند و کسی را که طمع دنیوی در دنیا داشته باشد، محروم می‌سازد. از مطالبی که آن حضرت خطاب به آن مردم فرمود، روشن است که انگیزه بسیاری از آنان رسیدن به زرق و برق دنیای فریبنده بوده است. امام علیه السلام در این کلمات به سه مطلب اشاره می‌کند: الف) بی‌اعتباری دنیا ب) معرفی کردن مغرور و شقی واقعی ج) اخطار به کسانی که ممکن است فریب دنیا را بخورند.

۳ - حفظ زندگی، مانع از همکاری با امام حسین علیه السلام

الف) امام علیه السلام در منزل شقوق، با مردی که از کوفه می‌آمد، (بعضی گفته‌اند: فرزوق بود) رو به رو شدند و از وی اوضاع کوفه را پرسیدند. آن مرد عرض کرد: یابن رسول الله! مردم عراق در مخالفت با شما متحد و هماهنگ و در جنگ با شما هم‌پیمان شده‌اند. امام در پاسخ آن مرد اشعاری سرودند که از مضمون آن به خوبی دانسته می‌شود که دنیاطلبی آنان، مانع از همکاری با امام حسین علیه السلام شده است: فإن تکن الدنیا تعدّ نفیسة فدار ثواب الله أعلى و نبل (۱۰۹) پس اگر چه دنیا نزد بعضی پربها شمرده می‌شود، ولی خانه ثواب خدا بالاتر و بهتر است. وإن تکن الأبدان للموت أنشأت فقتل امرء بالسيف فی الله أفضل و اگر بدن‌ها برای مرگ ایجاد شده‌اند، پس کشته شدن مرد در راه خدا با شمشیر برتر است. وإن تکن الأرزاق قسماً مقدراً فقله حرص المرء فی الرزق أجمل و اگر ارزاق قسمتی است که مقدر شده، کم بودن حرص مرد در طلب رزق زیاتر است. وإن تکن الأموال للترك جمعها فما بال متروک به الحرّ بیخل و اگر جمع کردن اموال برای ترک آن باشد، پس نباید آزاد مرد برای ترک آن بخل بورزد. امام حسین علیه السلام با این سروده می‌خواهد بفرماید که جان‌ها و مال‌ها در معرض نابودی است؛ ولی من با مردمی رو به رو هستم که دنیا را گرفته و امام و دین خود را قربانی حفظ دنیای خود کرده‌اند.

۴ - عید الله بن حرّ جعفی و دنیا

یکی از ملاقات‌هایی که بین امام حسین علیه السلام و افراد دیگر در بین راه مکه به کربلا روی داد، ملاقات امام با عید الله بن حرّ جعفی بود. در منزل بنی مقاتل به امام اطلاع دادند که عید الله بن حرّ جعفی نیز در این منزل اقامت گزیده است. امام علیه السلام نخست حجاج بن مسروق (مؤذن کاروان) را نزد وی فرستاد. حجاج به عنوان یک بشارت به او گفت: اینک حسین بن علی علیهما السلام به اینجا آمده و تو را به یاری می‌طلبد. عید الله گفت: من از شهر کوفه بیرون نیامدم مگر اینکه مردم را آماده جنگ با او دیدم و من توانایی یاری او را ندارم. پس از آنکه حجاج سخن او را به امام رساند، امام علیه السلام خود با چند تن از اصحاب به سوی خیمه‌ای که او در کنار چشمه آبی برپا کرده بود، رفتند و او از امام استقبال کرد. خود عید الله می‌گوید: چون چشمم به آن حضرت افتاد، دیدم که در همه عمرم، انسانی زیاتر و هیبتی گیراتر از او ندیده‌ام؛ ولی با وجود این، برای هیچ کس مانند او دلم

نسوخت و هیچ‌گاه نمی‌توانم فراموش کنم وقتی را که آن حضرت حرکت می‌کرد و چند کودک دور او را گرفته بودند. چون به چهره امام نگاه کردم، دیدم رنگ محاسنش بسیار مشکی است. پرسیدم که رنگ طبیعی است یا خضاب کرده‌اید؟ امام پاسخ داد: «پیری من زودرس بود». از این سخن امام فهمیدم که رنگ خضاب است. به هر حال، پس از تعارفات و سخنان معمولی که میان عبید الله و آن حضرت رد و بدل شد، امام علیه السلام خطاب به وی فرمود: مردم شهر شما (کوفه) پیمان بسته‌اند که مرا یاری کنند؛ ولی این کار را نخواهند کرد. تو در دوران عمرت گناهان بسیار کرده‌ای - وی از هواداران عثمان و از سربازان معاویه در صفین بود - آیا می‌خواهی توبه کنی و پاک گردی؟ عبید الله گفت: چگونه توبه کنم؟! امام فرمود: فرزند دختر پیامبرت را یاری کرده و در رکاب وی با دشمنان بجنگ. ضعف ایمان و علاقه عبید الله به دنیا باعث شد که با مقدماتی عدم همکاری خود را این‌گونه توجیه کند: چه بیایم و چه نیایم، در پیروزی یا شکست شما تأثیری ندارد و من از مرگ سخت گریزانم؛ ولی اینک اسب معروف خود «ملحقه» و نیز شمشیر بڑان خود را به شما هدیه می‌کنم. امام علیه السلام فرمود: اکنون که در راه ما از جان امتناع می‌ورزی، ما نه به تو نیاز داریم و نه به اسبت؛ زیرا من از میان افراد گمراه برای خود نیرو نمی‌گیرم. امام علیه السلام به او سفارش کردند که از اینجا برو تا صدای استغاثه ما را از این نزدیکی‌ها نشنوی و گرنه خدا تو را به رو، در آتش خواهد انداخت. عبید الله بن حرّ جعفی پس از چند روز، خبر غمبار شهادت حسین بن علی علیهما السلام و اصحابش را شنید و تا آخر عمر ناراحت بود و می‌گفت: سعادت تا خانه من آمد، ولی من خود را محروم کردم. (۱۱۰) عافیت‌طلبی عبید الله بن حرّ جعفی و وابستگی شدید او به زندگی دنیا باعث شد که بهترین موقعیت برای دستیابی به عزت و سربلندی خود را از دست بدهد و عمری را در دنیا و همیشه در آخرت، در اندوه و پشیمانی به سر ببرد. در برابر مردمی که قدرت‌طلبی، منفعت‌خواهی و وابستگی شدید به زندگی دنیا مانع از هر گونه حرکت مثبت آنان شده بود، گروهی صف کشیده بودند که جز به دین و آخرت نمی‌اندیشیدند، به امامت انسانی گردن نهاده بودند که عقیده‌اش درباره دنیا و آخرت این‌گونه بود که در پاسخ برادرش محمد بن حنفیه نوشت: «أما بعد فکأنّ الدنيا لم تكن و كأنّ الآخرة لم تزل»؛ توجّه و وابستگی‌ام به دنیا و آخرت این‌گونه است که گویا دنیا به کلی وجود نداشته است و گویا آخرت همیشه بوده است (نه این که بعد ایجاد خواهد شد). دنیاخواهی زشت این مردم به تدریج با پایان یافتن جنگ، به اندازه‌ای آنان را پست و خوار کرد که برای جمع‌آوری اموال اندک موجود در میدان نبرد، با هم رقابت می‌کردند. آنان از اشیایی مانند شمشیر، زره، لباس و حتی انگشتری که در دستان مبارک شهدا بود، دریغ نکردند و سرانجام به خیمه‌های حرم نیز حمله‌ور شدند و از اموال زنان و کودکان هر چه می‌یافتند، می‌ربودند.

فصل هفتم: اثر تغذیه حرام در انحراف از حق

مقدمه

«وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ الشُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (۱۱۱)؛ می‌بینی بسیاری از ایشان را که سرعت می‌گیرند در گناه و دشمنی و خوردن آنان مال حرام را، جدّاً که بدکاری می‌کنند. السحت: حرام، ناروا، کسب و کار پلید و ننگ آور و حرام. (۱۱۲) خداوند متعال در این آیه یکی از صفات یهودیان را خوردن مال حرام بیان می‌کند. پس غیر از تحصیل گناه و ستم‌کاری، به حرام‌خواری هم عادت داشتند. گفته شده است: «اثم» گناهی است که ضرر آن فقط به انجام دهنده آن برسد و «عدوان» گناهی است که ضررش به دیگران برسد. «اکل سحت» که در آیه شریفه آمده است، از گناهان کبیره و به معنای خوردن مال حرام است. منظور از خوردن مال حرام، هر نوع تصرفی است. انواع مال‌های حرام مانند رشوه، پول حاصل از فروختن شراب و ربا، از موارد خوردن سحت حساب می‌شوند. خوراکی که انسان می‌خورد، به منزله بذری است که در زمین کاشته می‌شود. اگر آن

غذا حلال باشد، در روح صفا و رقت ایجاد می‌کند و از وجودش خیر تراوش می‌کند و اگر حرام باشد، قساوت قلب پیدا شود. (۱۱۳) غیر از آیه بالا که حرام‌خواری را از عادت‌های یهود بیان می‌کند، خداوند در سوره بقره نیز درباره صفات آنان می‌فرماید: «تُمْ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعِيدٍ ذَلِكُمْ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...» (۱۱۴) اوایل سوره بقره، برای یهود دست کم پانزده خصلت بد را ذکر فرموده است که یکی از آن‌ها این است که می‌فرماید: «شما یهود قلبتان قساوت گرفته، بلکه سختی و قساوت آن از سنگ سخت‌تر و نفوذ ناپذیرتر است». با توجه به این دو آیه، ممکن است بتوان گفت: خوردن مال حرام توسط آنان در قساوت قلب ایشان تأثیر بسزایی داشته است. امروز نیز شرکت‌های مالی صهیونیستی، که به غول‌های اقتصادی تبدیل شده‌اند، هر کدام به نوعی خون‌مَلت‌ها را می‌کنند و در سراسر دنیا به چپاول مشغولند. اسرائیل در نیم قرن گذشته با سرمایه‌های غصب شده، شکل گرفته و روز به روز بر قدرت خود افزوده است تا اینکه امروز به صورت قدرتی بلامنازع در این منطقه حساس آسیا درآمده است و هر روز بر دامنه جنایات و قساوت‌های خود می‌افزاید. در نتیجه با گذشت زمان، نسل آنان جنایت‌پیشه گشته‌اند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسب الحرام ببین فی الذریئه» (۱۱۵) آثار کسب حرام، در فرزندان آدمی مشهود است.

چگونگی تأثیر حرام‌خواری در کلام امام حسین علیه السلام

وقتی در روز عاشورا، امام حسین علیه السلام از هر سو در محاصره لشکریان کوفه قرار گرفت، از میان جمع اصحاب خود خارج شد و از دشمنان خواست سکوت کنند و به سخنانش گوش فرا دهند. اما آنان از سکوت خودداری کردند. با وجود این، حضرت سخنانی را ایراد فرمود که دربر دارنده سه نکته بود: الف) هدف من جز هدایت نمی‌باشد، پس هر کس نافرمانی کند، هلاک خواهد شد: «و یلکم ما علیکم أن تنصتوا إلی فاستمعوا قولی، و إنما أَدْعُوکُمْ إلی سبیل الرشد، فمن أطاعنی کان من المرشدین ومن عصانی کان من المهلکین»؛ وای بر شما که سکوت نمی‌کنید تا سخنم را بشنوید! من شما را به راه رشد و توفیق دعوت می‌کنم. پس هر کس مرا اطاعت کند، از هدایت یافتگان خواهد بود و هر کس نافرمانی مرا کند، از هلاک شدگان خواهد بود. ب) همه شما در برابر فرمان من عصیان‌گریز و گوش‌شنوا ندارید: «و کلکم عاصٍ لأمری غیر مستمعٍ لقولی»؛ همه شما (به علت مخالفت با من) گناه‌کارید و گوش‌شنوایی برای سخنان من ندارید. ج) علت این قساوت قلب، طغیان و سقوط دو چیز است: «قد انخزلت عطیاتکم من الحرام، و ملئت بطونکم من الحرام، فطبع علی قلوبکم، و یلکم ألا تنصتون؟! ألا تسمعون؟!» (۱۱۶)؛ بخشش‌های بنی امیه شما را سقوط داده و شکم‌های شما را از حرام پر کرده و در نتیجه بر دل‌های شما مهر زده (و سخن حق در دل شما نفوذ نمی‌کند). وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟! آیا گوش‌فرا نمی‌دهید؟! امام حسین علیه السلام در پایان این سخنان، دو چیز را عامل قساوت قلب آن مردم می‌شمرد: الف) عطایا و بخشش‌های حرام حکومت آنان را فریفته کرده و در نتیجه دچار خذلان شده‌اند. ب) غذای ناپاک و حرام قلب و درون آنان را فاسد کرده است که زمینه پذیرش سخن حق و موعظه را از دست داده‌اند. طبیعی است که هر گناهی اگر با توبه جبران نشود، موجب انحراف و کجی‌های بیشتر می‌شود؛ ولی در میان همه گناهان، تغذیه از حرام، بیش از هر گناه دیگر در گمراهی فکری و انحراف از حق نقش دارد و افزون بر آثار اخروی، آثاری وضعی نیز بر روح و جان انسان باقی می‌گذارد. از اینجاست که می‌بینیم در اسلام دستور داده شده است که این اصل، نه تنها در افراد مکلف، بلکه در تغذیه کودکان و مادران آنان در دوران حاملگی و شیردادن دقیقاً مراعات شود. از این رو، امام علیه السلام در بخش سوم عباراتی که نقل شد، فرمود: «و ملئت بطونکم من الحرام فطبع الله علی قلوبکم». در سال‌های پیش از این برای شکست دادن امام علی علیه السلام و به انزوا کشیدن امام حسن مجتبی علیه السلام از صحنه سیاست و خلافت، پول‌های فراوانی از سوی معاویه، به نام تحفه و هدیه به مردم کوفه اعطا شده و شکم‌های آنان از این غذاهای حرام انباشته گردیده بود که در اثر غذاهای حرام، قلب‌های آنان سیاه و چشم‌های حق‌بینشان کور و گوش‌هایشان از شنیدن سخن حق کر شده بود.

حرام‌خواری سبب حرام‌خواهی بیشتر می‌شود**حرام‌خواری سبب حرام‌خواهی بیشتر می‌شود**

امام حسین علیه السلام در ادامه سخنان خود، دو ظلم بزرگ دیگر را نتیجه حرام‌خواری و طمع در زندگی دنیا معرفی می‌کنند:

۱ - پیمان شکنی

«تَبَّأَ لَكُمْ أَيْتَهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأَ حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَ الْهَيْنَ فَاصْرَخْنَاكُمْ مَوْجِفِينَ، سَلَّطْنَا عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي إِيمَانِكُمْ، وَ حَشَشْنَا عَلَيْنَا نَارًا اقْتَدَحْنَاهَا عَلَيَّ عَدُوْنَا وَ عَدُوَّكُمْ»؛ هلاکت و اندوه بر شما باد، ای جماعت! ذلت و اندوه همراهِتان! شما پس از آن که با شور و شوق فراوان، ما را به یاری خویش خواندید و آن‌گاه که ما به دادخواهی شما پاسخ مثبت داده و بی‌درنگ و با احساس انسانی به سوی شما شتافتیم و به یاریتان برخاستیم، شمشیرهای خود را بر ما کشیده و سرهای ما را نشانه گرفتید. آیا آتش ستم‌سوزی را که ما بر ضد دشمنان سیاه‌کار مشترکمان برافروخته بودیم، بر ضد ما شعله‌ور ساختید؟

۲ - قیام علیه دوستان و پیشوایان

امام حسین علیه السلام در ادامه سخنان خود، به بیان دومین ستم و گناه بزرگ آن مردم می‌پردازند: «فَأَصْبَحْتُمْ إِلَيَّ لِأَعْدَائِكُمْ عَلَيَّ أَوْلِيَاءِكُمْ بَغِيرِ عَدْلِ أَفْشَوْهُ فَيْكُم وَ لَا أَمَلِ أَصْبَحَ لَكُمْ فَيْهَم»؛ در نتیجه به نفع دشمنانتان همدست شدید و علیه دوستان و پیشوایانتان پیاخاستید، آن هم بی‌آنکه این دشمن خیره‌سر، عدل و دادی در جامعه شما حاکم ساخته باشد و بی‌آنکه امید آینده بهتر یا نیکی و شایستگی‌ای برایتان در آنان به چشم بخورد.

علل پیمان شکنی و اقدام علیه پیشوایان

پس از آنکه امام حسین علیه السلام عهدشکنی کوفیان و اقدام آنان در برابر دوست و امام خویش را توضیح دادند، به بیان این مطلب پرداختند که من هیچ سبب دیگری برای این رفتار شما سراغ ندارم جز اینکه غذای حرام به حلقوم شما ریخته‌اند و به زندگی پست دنیایی چشم طمع دوخته‌اید. «... إِلَّا الْحَرَامَ مِنَ الدُّنْيَا إِنَّا لَكُمْ وَ خَسِيسَ عَيْشٍ طَمَعْتُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ حُدُثِ كَانِ مَنَا وَ لَا رَأْيِ تَفِيلِ لَنَا»؛ (۱۱۷) مگر اندک مال حرام و طعمه ناروایی که به حلقوم شما ریخته‌اند و زندگی نکبت‌باری که بدان چشم طمع دوخته‌اید، بدون آن که از ما گناهی سر زده و یا اندیشه‌ای سست شده باشد. با دقشت در این سخنان نورانی ابی عبد الله علیه السلام درباره موضوع مورد بحث، به این نتیجه می‌رسیم که تغذیه حرام و پذیرش هدایای نامشروع و خلاصه، زندگی کردن با مال حرام آثار منفی فراوانی از نظر روحی و معنوی در زندگی دنیوی و اخروی انسان باقی می‌گذارد. چهار مورد از این عوارض منفی، در سخنان امام حسین علیه السلام در این بحث بیان شد، که عبارتند از: الف) خذلان و سقوط معنوی ب) قساوت قلب و از بین رفتن زمینه پذیرش حق ج) پیمان شکنی د) قیام علیه دوستان و پیشوایان ارتزاق از مال حرام، نه تنها زمینه گناهان یاد شده را در انسان ایجاد می‌کند، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز انواع انحراف‌های دیگر نیز بشود. به همین علت، سفارش‌های بسیاری در آیات و روایات درباره تصرف در اموال شخصی و عمومی، رعایت محدودیت‌های تعیین شده، به چشم می‌خورد. این مطلب افزون بر اینکه ادله شرعی و قطعی فراوانی دارد، در زندگی مردم ما نیز به تجربه ثابت شده است. زمانی که جلوه‌های زیبای معنوی را در افراد مشاهده می‌کنیم، با اندکی دقت در می‌یابیم که اینان در خانواده‌هایی پرورش یافته‌اند که یکی از ویژگی‌های مثبت آنها زندگی از راه تلاش و کسب

کار حلال بوده است و همچنین حقوق شرعی تعلق گرفته به آن اموال نیز، مانند خمس و زکات پرداخت می‌شده است.

بخش سوم: اصلاح جامعه

فصل اول

مقدمه

«... وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ...» (۱۱۸)؛ و گفت موسی به برادرش هارون: جانشین من در میان قوم باش و انحرافات را از بین ببر و از راه فساد کنندگان پیروی نکن. اصلاح، کلمه‌ای عربی و دارای دو معنا است: الف) از ماده صُلِحَ، به معنای آشتی و رفع اختلاف بین دو فرد یا دو گروه. درباره آشتی دو فرد، مانند: «... فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يَرِيدَا إِصْلَاحًا يَوْفَقُ اللَّهَ بَيْنَهُمَا...» (۱۱۹)؛ یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید، تا به کار آنان رسیدگی کنند) اگر این دو داور تصمیم به اصلاح داشته باشند خداوند به توافق آنان کمک می‌کند. درباره آشتی بین دو گروه، مانند: «وَأِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» (۱۲۰)؛ اگر دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر جنگ می‌کنند، پس بین آن دو گروه آشتی برقرار کنید. ب) از ماده صِلِحَ، که معمولاً در فارسی «شایستگی» معنا می‌شود (صالح: شایسته). اصلاح به این معنا در برابر فساد است. کسی را که در صدد انجام دادن کار شایسته است مُصْلِحٌ گویند. (۱۲۱) پس مصلح و مفسد، در برابر هم هستند. اصلاح از ماده «صلاح» در قرآن دو گونه مصداق دارد.

انواع صلاح در قرآن

۱ - به معنای کار شایسته انجام دادن: «... إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَاُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ» (۱۲۲)؛ مگر کسانی که بازگشتند و کار شایسته انجام دادند و آنچه را کتمان کرده بودند، آشکار ساختند. ۲ - برطرف کردن فساد: «... وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ...» (۱۲۳)؛ و گفت موسی به برادرش هارون: جانشین من در میان قوم باش و انحرافات را از بین ببر و از راه فساد کنندگان پیروی نکن. آنچه در سخنان امام حسین علیه السلام بیشتر مورد توجه است، اصلاح مفاسد و انحرافات است که در برابر افساد به کار می‌رود. در کتاب نظریه سیاسی اسلام، درباره برداشت از اصلاح، در اصطلاحات سیاسی توضیحات مفیدی آمده است. مفهوم اصلاح که امروز در اصطلاحات سیاسی به کار می‌رود، معادل «رِفْرَم» است و در مقابل انقلاب. تغییراتی را که در جامعه به تدریج انجام می‌شود، رفرم می‌گویند و کسانی را که در صدد چنین تغییراتی هستند، اصلاح طلب می‌نامند و معادل خارجی آن «رفرمیست» است و در مقابل، کسانی را که خواهان دگرگونی به صورت دفعی هستند، انقلابی می‌گویند. انقلاب: تغییر اجتماعی ناگهانی، تند و با سرعت، که گاهی همراه با خشونت است. اصطلاح اصلاح، به عنوان اصطلاحی سیاسی و در مقابل انقلاب، معنایی اخص برای اصلاح است. این اصطلاح ریشه لغوی ندارد و در اصطلاحی دینی و مذهبی نیست، بلکه اصطلاح سیاسی جدیدی است. که اصلاح را در برابر انقلاب به کار می‌برند، منظور از جمله «خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي» (که توضیح آن خواهد آمد) به این معنای خاص نیست. حرکتی که امام علیه السلام انجام دادند، حرکتی تدریجی، آرام و بی‌خشونت نبود. پس اصلاح در آیات و روایات، هرگونه اصلاح تدریجی و دفعی را شامل می‌شود و خود انقلاب اسلامی ایران نیز یک حرکت اصلاح طلبانه بود. بخشی از این انقلاب که پانزده سال طول کشید، تدریجی و بخش دیگر آن، حرکتی دفعی و سریع بود. امام حسین علیه السلام دو بار واژه اصلاح را در سخنان خود آورده‌اند. نخستین بار مدینه در وصیت نامه خود، و بار دوم در مکه. ایشان در مرحله اول اصلاح را از اهداف محوری و اصلی خود دانسته، و در مرحله دوم به تبیین هدف خود در این زمینه

پرداخته‌اند. بر همین اساس، در اینجا بحث خود را در دو بخش مطرح می‌کنیم:

قیام برای اصلاح

حسین بن علی علیهما السلام اواخر رجب سال ۶۰ هجری پیش از خروج از مدینه به سوی مکه، برای تبیین هدف خود از حرکت، وصیت نامه کامل و کوتاهی خطاب به برادر خود، محمد بن حنفیه نوشتند. امام علیه السلام پس از شهادت دادن به اصول مکتب اسلام می‌نویسند: «... وَاِنِّي لَمْ اُخْرِجْ اَشْتَرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مَفْسَدًا وَلَا ظَالِمًا، وَاِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلْبِ الْاِصْلَاحِ فِي اُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...» من برای خوش گذرانی (لهو و لعب) خارج نشده‌ام، و از روی تکبر و جهالت قیام نکرده‌ام، برای بدی رساندن به جامعه (فساد) مبارزه نمی‌کنم، و نمی‌خواهم قدرت و نظام جامعه را در غیر جایگاه واقعی‌اش قرار دهم، بلکه تنها و تنها برای به دست آوردن و ایجاد شایستگی و شایسته سالاری در میان امت جدم صلی الله علیه و آله قیام کرده‌ام. با توجه به اینکه روشن شدن کلمات اول این عبارت، در فهم مقصود امام از اصلاح در اینجا مؤثر است، آنها را معنا می‌کنیم. اَشْتَرًا: كَفْرًا (۱۲۴) بطراً (بظن الحق): تكبر عنه ولم يقبله (۱۲۵) فسد (ضد الصلح)، فاسد القوم: أساء إليهم ففسدوا عليه (۱۲۶) الظلم: وضع الشيء في غير موضعه (۱۲۷) امام حسین علیه السلام پیش از آنکه بفرماید برای چه هدفی قیام می‌کنم، چهار هدف را نفی می‌کند که در نتیجه مقصد امام آشکار می‌شود. آن حضرت می‌فرماید: الف) من برای خوش گذرانی (لهو و لعب) خارج نشده‌ام. ب) از روی تکبر و جهالت قیام نکرده‌ام. ج) برای بدی رساندن به جامعه (فساد) مبارزه نمی‌کنم. د) و نه اینکه بخواهم قدرت و نظام جامعه را در غیر جایگاه واقعی‌اش قرار دهم، بلکه تنها و تنها برای به دست آوردن و ایجاد شایستگی و شایسته سالاری در میان امت جدم صلی الله علیه و آله قیام کرده‌ام. بنابراین، با نفی و رد کردن چهار هدف یاد شده انگیزه اصلاحی امام علیه السلام در میان امت اسلام، به خوبی اثبات می‌شود. پس از آنکه امام حسین علیه السلام اهدافی را که ذکر شد، رد کردند، هدف اثباتی خود را این گونه توضیح می‌دهند: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلْبِ الْاِصْلَاحِ فِي اُمَّةٍ جَدِّي»؛ تنها برای رسیدن به اصلاح امت جدم قیام کردم. تا اینجا با نفی اهداف باطل و بیان مقصود اصلاحی خود، هدف کلی آن حضرت روشن شد، در بحث بعدی با سخنان امام علیه السلام در این زمینه اهداف حضرت روشن می‌شود.

اصلاحات مورد نظر امام علیه السلام

یکی از خطبه‌هایی که حضرت در «منی ایراد کردند، به خوبی بیانگر موارد اصلاحات مورد نظر امام علیه السلام است: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مَنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَاسُ مِنْ فَضُولِ الْحَطَامِ، وَلَكِنْ لِنُتْرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنَظْهَرِ الْاِصْلَاحِ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمُنِ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيَعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ» (۱۲۸) پروردگارا! تو می‌دانی که ما برای هوس سلطنت یا به منظور تصفیه حساب‌های شخصی، علیه حکومت بنی امیه قیام نکرده‌ایم، بلکه قیام کرده‌ایم که مظاهر دینت را به مردم نشان دهیم. و در سرزمینت اصلاحی کرده باشیم. و بندگان ستم‌دیده‌ات در پناه دین در امنیت باشند، و به فرایض و سنن و احکامت عمل شود. ۱ - نشان دادن مظاهر دین: «لِنُتْرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ» «معالم دین» عبارت است از آنچه انسان وقتی به آن نگاه می‌کند، انسان را به یاد دین بیندازد. یکی از معالم و مظاهر دین، شهادت در راه خدا برای پاسداری از دین است و امام علیه السلام آن را چنان در میدان عمل به نمایش گذاشت که هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد و سرمشق همه آزادگان خواهد بود. نمونه‌های دیگر معالم دین، مانند هدایت، فداکاری و ایثار و پایداری در راه دین می‌باشد. ۲ - استقرار شایستگی در همه جا به جای فساد: «و نظهر الاصلاح في بلادك» با توجه به انحراف امامت و رهبری، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به تدریج انواع کجی‌ها و فسادها در جامعه و افراد رسوخ کرد. زمانی که یزید به انواع فسادهای اعتقادی، اخلاقی و سیاسی آلوده شود، از دیگران چه انتظاری می‌توان داشت؟! وی اعتقاد خود را چنین آشکار می‌سازد: «لَعِبَتِ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا...» وحی را به کلی انکار می‌کند. از

لحاظ اخلاقی نیز کسی در شراب‌خواری و سگ‌بازی او شک ندارد. از نظر سیاسی، کسی که می‌خواهد بر جامعه‌ای حکومت کند، باید مقدّسات آن مردم را محترم بشمارد؛ ولی یزید که تقریباً سه سال خلافت کرد، در سال اول امام حسین علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را با آن وضع فجیع به شهادت رساند. در سال دوم برای دستگیری عبد الله بن زبیر خانه خدا را با سنگ و آتش مورد حمله قرار داد. و در سال سوم، مدینه الرسول را سه روز محل تاخت و تاز سربازان خود قرار داد. بنابراین، وی با مقدّس‌ترین مقدّسات مردم در افتاد. این است که حضرت می‌فرماید: یکی از اهداف اصلاحی من این است که این وضع فساد انگیز را به اصلاح و شایستگی تبدیل کنم. امام حسین علیه السلام در منزلگاه «بیضه» در اولین رویارویی با لشکریان حرّ بن یزید ریاحی، در ادامه سخنان خود خطاب به آنان هفت جرم بزرگ را به حاکمان بنی امیه در گذشته و حال نسبت داد. «... وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا الشَّيْطَانَ وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَاءِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَزَمُوا حِلَالَهٖ، وَأَنَا أَحَقُّ مِمَّنْ غَيْرِ» (۱۲۹)؛ ... همانا بنی امیه از شیطان پیروی کردند، بندگی خداوند رحمان (واجبات الهی) را ترک کردند، فساد را آشکار و علنی ساختند، حدود و قوانین خدا را تعطیل نمودند، اموال خاندان پیامبر علیهم السلام (فدک و...) را به تصرف در آوردند، حلال خدا را حرام و حرام الهی را حلال نمودند (در دین بدعت کردند). و من شایستگی خلافت را در میان مسلمین دارم، نه بدعت‌گذاران بنی امیه. جالب است، امام در عبارت مورد بحث اظهار اصلاح را هدف خود ذکر می‌کند، همان‌گونه که اظهار فساد در جامعه را در مقابل آن به بنی امیه نسبت می‌دهد و این جایگزین نمودن اصلاح در جامعه به جای فساد، یکی از چهار اصل اصلاحی مورد نظر امام حسین علیه السلام می‌باشد. ۳- ایجاد امنیت برای ستم‌دیدگان: «وَيَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ» یکی از وظایف اصلی یک امام، این است که حکومتش را مستقر کند تا همه مردم، حتی کسانی که از امکانات مادی بهره‌ای ندارند یا در گذشته زیر ستم بوده‌اند، با آرامش و امنیت به زندگی بپردازند. خاندان پیامبر نیز همگی پناهگاه ضعیفان و ستم‌دیدگان بوده‌اند. ۴- عمل به سنن و دستوره‌های الهی: «وَيَعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ» اگر بخواهیم مکتب اسلام را به صورت خلاصه معرفی کنیم، باید بگوییم اسلام مکتبی است که از سه بخش تشکیل شده است: اعتقادات، اخلاق و احکام عملی. اگر در آیات قرآن نیز دقت شود، می‌توان هر یک را تحت یکی از این عناوین سه‌گانه قرار داد. جمله‌ای که امام حسین علیه السلام در اینجا به عنوان یکی از اهداف اصلاحی خود آورده‌اند، به همین مطلب اشاره دارد؛ یعنی من به دنبال این مقصد حرکت می‌کنم که موقعیتی به وجود آید تا به اسلام در هر سه بخش، عمل شود. با توجه به آمدن این سه اصطلاح در کنار هم، مقصود از فرایض، همان اصول و واجبات اعتقادی یک مسلمان است و معنای سنن، مباحث اخلاقی و تربیتی دین است که یک مسلمان باید از اخلاق انسانی و دینی بهره‌مند باشد. اصطلاح احکام نیز روشن است که نظر به فروع دین دارد و مسائل فقهی را دربر می‌گیرد. امام حسین علیه السلام امام هدایت و اصلاح است و در طول مسیر کاروان خود هرگاه زمینه‌ای فراهم می‌شد، حتی در ملاقات‌های فردی، تلاش می‌کردند که افراد را به مسیر حق هدایت کنند، در حالی که اصلاح شدن یک فرد نقش‌چندانی در موفقیت و یا عدم موفقیت ندارد. اشخاصی مانند: عبید الله بن حر جعفی، عمر بن سعد و زهیر بن قین دعوت شدند، بعضی مثل زهیر آمدند، ولی دیگران نیامدند. حرّ بن یزید ریاحی کسی بود که در آغاز از امام علیه السلام دوری کرد؛ ولی سرانجام به علت داشتن خمیر مایه ذاتی خود، توبه کرد و چنان اصلاح شد که خود را اولین قربانی راه امام ساخت و امام بر بالای سر او فرمود: «أَنْتَ حَرٌّ كَمَا سَمَّيْتَكُ أُمَّكُ»؛ تو آزاده‌ای، همچنان که مادرت تو را آزاده نامید.

فصل دوم: ضرورت مبارزه با ستم

یکی از ملاک‌های اساسی مکتب اسلام عدالت است، که در لغت به معنای «وضع الشیء فی موضعه» آمده است و نقطه مقابل آن، ظلم است که این گونه معنا شده است: «قرار دادن چیزی در غیر جای مخصوصش، چه با زیادت یا نقصان، یا به عدول از وقت یا مکان». (۱۳۰) بر همین اساس، قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۱۳۱)؛ خدا به عدل و نیکی و بخشش به خویشاوندان امر می‌کند و از زشتی، ناپسندی و ظلم نهی می‌کند و شما را موعظه می‌کند شاید پند گیرید. در بخش دوم آیه، سه عنوان فحشا، منکر و بغی مطرح شده است. مفردات راغب آنها را این گونه معنا می‌کند: الف) فحش و فحشا و فاحشه: چیزی که زشتی‌اش بزرگ باشد. (۱۳۲) ب) منکر: آنچه عقل صحیح آن را محکوم کند، یا اینکه درباره آن ساکت باشد، ولی شرع آن را گناه و زشت معرفی می‌کند. ج) بغی: در اصل به معنای طلب است، ولی چون در طلب حق دیگران با زور و تعدی زیاد به کار رفته است، از این کلمه معنای استعلا و استکبار و گردن کلفتی در برابر دیگران و ستم و تعدی به آنان فهمیده می‌شود. (۱۳۳) این اعمال در اجتماع بشری، موجب از هم پاشیدگی و تفرقه افراد و هدر دادن نیروهای مفید خواهد شد. نهی از فحشا و منکر و بغی، امری است در معنا به اتحاد مجتمع تا اجزا یکدیگر را از خود بدانند و همه اعمال افراد یک‌نواخت باشد. بعضی بر بعض دیگر استعلا نکنند و دست ستم به سوی یکدیگر دراز نکنند. در این هنگام است که رحمت در آنان جایگزین گشته، همه به هم محبت و الفت می‌ورزند. (۱۳۴) امام حسین علیه السلام از آغاز نهضت خود تا لحظات آخر زندگی، بارها انگیزه مخالفت و قیام خود را ستمکار بودن یزید و بیعت با او را همکاری با ستم اعلام می‌فرمود. ما نیز در اینجا به ترتیب (از مدینه تا کربلا) سخنان آن حضرت را در این باره نقل می‌کنیم.

مرگ معاویه و نامه یزید به استاندار مدینه

در نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری، معاویه در دمشق از دنیا رفت، در حالی که یزید در حوران بود. وی پس از سه روز، خود را به دمشق رساند و بعد از مراسم اولیه، طی نامه‌ای به کارگزاران خود در شهرهای دیگر، خبر مرگ پدرش را به آنان داد و به هر کدام توصیه‌های لازم را ابلاغ کرد. یزید نامه کوچکی را به نامه ارسالی خود به فرماندار مدینه ضمیمه کرد که: «خُذْ الْحُسَيْنَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ زُبَيْرٍ بِالْبَيْعَةِ أَخْذًا شَدِيدًا وَمَنْ أَبِي فَاضْرِبْ عُنُقَهُ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ» (۱۳۵)؛ در مقابل چهار نفر (حسین، عبد الله بن عمر، عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن زبیر) شدت عمل به خرج بده و از آنان بیعت بگیر. و اگر کسی از بیعت نمودن ابا نمود و اجتناب ورزید، پس گردنش را بزن و سرش را به سوی من بفرست. براساس نوشته بعضی از مقاتل (مثیر الاحزان و مقتل خوارزمی) امام حسین علیه السلام در عالم خواب از مرگ معاویه آگاه شد، به گونه‌ای که خانه معاویه در آتش می‌سوخت و منبر وی واژگون شده بود. در بیشتر مقاتل آمده است: آن حضرت با سی نفر از دوستان و اهل بیتش به سوی دار الأماره ولید بن عتبه که فرماندار و پسر عموی یزید بود حرکت کردند، در حالی که همگی سلاح در دست داشتند و خود حضرت نیز شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دست داشت. آن حضرت دستور داد که آنان در بیرون بایستند و در صورت نیاز، برای حفظ جان امام وارد شوند. بنا به نوشته مقتل مقرر، پس از آنکه ولید موضوع را مطرح کرد، آن حضرت فرمود: «من پنهانی بیعت نمی‌کنم. هنگامی که مردم را برای بیعت دعوت کردید، دعوت ما با ایشان باشد». ولید بن عتبه قانع شد، ولی مروان بن حکم، امیر سابق مدینه که در آن جلسه حضور داشت، خطاب به ولید گفت: اگر حسین از این مکان خارج شود، به او دست نخواهی یافت، مگر با جنگ و خونریزی بین شما. امام پس از پرخاش تندی که به مروان کرد، خطاب به ولید سخنان صریحی را بیان فرمود که هدف ما از بیان این مقدمه تاریخی، ذکر آن مطالب است: «أَيُّهَا الْأَمِيرُ! أَنَا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدَنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتَمُ، وَيَزِيدُ رَجُلٌ شَارِبُ الْخَمْرِ وَقَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ مُعَلِّنٌ بِالْفُسْقِ، وَمِثْلِي لَا يَبِيعُ مِثْلَهُ وَلَكِنْ نُصَبِحُ وَتُصَبِحُونَ وَنَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ أَيْنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ» (۱۳۶)؛ ای امیر! ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم. منزل ما فرودگاه ملائکه است و اسلام از ما آغاز و به

ما ختم می‌شود، و یزید مردی شراب‌خوار، کشنده جان‌های محترم، فسق‌کننده علنی است و شخصی مانند من با مثل او بیعت نمی‌کند». امام علیه السلام در این سخنان به چهار نکته اشاره فرموده است: الف) بیان امتیازات خانوادگی خویش ب) معرفی یزید ج) عدم پذیرش حکومت یزید د) اعلام شایستگی خود برای خلافت برای روشن شدن سخن امام لازم است انواع ستم را که قرآن بیان کرده به آن پردازیم:

اقسام ستم بر اساس آیات قرآن

با بررسی آیات قرآن می‌توان انواع ستم را به سه دسته تقسیم کرد: ۱ - ستم انسان به خدا: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ...» (۱۳۷)؛ پس چه کسی ستم‌کارتر است از کسی که به خدا دروغ بیند. ۲ - ستم انسان به مردم: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ...» (۱۳۸)؛ ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند. ۳ - ستم انسان به خود: «... فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» (۱۳۹)؛ پس بعضی از آنان ستم‌کننده هستند به خودشان. حضرت امیرعلیه السلام نیز در نهج البلاغه ستم را همین گونه تقسیم می‌کنند: «أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَا يَغْفَرُ، وَظُلْمٌ لَا يَتْرُكُ، وَظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يَطْلُبُ؛ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفَرُ، فَالشَّرْكُ بِاللَّهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ». وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يَغْفَرُ، فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهِنَاتِ. وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَتْرُكُ، فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ لَيْسَ هُوَ جَزَاءً بِالْمُدَى وَلَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِطِ، وَلَكِنَّهُ يَسْتَضَعِرُّ ذَلِكَ مَعَهُ» (۱۴۰)؛ آگاه باشید ستم بر سه قسم است: ستمی که بخشیده نمی‌شود و ستمی که رها نمی‌شود و ستمی که عفو می‌شود. ستمی که بخشیده نمی‌شود، شرک به خداوند است که فرموده: «همانا خدا نمی‌بخشد شرک به خود را». و ستمی که بخشیده می‌شود، ستم بنده است به خودش، زمانی که بعض گناهان صغیره را انجام می‌دهد. اما ستمی که رها نمی‌شود، ستم بندگان است به یکدیگر. قصاص در اینجا شدید است. آن قصاص جراحی با کارد و نیز ضربه‌ای با شلاق نیست، بلکه آن چیزی است که اینها در برابر آن کوچک شمرده می‌شود. راغب اصفهانی می‌گوید: هر یک از این سه، در حقیقت ستم به نفس است و انسان هرگاه دست به ستم بزند، در مرحله اول به خود ستم کرده است، پیش از اینکه به دیگران ستم کند. (۱۴۱)

چگونگی ستم‌کار بودن یزید، در سخنان امام حسین علیه السلام

سید الشهداء علیه السلام پرچمدار آزادی و آزادگی و مبارزه با ستم در سخنانی که از ایشان نقل شد، یزید را به هر سه ظلمی که در قرآن آمده است، معرفی می‌کند: ۱ - ستم کردن یزید به خود: «ویزید رجلٌ شارب الخمر ... مُعلنٌ بالفسق»؛ یزید مردی است که شراب می‌نوشد... و علنی گناه می‌کند. فسق به معنای پاره کردن است. از آنجا که گناه کار با عصیان خود، حریم احکام خدا را پاره می‌کند، به او فاسق گفته می‌شود. امام علیه السلام نخست یزید را به علت شرب خمر و فسق و فجوری که داشته، با «ظلم به نفس» معرفی می‌کند. ۲ - ستم کردن یزید به مردم: «وقاتل النفس المحترمة»؛ و کشنده انسان‌های بی‌گناه است. رعایت سه چیز در برابر هر مسلمانی بسیار سفارش شده است: جان، عرض (حیث و آبرو) و مال افراد. انسان مجاز نیست ذره‌ای در مال دیگران بدون اجازه تصرف کند. در این عبارت امام علیه السلام تصریح می‌کند که یزید کشنده افرادی است که از نظر اسلام، حفظ جان آنان ضروری و واجب است. یزید و پدرش معاویه هرکسی را که با آنان مخالفت می‌کرد، از دم تیغ می‌گذراندند. نه تنها مردم عادی، بلکه افرادی مانند امام علی علیه السلام نیز که خلیفه مسلمانان بود و با نصب پیامبر صلی الله علیه و آله منصوب شده و از نظر ظاهری هم مردم با او بیعت کرده بودند، مورد خشم معاویه قرار می‌گیرد و در سرزمین صفین هیجده ماه با ایشان مبارزه می‌کند و در نتیجه، بیش از صد هزار نفر را از طرفین به کشتن می‌دهد. پس از او یزید نیز به ولید بن عتبه دستور می‌دهد که اگر حسین بن علی علیهما السلام بیعت نکند، سر او را برای من بفرست. پس از این فرمان، در طی حدوداً سه‌سالگی که در منصب خلافت بود، غیر از ایجاد

حادثه کربلا، خانه خدا را برای دستگیری عبد الله بن زبیر مورد حمله قرار داد و در شهر مدینه نیز سه روز سربازان خود را برای هر تجاوز و قتل آزاد گذاشت. ۳ - ستم کاری یزید در برابر خدا: «ولکن نُصَبِح وَتُصَبِحُونَ وَنَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ أَيْنَا أَحَقُّ بِالْخِلاَفَةِ» ولی زمان بر ما و بر شما می‌گذرد و ما می‌بینیم و شما نیز خواهید دید (معلوم می‌شود) کدام یک از ما سزاوار است به خلافت. در این عبارت امام حسین علیه السلام به مبارزه یزید با کسی اشاره فرموده که در اصل، او خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مخالفت به معنای ستیز با پیامبر صلی الله علیه و آله است و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله جز کفر و شرک نیست. چنین انسانی با خدا درگیر شده و به صاحب مکتب، یعنی خداوند متعال ستم روا داشته است. امام حسین علیه السلام در این سخنان، وجدان دینی ولید بن عتب را به قضاوت و حکمیت می‌طلبد و در واقع می‌فرماید: آیا شخصی مانند من با این همه امتیازات و ویژگی‌های خانوادگی و شخصی، می‌تواند دست در دست ستم کاری مانند یزید بن معاویه، که به انواع تجاوزها و ستم‌ها آلوده است، بگذارد؟ قطعاً این اجازه را ندارد. «ومثلی لا یبایع مثله». حسین بن علی علیهما السلام یک روز پس از ملاقات با ولید بن عتب (امیر و فرماندار مدینه) مروان بن حکم را در بین راه ملاقات می‌کند. مروان می‌کوشد که آن حضرت را به سازش با یزید دعوت کند. در اینجا امام علیه السلام ضمن تویخ شدید وی، گرفتار شدن اسلام به ظالمی مانند یزید را ختم اسلام و بلیه‌ای بزرگ بیان می‌کند. «فاسترجع الحسین علیه السلام وقال: إنا لله وإنا إليه راجعون، وعلى الإسلام السلام إذ قد بُليت الأُمَّةُ براعٍ مثل یزید» (۱۴۲)؛ همانا ما برای خدایم و به سوی او برگشت کننده‌ایم و باید با اسلام وداع کرد؛ زیرا امت به راهنمایی مانند یزید گرفتار شده‌اند. بر اساس این واقعیت و ستم کار بودن یزید از هر نظر، امام علیه السلام در پاسخ به اظهارات برادرش محمد بن حنفیه با صراحت و قاطعیت تمام اعلام فرمود که با یزید ستم‌گر بیعت نخواهد کرد: «یا أخی لو لم یکن فی الدنیا ملجأً ولا مأویً لما بایعت یزید بن معاویه» (۱۴۳)؛ ای برادرم! اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نباشد، با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم. اباعبد الله علیه السلام پس از ایراد این مطالب، به سوی مکه رهسپار شدند و تقریباً بعد از چهار ماه به سوی عراق حرکت کردند. هرچه این نهضت به جلو می‌رفت، بر ستم‌های یزید هم افزوده می‌شد، تا جایی که بر حسب دستوره‌های او و عید الله بن زیاد، کاروان حسینی را در بیابانی با دو خصوصیت پیاده کردند: جایی که نه آب باشد و نه آبادی (تا مردم به یاری او نیایند). سرانجام نیز روز هفتم محرم آب را بر اهل حرم بستند و در روز عاشورا از هیچ ظلمی حتی به زنان و بچه‌های خردسال و شیرخوار دریغ نکردند.

فصل سوم: اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در سخنان امام حسین علیه السلام

مقدمه (سه نوع ضمانت برای پاسداری از احکام دین)

ضمانت‌هایی که مکتب اسلام برای پاسداری از احکام و نظام خود در نظر گرفته و قرآن آنها را بیان کرده، عبارتند از: ۱ - نیروی بازدارنده درونی به نام تقوا: تلاش اساسی قرآن برای اصلاح افراد و جوامع انسانی، بیشتر تقویت بنیه معنوی و درونی افراد است. «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْتَعِرُونَ» (۱۴۴)؛ پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان می‌شوند، به یاد او (خدا، پاداش و کیفر) می‌افتند و ناگهان بینا می‌گردند. ۲ - قدرت حکومت اسلامی: قدرت حکومت عادل در جامعه اسلامی، دومین ضمانت است. حکومت اسلامی در راه دست‌یابی به اهداف فرهنگی و تربیتی خود، وظیفه خویش می‌داند که با سازمان و تشکلی ویژه که به کار می‌گیرد، به اصلاح جامعه بپردازد. «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱۴۵)؛ باید از میان شما جمعی به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر دعوت کنند و آنان همان رستگارانند. ۳ - نیروی اجتماع: اسلام همه آحاد جامعه دینی را در اجرای احکام دین مسؤول می‌داند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ» (۱۴۶)؛ همانا همه انسان‌ها هر آینه در زیانند، مگر کسانی

که ایمان آورند و اعمال شایسته انجام دهند و یکدیگر را به حق و صبر سفارش می‌کنند. سفارش کردن یکدیگر به حق، اعم از امر به معروف و نهی از منکر است. آیاتی که این مسؤولیت مشترک، یعنی امر به معروف و نهی از منکر را بیان می‌کنند، بسیارند.

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در سخنان امام علیه السلام

یکی از موضوعاتی که در سخنان اباعبدالله الحسین علیه السلام مطرح شده، امر به معروف و نهی از منکر است. حضرت بارها بیان می‌فرمود که هدف من عمل به این وظیفه دینی است. ما در اینجا سه مورد از سخنان آن حضرت را که مربوط به سه موقعیت جداگانه (در مدینه، بین راه مکه و عراق و سرزمین کربلا) است، می‌آوریم.

انگیزه ما، امر به معروف و نهی از منکر

امام حسین علیه السلام در مدینه: امام حسین علیه السلام پیش از حرکت از مدینه، وصیت نامه‌ای را خطاب به برادرشان محمد بن حنفیه نوشتند و در آن، پس از شهادت به وحدانیت خدای متعال و رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اقرار به حَقانیت بهشت و دوزخ، یکی از اهداف خود را این گونه بیان کردند: «أريد أن أمر بالمعروف وأنهى عن المنكر وأسير بسيرة جدّي وأبي علي بن أبي طالب» (۱۴۷)؛ می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و طبق همان روشی که جدّ و پدرم داشتند، حرکت کنم. غیر از این سخنان در مدینه، موارد دیگری نیز از آن حضرت در همین باره نقل شده است.

جایگاه ترک کنندگان امر به معروف و نهی از منکر

امام حسین علیه السلام بین راه مکه و عراق: امام حسین علیه السلام هشتم ذی حَجه به سوی عراق حرکت کردند و روز دوم محرم سال ۶۱ وارد سرزمین کربلا شدند. در این صورت تقریباً ۲۵ روز، بارها امام علیه السلام به مناسبت‌های گوناگونی که پیش می‌آمد، سخنانی را بیان می‌کردند. یکی از این موارد، منزلگاه «بیضه» است. زمانی که گروهی به عنوان پیش‌قراولان لشکر عبیدالله بن زیاد، به فرماندهی حرّ با آن حضرت رو به رو شدند. حضرت خطاب به آنان حدیث پیامبر را فرمود: «أيتها الناس! من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله ناكثاً عهده مخالفاً لسنة رسول الله، يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان، فلم يغير عليه بفعل ولا قول كان حقاً على الله أن يدخله مدخله وأن هؤلاء قد لزموا الشيطان وتركوا طاعة الرحمن وأظهروا الفساد وعطلوا الحدود واستأثروا بالفئء واحلّوا حرام الله وحرّموا حلاله وأنا أحقّ ممن غير» (۱۴۸)؛ ای مردم! هر کس پادشاه ستم‌گری را دید که حلال کننده حرام خدا است، شکننده پیمان الهی است، مخالف روش رسول خدا است و در میان بندگان خدا به گناه و دشمنی عمل می‌کند، پس مخالفت نکند با او با عمل و گفتار، بر خدا حق است که او را در جایگاه آن ستم‌گر داخل کند. و همانا ایشان (بنی امیه و وابستگانشان) به تحقیق ملازم شیطان شدند و طاعت خدا را ترک کردند و ظاهر ساختند فساد را و حدود الهی را معطل نمودند و فئء (که مختص به خاندان پیامبر است) را به خود اختصاص دادند و حلال کردند حرام خدا را و حرام کردند حلال خدا را، و من سزاوارترم از هر کسی که با آنان مخالفت کنم. امام علیه السلام پنج عنوان را برای موضوع نهی از منکر متناسب با آن موقعیت از پیامبر بیان فرمود: الف) ظلم (ب) حلال کردن حرام خدا (ج) پیمان‌شکنی (د) مخالفت با سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (ه) عمل به گناه و دشمنی در میان مردم. بعد از بیان این موارد، امام علیه السلام به عذاب اخروی ترک امر به معروف و نهی از منکر اشاره می‌کند و هفت جرم بزرگ را به حاکمان بنی امیه، به این شرح نسبت می‌دهد: الف) پیوند با شیطان (ب) ترک واجبات الهی (ج) علنی کردن فساد (د) تعطیل نمودن حدود خدا (ه) به تصرف در آوردن اموال خاندان پیامبر علیهم السلام، مانند فدک و غیره (و) حلال کردن محرمات الهی (بدعت در دین) (ز) حرام نمودن حلال خدا در هر صورت امام لزوم نهی از منکر و مبارزه با آنان را گوشزد می‌کند. اگرچه

آن حضرت در این سخنان، اصطلاح امر به معروف و نهی از منکر را به کار نبردند، ولی همه بیانات ایشان، چه روایتی که نقل کردند و چه سخنانی که خود به آن افزودند، درباره این وظیفه بزرگ است. ایشان این نکته بسیار مهم را یادآوری کردند که فردی که این وظیفه مهم را انجام ندهد، سزاوار است که جایگاهش با آن ستم‌گر یکی باشد. وقتی ما در یک جامعه اسلامی، در برابر پادشاه ستم‌گر با آن قدرت و خطری که دارد، چنین وظیفه‌ای داریم، در برابر افراد فاسد و مفسد عادی اجتماع، وظیفه ما بسیار روشن است. مسلمانان برای سلامت جامعه خود باید به این مسئولیت مشترک، به خوبی عمل کنند و گرنه دود آن به چشم همه می‌رود و همگان آسیب خواهند دید. از این رو قرآن می‌فرماید: «وَأَتَّقُوا فَتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً...» (۱۴۹)؛ از فتنه‌ای که تنها به ستم‌کاران شما ضرر نمی‌زند، بپرهیزید.

نتیجه ترک امر به معروف و نهی از منکر

امام حسین علیه السلام در کربلا: حسین بن علی علیهما السلام در دوم محرم سال ۶۱ هجری وارد کربلا شدند، پس از توفقی کوتاه، در میان یاران، فرزندان و افراد خاندان خویش قرار گرفتند و ضمن خطبه‌ای، وضعیت اسف‌بار جامعه آن روز و وظیفه یک مسلمان را در برابر آن ناهنجاری‌های دینی و فرهنگی بیان کردند. «... أما بعد فقد نزل بنا من الأمر ما قد ترون وأنّ الدنيا قد تغیرت وتنكرت وأدبر معروفها ولم یبق منها إلّا ضیابیه كصبایه الإناء وخسیس عیش كالمرعی الوبیل. ألا ترون إلى الحق لا یعمل به وإلى الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء الله، فإنّی لا أری الموت إلّا السعاده والحیاه مع الظالمین إلّا برماً...» (۱۵۰)؛ اما بعد، پس به تحقیق پیش آمد ما همین است که می‌بینید. همانا دنیا به تحقیق دگرگون و زشت شده است و خوبی‌های آن پشت کرده و باقی‌نمانده از خوبی‌ها جز ته مانده اندکی. چراگاه زندگی همچون مرتعی وحشت‌انگیز شده است. مگر نمی‌بینی که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد، تا جایی که مؤمن ترغیب می‌شود که به شهادت و لقای خداوند متعال رو آورد. پس همانا من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستم‌گران را جز هلاکت نمی‌بینم. در این سخنان، چند مطلب بیان شده است: الف) حوادثی که پیش آمده است. ب) دگرگونی‌های منفی در جامعه اسلامی. ج) عمل نکردن مردم به فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر. د) شهادت در راه احیای امر به معروف و نهی از منکر جز سعادت نیست. ه) زندگی کردن در کنار ستم‌گران، غیر از هلاکت و نابودی نیست. پس نهضت و قیام امام حسین علیه السلام در راه تحقق بخشیدن به فریضه امر به معروف و نهی از منکر بوده است. ما این مطلب را در زیارت‌های متعددی که برای امام حسین علیه السلام وارد شده است، یازده بار شهادت می‌دهیم و به این وسیله در پیشگاه آن حضرت اعتراف می‌کنیم که ایشان در راه تحقق بخشیدن به این موضوع مهم به شهادت رسیدند: «أشهد أنّك قد أقمّت الصلوة وآتیت الزکوة وأمرت بالمعروف ونهیت عن المنکر» (۱۵۱)؛ شهادت می‌دهم همانا تو نماز را به پا داشتی و زکات و امر به معروف و نهی از منکر را احیا کردی. امام معصوم گرچه نتواند حکومت تشکیل دهد، اما وظیفه هدایت مردم دارد. راه این هدایت، ممکن است منحصر در شهادت باشد و امام حسین علیه السلام با شهادت خود، این‌گونه احکام اسلامی را حیات بخشید. پس امکان دارد نهی از منکر چنین مصداقی هم داشته باشد. «... وَیَقْتُلُونَ الَّذِينَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ...» (۱۵۲)؛ کسانی را که امر می‌کنند به عدالت، بعضی از مردم آنها را می‌کشند. امروز مجالسی که به نام آن حضرت در جوامع شیعی بر گزار می‌شود، محلّ امر به معروف، نهی از منکر و موعظه است. یکی از علمای شیعه در جمع علمای اهل سنت، در یکی از شهرهای ایران می‌پرسد: چرا شما در این شهر که فحشا و منکرات بسیار است، مجالس امر به معروف و نهی از منکر و موعظه ندارید؟ یکی از آنان پاسخ می‌دهد: خدا سایه امام حسین علیه السلام را از سر شما شیعیان کم نکند، تا نام آن حضرت را می‌برید و سخن از روضه آن امام به میان می‌آید، همه اقشار گرد شما جمع می‌شوند. ولی ما مجلس روضه سید الشهداء علیه السلام را نداریم. آن عالم شیعه برمی‌خیزد و او را بوسیده و می‌گوید: خوب فهمیدی.

موفقیت امام حسین علیه السلام در امر به معروف و نهی از منکر

حادثه عاشورا آن چنان در جامعه آن روز و پس از آن در طول تاریخ تاکنون، منشأ آثار فراوان بوده است که امکان ندارد کسی بتواند آثار دینی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی آن را در یک مجموعه جمع کند. تاریخ در برابر عظمت حادثه عاشورا سر تعظیم فرود آورده است. عظمت و عمق آن موجب شده که آن حادثه، «مصباح الهدی» نامیده شود. این چراغ فروزان هیچ‌گاه خاموش نخواهد شد و علیه آن هیچ کاری نمی‌توان کرد. این شوکت باعث شده که جامعه اسلامی نجاب یابد. نهضت و قیام پرشور حسینی، مصداق دیگری برای نهی از منکر به معنای عام است. اگر کسی پرسد: حضرت در وصیت نامه خود در مدینه نوشت: «أرید أن آمر بالمعروف وأنهی عن المنکر»، آیا به این هدف خود رسید؟ پاسخ این است که: بله آنچه را اراده داشت، انجام داد و به نتیجه هم رسید. نتیجه این اقدام، این بود که مردم حق و باطل را بشناسند. وظیفه اصلی انبیا و اولیا هدایت است، پس از هدایت و انجام وظیفه بیان احکام دین و اقدامات لازم، اگر مردم با آنان همراهی کنند، زمینه برای تشکیل حکومت اسلامی فراهم می‌گردد و قطعاً امام معصوم از آن موقعیت به وجود آمده، استفاده خواهد کرد. مانند زمان به حکومت رسیدن امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام، این دو امام تا روزی که زمینه لازم فراهم بود، حکومت را حفظ کرده و از هیچ کوششی دریغ نکردند. امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر، وما أخذ الله علی العلماء علی أن لا یقاروا علی كظّة الظالم ولا سغب مظلوم لألقیت حبلها علی غاربها» (۱۵۳)؛ اگر آن جمعیت بسیار (برای بیعت با من) حاضر نمی‌شدند و یاری نمی‌دادند که حجت تمام شود، و نبود عهدی که خدای تعالی از علما و دانایان گرفته تا راضی نشوند به سیری ظالم (از ستم) و گرسنه ماندن مظلوم (از ستم او)، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را به کوهان آن می‌انداختم (تا ناقه خلافت هر جا می‌خواهد برود و در هر خارزاری که می‌خواهد بچرد). حضرت در این خطبه می‌فرماید: از آنجا که مردم با من همکاری کردند و حجت بر من تمام شد، من هم اقدام کردم و حکومت اسلامی را که از آغاز حق من بود، مستقر ساختم. اما اگر مردم حاضر به همراهی نشوند، وظیفه تشکیل حکومت ساقط می‌شود، ولی وظیفه هدایت باقی است. این وظیفه‌ای است که از دوش هیچ‌کس و در هیچ زمانی ساقط نمی‌شود. اگر هیچ راهی نبود، باید مردم را با شهادت هدایت کرد. پس ممکن است نهی از منکر چنین مصداقی هم داشته باشد. البته این گونه موارد آن نادر است. ثانیاً آگاهی بسیار می‌خواهد که انسان تشخیص بدهد چنین وظیفه‌ای دارد، در این صورت، فداکاری نیاز است تا از همه چیز بگذرد. بنابراین، معنای جمله «أرید أن آمر بالمعروف وأنهی عن المنکر» این نیست که من به صورت ظاهری هم حتماً پیروز می‌شوم و حکومت تشکیل می‌دهم که اگر چنین نشد، بتوان گفت که این نهضت موفق نبوده است، بلکه با شرایط موجود در زمان امام حسین علیه السلام بسیار هم موفقیت‌آمیز بوده است؛ زیرا برای آن حضرت علیه السلام از حکومت جد و پدرش برای او لشکر و سپاهی باقی نمانده بود، بیت المال عظیم اسلامی آن روز نیز در دست چپاول‌گران بنی امیه قرار داشت، همه دستگاه‌های تبلیغی، اعم از حکومتی و مجامع دینی، در اختیار دشمن بود و از لحاظ اجتماعی هم هیچ امیدی به یاری مردم نبود. از سوی دیگر، شرایط و اوضاعی که امام حسین علیه السلام اواسط سال شصت هجری نهضت خود را از آنجا آغاز کرد و اولین پایگاه حکومتی اسلام و اقتدار مسلمانان در زمان جد گرامی‌اش بود، به علت انحراف در رهبری مسلمانان بعد از رحلت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، و نیز در اختیار گرفتن منبر و محراب آن حضرت توسط افرادی که کمترین لیاقت برای آن را نداشتند، زمینه را چنان دگرگون کرده بود که بیست و چهار سال قبل از حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه، زمانی که امیر المؤمنین علیه السلام در سال ۳۶ هجری برای سرکوبی ناکثین و شورشیان، که در بصره قدرت را به دست گرفته بودند، خواست از این شهر حرکت کند، تنها ۳۵۰ نفر با خلیفه مسلمانان همراهی کردند، آن هم بیشتر مردمی بودند که از اطراف مدینه آمده بودند. از این رو آن حضرت وقتی به عراق رسید، ناچار شد به زحمت نیرویی را از شهر کوفه به میدان جنگ بصره اعزام کند. اما اکنون

که فرزندش ابی عبد الله علیه السلام پس از ۲۴ سال از آن زمان، قصد قیام و حرکت دارد، طبیعی است که اوضاع به مراتب بدتر شده باشد. بدیهی است وقتی مدینه الرسول به این سرنوشت خفت بار دچار شده باشد، دیگر شهرهای اسلامی تحت نفوذ خاندان ابوسفیان، به چه سرنوشتی مبتلا شده‌اند. در چنین وضعیتی باید پرسید: آیا موفقیت بالاتر از این می‌شود که در همان روزهای اولیه شهادت، هیأت حاکمه اموی رسوا، متزلزل و در نهایت سرنگون گردد و سنت ارزشمند شهادت طلبی در دل‌های پاک رشد کند و قیام‌هایی پی در پی و در نهایت همسو با همان نهضت به وجود آید و ده‌ها درس اعتقادی، اخلاقی و عملی به مسلمانان داده شود؟!

حدیثی درباره امر به معروف و نهی از منکر

حدیث مفصّلی درباره امر به معروف و نهی از منکر، از امام باقر علیه السلام نقل شده که متضمّن پنج مطلب است. متن این حدیث شریف را می‌آوریم: ۱- بی‌توجهی مردم آخر الزمان به این دو فریضه حیاتی: «یکون فی آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مُراؤون یتقرّؤون ویتنسیّ کون، حُیدّ ثَاء سفهاء، لا- یوجبون أمراً بمعروف ولا- نهیاً عن المنکر إلّا إذا أمنوا الصّرر، یتطلبون لأنفسهم الرّخص والمعاذیر، یتبعون زلّات العلماء وفساد علمهم (عملهم)، یقبلون علی الصلوة والصیام وما لا- یکلفهم فی نفس ولا مال، ولو أضرت الصلوة بسائر ما یعملون بأموالهم وأبدانهم لرفضوا کما رفضوا أسمى (أتم) الفرائض وأشرفها...» امام باقر علیه السلام می‌فرماید: در دوره آخر الزمان، گروهی هستند که مردم از آنان پیروی می‌کنند. این گروه دارای چنین ویژگی‌هایی هستند: الف) «مراؤون»: ریاکاران. تظاهر به انجام اعمال نیک می‌کنند. ب) «یتقرّؤون»: عالم‌نماها. مقصود از قرآء «یتقرّؤون»، علمای مبلغی هستند که در صدر اسلام قاری و مفسّر قرآن بودند و به شهرهای مختلف اعزام می‌شدند؛ یعنی علمایی بودند که به وظیفه خود عمل می‌کردند، اما افرادی نیز بودند که خود را به لباس علما در می‌آوردند و به اصطلاح عالم‌نما بودند. حضرت در این حدیث می‌فرماید که مردم در آخر الزمان از عالم‌نماها تبعیت می‌کنند. ج) «ویتنسیّ کون»: تظاهر کنندگان به عبادت. ناسک یعنی کسی که عبادت می‌کند، ولی تنسیک به معنای تظاهر کردن به عبادت است. بسیاری افراد اهل عبادت نیستند، ولی در حضور مردم به گونه‌ای رفتار می‌کنند که مردم تصوّر کنند آنان اهل عبادتند. د) «حُیدّ ثَاء سفهاء»: تازه‌کار و سطحی‌نگر. افرادی که مردم در آخر الزمان از آنان پیروی می‌کنند، انسان‌هایی تازه‌کار و سطحی‌نگر هستند و نگاه آنان عمقی ندارد. ه) «لا یوجبون أمراً بمعروف ولا نهیاً عن المنکر إلّا إذا أمنوا الصّرر»: اینان به مردم می‌گویند: امر به معروف و نهی از منکر در جایی واجب است که ضرر نداشته باشد، وگرنه واجب نیست. و) «یتطلبون لأنفسهم الرّخص والمعاذیر»: دنبال بهانه‌ای هستند که از زیر بار تکلیف شانه خالی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند؛ چون مردم از آنان رنجیده می‌شوند و دیگر مرید ایشان نخواهند بود. خلاصه آنکه: به دنبال یافتن بهانه و عذر تراشی هستند تا به وسیله آن، شانه از زیر بار وظیفه خالی کنند. ز) «یتبعون زلّات العلماء وفساد علمهم (عملهم)»: اینان صلاحیت رهبری مردم را نخواهند داشت (امکان این هست که بهترین عالم حقیقی نیز نقطه ضعفی در رفتار یا تقوا داشته باشد)؛ از اشتباهی که از یک عالم حقیقی سرزده است، پیروی می‌کنند و سخنان اشتباه آنان را سرلوحه حرکت خود قرار می‌دهند. ح) «یقبلون علی الصلوة والصیام وما لا یکلفهم فی نفس ولا مال»: (این عالم‌نماها) به نماز و روزه پشت می‌کنند و به اعمالی رو می‌آورند که آنان را، نه از نظر جانی و نه از نظر مالی، به زحمت نیاندازد. ط) «ولو أضرت الصلوة بسائر ما یعملون بأموالهم وأبدانهم لرفضوا کما رفضوا أتم الفرائض وأشرفها»: اگر نماز به دیگر کارهایی که انجام می‌دهند از نظر مالی و جانی زیان وارد سازد، آن نماز را ترک می‌کنند همان گونه که مهم‌ترین و شریف‌ترین واجبات (امر به معروف و نهی از منکر) را ترک کردند. خلاصه ملاک اینان نه تنها در انجام امر به معروف و نهی از منکر، بلکه از عبادات نیز نبودن ضرر مالی و جانی است. در زمان امام حسین علیه السلام نیز، مردم این دو فریضه بزرگ را ترک کرده بودند و امام علیه السلام در آغاز ورود به کربلا علّت تمام دگرگونی‌های منفی در جامعه آن روز ترک امر به معروف و نهی از منکر ذکر می‌فرماید. ۲- اهمّیت امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان کامل‌ترین و اشرف وظایف: «... إن

الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة عظيمة بها تقام الفرائض، هنالك يتم غضب الله عليهم فيعتمهم بعقابه، فيهلك الأبرار في دار الفجّار والصغار في دار الكبار. إنّ الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر سبيل الأنبياء ومنهاج الصالحين (الصلحاء)...» پس امام باقر علیه السلام ویژگی‌های امر به معروف و نهی از منکر را بیان می‌کند: الف) «إنّ الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة عظيمة بها تقام الفرائض؛ همانا امر به معروف و نهی از منکر واجب بزرگی است که به سبب آن، واجبات اقامه می‌شوند. ب) «هنالك يتم غضب الله عليهم فيعتمهم بعقابه، فيهلك الأبرار في دار الفجّار والصغار في دار الكبار»: اینجاست که غضب خدا بر اینان کامل می‌شود. پس در این صورت است که عقوبت و عذاب خدا همه آنان را فرا می‌گیرد. پس هلاک می‌کند نیکان را در خانه بدکاران و خردسالان را در خانه بزرگسالان. ج) «إنّ الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر سبيل الأنبياء و منهاج الصالحين (الصلحاء)»: امر به معروف و نهی از منکر، راه انبیا و صالحان است. امام حسین علیه السلام در طی حرکت خویش، بارها اهمیت امر به معروف و نهی از منکر را در قالب‌های گوناگون گوشزد فرمود که قبلاً بدان اشاره شد. ۳- نتایج امر به معروف و نهی از منکر: «... فريضة عظيمة بها تقام الفرائض وتأمين المذاهب، وتُحلّ المكاسب، وتُرَدُّ المظالم وتُعمّر الأرض، وينتصف من الأعداء، ويستقيم الأمر...». سپس امام باقر علیه السلام به نتایج این دو فريضة اشاره کرده و می‌فرماید: الف) «فريضة عظيمة بها تقام الفرائض وتأمين المذاهب»: واجبی است بزرگ که به سبب آن، واجبات اقامه می‌شوند و مذاهب محفوظ می‌مانند. ب) «وتُحلّ المكاسب»: و کارها حلال می‌شوند. حلیت کارها در سایه امر به معروف و نهی از منکر است. اگر این فريضة ترک شود، ربا، غش در معامله و امثال اینها فراوان خواهد شد و مردم حلال و حرام را تشخیص نخواهند داد و در نتیجه کسب‌های حلال به حرام تبدیل خواهد شد. ج) «وتُرَدُّ المظالم وتُعمّر الأرض»: مظلّم‌ها به صاحبانش برمی‌گردد و زمین آباد می‌شود. د) «وينتصف من الأعداء»: دشمنان نیز منصف می‌شوند، یعنی آنان هم به رعایت انصاف وادار می‌شوند. ه) «ويستقيم الأمر»: کارها سامان می‌پذیرد. این همان اصلاح است، یعنی برطرف شدن مفاسد. با توجه به اینکه قیام امام حسین علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر زبانی و عملی بود، منشأ آثار فراوانی در جامعه آن روز و در طول تاریخ اسلام تاکنون بوده و از این به بعد نیز تا قیامت خواهد بود. آثار عمل به این فريضة، توسط عاشورایان کربلا قابل شمارش نیست. ۴- وظیفه ما درباره چگونگی اجرا و انجام این دو تکلیف مهم: «... فأنكروا بقلوبكم، وألفظوا باللسانتكم، وصُكّوا بها جباههم ولا تخافوا في الله لومة لائم، فإن اتعظوا وإلى الحق رجعوا فلا سبيل عليهم؛ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ فَجَاهِدُوهُمْ وَأَبْذَنُوا بِأَبْدَانِكُمْ وَأَبْغُضُوهُمْ بقلوبكم، غير طالبين سلطاناً ولا باغين مالاً ولا يريدن بالظلم ظفراً حتى يفيئوا إلى أمر الله ويمضوا على طاعته...». همچنین امام باقر علیه السلام به وظیفه ما در چگونگی اجرا و انجام این دو تکلیف مهم پرداخته و می‌فرماید: الف) «فأنكروا بقلوبكم»: وظیفه اول شما این است که: در برابر منکر، در دل تنفر پیدا کنید. (وگرنه این نخستین مرحله نفاق است). ب) «وألفظوا باللسانتكم»: در مرحله دوم: با زبان اعتراض کنید. (البته همراه با مهربانی مؤثرتر است). ج) «وصُكّوا بها جباههم ولا تخافوا في الله لومة لائم»: در مرحله سوم: اگر تذکر و نصیحت اثر نکرد، با تندی اعتراض کنید. مانند کسی که می‌خواهد با دست توی صورت کسی بزند. در این صورت ممکن است کسی به شما اعتراض کند. ولی در جمله بعدی، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: اگر نمی‌خواهی به بلاها گرفتار شوی، نباید بترسی. شما را ملامت سرزنش گران نترساند. د) «فإن اتعظوا وإلى الحق رجعوا فلا سبيل عليهم»: اگر موعظه‌پذیر شدند و به سوی حق برگشتند، دیگر کسی حق ندارد به آنان اعتراض کند. امام به این آیه از قرآن اشاره فرمود که: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» ایراد تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در روی زمین به ناحق سرکشی می‌نمایند. اینانند که عذابی دردناک در پیش دارند. ه) «هنالك فجاهدوهم بأبدانكم وأبغضوهم بقلوبكم»: حال که به راه راست برنگشتند، پس باید با آنان با بدن‌هایتان مبارزه کنید و حال آنکه دل‌های شما باید از غضب به آنان پُر باشد. و) «غير طالبين سلطاناً ولا باغين مالاً»: از روی سرکشی و ناحق بر دیگران پیروز نشوید، اگرچه پیروزی مطلوب است. و از نظر مالی متجاوز به آنان نباشید. ز) «ولا يريدن بالظلم

ظفراً حتى يفيؤوا إلى أمر الله ويمضوا على طاعته»: برای امر به معروف و نهی از منکر نخواهید که با ستم پیروز شوید، بلکه از راه درست و شرعی مبارزه خود را ادامه دهید تا گنهکاران سر به فرمان خدا بگذارند و بر اساس طاعت الهی حرکت کنند. امام حسین علیه السلام در نهضت بی‌مانند خود، همه این مراحل و شرایط را در رفتار خود به کار بست و در پایان اجرای تکلیف الهی، بدن خود و یاران خویش را آماج حملات پی در پی دشمن قرار داد و افزون بر این، حاضر شد تا اهل بیتش نیز در این راه به اسارت بروند. ۵- سرنوشت ترک فریضه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه: «... قال: أوحى الله إلى شعيب النبي عليه السلام: إني لمعذب من قومك مائة ألف: أربعين ألفاً من شرارهم وستين ألفاً من خيارهم! فقال: يا ربّ هؤلاء (هذه) الأشرار، فما بال الأخيار؟! فأوحى الله عزوجلّ إليه إنهم داهنوا أهل المعاصي ولم يغضبوا لغضبي» (۱۵۴). و در پایان، امام باقر علیه السلام سرنوشت جامعه‌ای که در آن، گروهی از مردم مؤمن امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند، در حالی که دیگران گناه می‌کنند، را بیان کرده و می‌فرماید: الف) «قال: أوحى الله إلى شعيب النبي عليه السلام: إني لمعذب من قومك مائة ألف: أربعين ألفاً من شرارهم وستين ألفاً من خيارهم»: خداوند متعال به شعيب نبی علیه السلام وحی کرد: همانا من هرآینه صد هزار نفر از افراد قومت را عذاب می‌کنم. چهل هزار نفر از بدهای ایشان و شصت هزار نفر از خوبانشان. ب) «قال: يا ربّ هذه (هؤلاء) الأشرار، فما بال الأخيار؟! فأوحى الله عزوجلّ إليه إنهم داهنوا أهل المعاصي ولم يغضبوا لغضبي» (۱۵۵): پس گفت: ای پروردگار! ایشان بدانند (و باید عذاب شوند)، اما خوبان چرا؟ پس وحی فرستاد خداوند متعال به سوی شعيب: همانا این شصت هزار نفر مسامحه و پرده‌پوشی می‌کردند در برابر گناه کاران و معصیت کاران و غضب نکردند به خاطر غضب من. در فصل بعدی همین کتاب، بحثی مستقل در این باره مطرح می‌کنیم که مردم عراق (شرکت کنندگان در جنگ علیه امام حسین علیه السلام و غیر آنان) در سه مرحله گرفتار انواع بلاها شدند و این نبود مگر به علت شرکت در این ستم بزرگ و یا سکوت و کوتاهی در برابر آن. افزون بر این، امام حسین علیه السلام نیز آنان را در چند نوبت نفرین کردند. بنابراین هدف از نهضت امام حسین علیه السلام، امر به معروف و نهی از منکر بود، یعنی زنده کردن خوبی‌ها و زیبایی‌های معنوی و مبارزه با بدی‌ها و زشتی‌های اعتقادی، عملی و اخلاقی. ولی آن مردم به جای قدردانی از این هدایت و ارشاد به مبارزه با آن برخاستند و با خوبی‌ها مبارزه کرده و به استقبال اقتدار محور بدی‌ها که حکومت بنی امیه بود، رفتند و روز عاشورا بانخل‌های سرفراز خاندان عصمت و طهارت به مقابله برخاستند. امام حسین علیه السلام حتی در آن لحظات آخر هم که از هدایت آنان ناامید شده بودند، سعی کردند عواطف انسانی آنان را تحریک کنند، زمانی که آن حضرت شنید دشمن قصد حمله به خیمه‌های حرم دارد، فرمود: «يا شيعه آل أبي سفيان! إن لم يكن لكم دين ولا تخافون المعاد، فكونوا أحراراً في دنياكم»؛ ای پیروان خاندان ابی سفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید، لا اقل در امر دنیا آزاد مرد باشید. شمر صدا زد: پسر فاطمه! چه می‌گویی؟ آن حضرت فرمود: «أنا الّذي أقاتلكم وتقاتلونني والنساء ليس عليهنّ جناح فامنعوا عتاتكم عن التعرّص لحرمة ما دمت حياً» (۱۵۶)؛ این جنگی است بین من و شما. و زنان در این جنگ گناهی ندارند. پس باز دارید و منع کنید لشکر متجاوزتان را از هجوم بردن به حرم (خیمه‌های) من، تا زمانی که زنده هستم.

فصل چهارم: عوامل تسريع در عقوبت

مقدمه

رسول خدا صلی الله علیه وآله در وصیتی به امام علی علیه السلام فرمود: «يا علي! أربعة شىء أسرع شىء عقوبةً: رجلٌ أحسنت إليه، فكفاك بالإحسان أسأته. رجلٌ لا تبغى عليه وهو يبغى عليك. ورجلٌ عاهدته على أمرٍ ووفيته له وغدر بك. ورجلٌ وصل قرابته وقطعوه. ثم قال: يا علي! من استولى عليه الضجر، رحلت عنه الراحة» (۱۵۷)؛ ای علی! کیفر چهار چیز هر چه زودتر خواهد رسید:

مردی که تو به او نیکی کنی و او در عوض با تو بدی کند. و مردی که تو بر او ستم نکنی و او به تو ستم کند. و مردی که با او معاهده کاری داشته باشی و تو وفادارش باشی و او مکر و حيله ورزد. و مردی که با خویشانش پیوندد و آنان از او ببرند. سپس فرمود: ای علی! هر کس دلتنگی و بی‌قراری بر او چیره شود، آسایش از دل او رخت ببرند. آنچه مسلم است از نظر مبانی دین هر عملی نتیجه‌ای دارد، خوب یا بد. و جزای بیشتر اعمال در آخرت است. دنیا دار عمل است نه حساب، و آخرت محل حساب است نه عمل. بدین علت که بسیاری از گناهان را نمی‌توان در دنیا عقوبت کرد، به علت محدودیت زمانی، یا به علل دیگر. الف) برخی اعمال جزای خوب یا بد آنها در دنیا است. ب) عقوبت بعضی اعمال در دنیا نیز هست، اما با تأخیر؛ مانند ستم کردن یا قسم دروغ خوردن. ج) عقوبت دنیوی برخی اعمال بسیار سریع است (قبل از آخرت)؛ مانند مواردی که روایت یاد شده بیان می‌کند. بنابراین روایت یاد شده، درباره بند سوم توضیح می‌دهد.

عوامل تسریع عقوبت در حادثه عاشورا برای کوفیان

اگر در وقایع نهضت ابی عبد الله علیه السلام از آغاز حرکت تا پایان آن دقت کنیم، می‌بینیم از عوامل چهارگانه‌ای که روایت آنها را موجب سرعت بخشیدن در عقوبت و عذاب بیان می‌کند، سه مورد آن در رفتار کوفیان وجود داشته است. الف) مورد اول این بود که از یک سو احسان باشد و از سوی مقابل بدی. از سوی اهل بیت و امام حسین علیه السلام جز تلاش برای هدایت مردم عراق و کوشش برای رفع ستم بنی امیه از مردم آن سرزمین، کاری صورت نگرفته بود، یعنی بالاترین درجه احسان از سوی امیر المؤمنین و فرزندان او در کمک به فقرای عراق در زمان حکومت آن حضرت و در زمان امام حسن و امام حسین علیهم السلام در زمینه‌های مختلف به آنان نیکی شد. ب) عامل دیگر این بود که از یک سو ستمی بر دیگری سر نزده باشد؛ ولی دیگری بر او ستم کند. درباره امام حسین علیه السلام کمترین چیزی برخلاف عدالت و خوبی صورت نگرفته بود، در حالی که آن مردم چنان ستمی بر اهل بیت و یاران ایشان روا داشتند که بدتر از آن را نمی‌توان تصور کرد، و کوفیان هر چه توانستند بدی کردند. ج) سومین عامل در تسریع عقوبت، این بود که پیمانی بین دو طرف برقرار شود و یکی از آن دو به طور کامل به تعهد خود عمل کند، اما دیگری خیانت و پیمان‌شکنی کند. مردم کوفه بارزترین مصداق خیانت و پیمان‌شکنی را از خود نشان دادند که همین عامل موجب شد در تاریخ به پیمان‌شکنی معروف شوند. روز عاشورا امام حسین علیه السلام امضا کنندگان نامه‌ها را در خطبه‌های خود صدا می‌زد و می‌فرمود: مگر شما مرا دعوت نکردید؟ افرادی مانند شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، یزید بن حارث، عروه بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی که در کربلا در لشکر عمر بن سعد بودند، در حالی که متن نامه آنان این بود: اما بعد، باغ‌ها سرسبز و خرّم است، میوه‌ها رسیده و چاه‌ها پُر آیند. هرگاه خواستی بر سربازان آماده خود وارد شو. (۱۵۸) با توجه به حدیثی که نقل شد و نیز رفتار مردم عراق و کوفه، عذاب و عقوبت الهی قبل از عذاب شدید اخروی، در این دنیا به زودی دامن گیر آنان شد. در اینجا وقایع روز عاشورا و پس از آن را، همراه سخنان امام حسین علیه السلام در این باره، به ترتیب می‌آوریم.

عذاب دنیوی در سه مرحله

عذاب‌های دنیوی را که دامن گیر شرکت کنندگان در سپاه عراق، که علیه فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله جنگیدند، می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد: الف) مرحله اول، کسانی که به علت توهین به امام علیه السلام و نفرین آن حضرت در روز عاشورا گرفتار قهر الهی شدند. ب) مرحله دوم، پنج سال پس از واقعه عاشورا انجام گرفت. افرادی که در قتل شهدای کربلا مباشرت و دخالت مستقیم داشتند مانند تیراندازان، آتش زندگان خیمه‌ها و جدا کنندگان سرهای شهیدان، همه به دست مختار بن ابی عبیده ثقفی به بدترین وضع کشته شدند. ج) مرحله سوم، پانزده سال پس از شهادت امام حسین علیه السلام آغاز شد. حجاج بن یوسف ثقفی از سال ۷۵ به

مدت بیست سال، مردم سراسر عراق را به بند کشید، که نمونه آن در تاریخ کمتر دیده شده است. ۱ - عذاب در مرحله اول (عذاب شدگان روز عاشورا): سه نفر در روز عاشورا به امام علیه السلام توهین کردند و امام علیه السلام آنان را نفرین کرد. دو تن از آنان در همان ساعت و سومی به فاصله کمی پس از عاشورا به سزای عمل ننگین خود رسیدند. الف) محمد بن اشعث؛ در بین سخنان آن حضرت، در روز عاشورا که آن قوم را موعظه می‌کرد، به صورت انکار گفت: «أی قرابه بینک و بین محمد»؛ چه پیوندی بین تو و بین محمد است؟! امام علیه السلام پس از تلاوت آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱۵۹)؛ فرمود: «اللَّهُمَّ أَرْنِي فِيهِ هَذَا الْيَوْمَ ذُلًّا عَاجِلًا» (۱۶۰)؛ خدایا! همین امروز ذلت زودرس او را برسان. این جمله از قلب سوزناک امام علیه السلام سرچشمه گرفت. ابن اشعث بیمار شد و از سپاه ابن سعد بیرون رفت تا رفع حاجت کند که خدا عقربی را برگمارد و نیشش زد و در همان حال مرد. ب) مردی از قبیله بنی تمیم، به نام عبد الله بن حوزة در برابر سپاه امام علیه السلام ایستاد و امام را صدا زد. امام علیه السلام فرمود: چه می‌خواهی؟! گفت: مژده بادت به آتش! امام فرمود: «کَلَّا إِنِّي أَقْدَمُ عَلَى رَبِّ رَحِيمٍ وَشَفِيعٍ مَطَاعٍ، مَنْ هَذَا؟!؛ نه چنان است، من بر پروردگاری مهربان و شفیع که فرمانش برند، در آیم. این کیست؟ گفتند: ابن حوزة است. امام فرمود: «رَبِّ حُزَّةٍ إِلَى النَّارِ»؛ پروردگارا! او را به آتش بکش. پس اسبش در نهری رمید و او در آن سرنگون شد، اما پایش در رکاب آویزان ماند و سرش روی زمین قرار گرفت. اسب گریخت و به این صورت سرش را بر هر سنگ و بوته‌ای کشید تا به هلاکت رسید. از این رو، مسروق بن وائل وقتی نفرین امام و هلاکت ابن حوزة را دید، دست از جنگ با امام برداشت و گفت: هرگز با ایشان نمی‌جنگم. (۱۶۱ ج) تمیم بن حصین فراری از سپاه ابن سعد به میدان آمد و فریاد زد: ای حسین و ای یاوران حسین! آیا این آب فرات را نمی‌بینید که همچون سینه مارها می‌درخشد؟! به خدا سوگند! شما قطره‌ای از آن را نخواهید نوشید، تا بمیرید. امام فرمود: این کیست؟ عرض کردند: تمیم بن حصین است. فرمود: «هَذَا وَأَبُوهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، اللَّهُمَّ اقْتُلْ هَذَا عَطْشًا فِي هَذَا الْيَوْمِ»؛ او و پدرش از دوزخیانند. خدایا! همین امروز او را تشنه بمیران. این فرد آن چنان تشنه شد که از تشنگی نفسش بند آمد و از اسب فرو افتاد و در زیر سم اسبان لگد کوب شد و مرد. (۱۶۲) گفتنی است که همه نفرین‌های امام علیه السلام هنگامی بود که حضرت از هدایت آنان ناامید می‌شد، و در واقع زمانی بود که آنان استحقاق هر نوع بلا و مصیبتی را داشته‌اند. ۲ - نفرین امام و قیام مختار: امام حسین علیه السلام در پایان سخنرانی دوم خود در روز عاشورا، پس از آن که مطمئن شد که موعظه‌هایشان دیگر تأثیر ندارد و همه دشمنان مصمم بر قتل او هستند، دست به دعا برداشت و عرضه داشت: «اللَّهُمَّ احْبَسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سَنِينَ كَسَنَىٰ يُوسُفَ وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غَلَامَ سَقِيفِ يَسْقِيهِمْ كَأَسَأَ مُصْبِرَةً، فَلَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا قَتَلَهُ بِقَتْلِهِ وَضَرْبُهُ بِضَرْبِهِ يَنْتَقِمُ لِي وَلِأَوْلِيَائِي وَلِأَهْلِ بَيْتِي وَأَشْيَاعِي مِنْهُمْ فَإِنَّهُمْ غَرَّوْنَا وَكَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا، وَأَنْتَ رَبَّنَا عَلِيكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (۱۶۳)؛ بار الها! آسمان را از اینان بازدار و بر ایشان قحطی ای همچون قحطی زمان یوسف برانگیز و غلام ثقیف (گویا مختار بن ابی عیبده ثقفی باشد) را بر آنان چیره ساز تا پیاله‌های تلخ مرگ را بر آنان بنوشاند و هیچ یک را وانهد، هر کشته‌ای را کشته‌ای و هر ضربتی را ضربتی انتقام گیرد و انتقام من و اولیاء و خاندان و پیروانم را از ایشان بستاند. اینان ما را فریفتند و دروغ گفتند و تنها گذاردند، تویی پروردگار ما، بر تو توکل داریم و به سوی تو باز می‌آیم.

قیام مختار

مختار که در کوفه زندگی می‌کرد، از پشتیبانان مسلم بود و عبید الله بن زیاد که می‌خواست بر اوضاع منطقه مسلط شود و مسلم را شکست دهد، افراد مؤثر و سرشناسی از جمله مختار بن ابی عیبده ثقفی را زندانی کرد. مختار تا پس از شهادت امام حسین علیه السلام زندانی بود و عبید الله بن زیاد به شرط اینکه وی بیش از سه روز در کوفه باقی نماند، او را آزاد کرد. مختار پس از آزادی به مکه آمد. در سال ۶۳ یزید مُرد و مردم شام با مروان بن حکم بیعت کردند. در حجاز (مکه، مدینه، و...) نیز با عبد الله بن زبیر و

در بصره با عیید الله بن زیاد بیعت کردند. مختار مدت کوتاهی با عبد الله بن زبیر در مکه همکاری کرد، ولی هنگامی که دید او برخلاف وعده‌هایش تنها به خود می‌اندیشد و در مقام تثبیت قدرت خویش است، به کوفه بازگشت و با هانی بن ابی حیه ملاقات کرد و اوضاع کوفه را از او پرسید. او گفت: اگر یک مرد استوار قد علم کند و بتواند مردم کوفه را دور خود گرد آورد، امید پیروزی هست. مختار گفت: سوگند به خدا! من آنان را بر اساس حق، به دور خود جمع می‌کنم و همراه آنان با هر ستم‌گر سرکشی خواهم جنگید. مختار با عزمی راسخ وارد کوفه شد و به مسجد رفت و نماز خواند. مردمی که او را می‌دیدند، به یکدیگر می‌گفتند: مختار برای کار مهمی به کوفه آمده است. مختار به خانه خود رفت و بزرگان شیعه را دعوت کرد و به آنان گفت: من از سوی محمد بن حنفیه (فرزند حضرت علی علیه السلام) برای مطالبه خون اهل بیت علیهم السلام و کشتن دشمنان آنان آمده‌ام. بزرگان شیعه گفتند: تو برای این امر صلاحیت داری؛ ولی صبر کن تا بنگریم جریان سلیمان بن صُرد خزاعی به کجا می‌انجامد. (سلیمان با بسیاری از دوستان اهل بیت علیهم السلام با عنوان «تواین» از عراق به سوی شام رفته بود، تا با بنی امیه، که به نظر آنان اساس ظلم بودند، بجنگد). در این مدت، جاسوسان عبد الله بن زبیر از هدف مختار آگاه شدند و به دستور عبد الله او را دوباره در کوفه زندانی کردند؛ وی در زندان نیز با سران شیعه ارتباط برقرار کرد که سرانجام با وساطت عبد الله بن عمر آزاد شد. عبد الله بن مطیع حاکم کوفه، با اینکه طرفداران بسیار داشت، نتوانست در برابر مختار و یاران فراوانش مقاومت کند و ناچار در لباس و قیافه زن، از ساختمان فرمانداری خارج شد. همراهان او امان خواستند و به آنان امان داده شد. مختار وارد دار الأماره گردید و کم‌کم سراسر کوفه و حوالی آن به تسخیر مختار درآمد. این حوادث یک سال پس از شهادت سلیمان بن صرد خزاعی اتفاق افتاد. مختار دستور داد سران سپاه عمر بن سعد را که در ریختن خون امام حسین علیه السلام شرکت کرده بودند، دستگیر ساخته و همه را با شدیدترین روش به هلاکت رساندند. افرادی مانند خولی، عمر بن سعد، شمر و حرمله به مجازات سخت دنیوی رسیدند. نقل شده است که مختار هیجده هزار نفر از آنان را کشت. (۱۶۴) مختار سر ابن زیاد و نزدیکان بنی امیه را نزد محمد بن حنفیه در مدینه فرستاد. امام علی بن الحسین علیهما السلام در آن هنگام به مکه رفته بود. سپس مختار گزارش کار خود را به ایشان داد که قسمتی از آن چنین است: «حمد خدایی را که خون خواهی شما را کرد و آتش در دشمنان افکند و سینه‌های ما و شما و قوم مؤمنی را شفا داد. سر ابن زیاد ملعون و سرهای نزدیکان و اصحابش و بنی امیه و کسانی را که پیروی کرده و بر قتل سید و مولای ما حسین علیه السلام بیعت کردند، به سوی تو فرستادم تا شاید با این عمل، آتش خشم تو آرام شود. امر و نهی‌ات را بیان فرما. والسلام». وقتی قاصد بر محمد بن حنفیه وارد شد و آن‌نامه را خواند وی به سجده افتاد و خداوند را برای یاری اولیایش و هلاکت دشمنانش شکر کرد. (۱۶۵) ۳- حکومت جابرانه حجاج در عراق: ابن کثیر و ابن نما از مردی از اهل کوفه نقل کرده‌اند که گفته است: من پس از آن که اعمال حج را انجام دادم، به سرعت به کوفه بازگشتم. در راه به چند خیمه برخورددم و از صاحب آن خیمه‌ها پرسیدم. گفتند که متعلق به حسین بن علی علیهما السلام هستند. به اشتیاق زیارت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، به سراغ خیمه آن حضرت رفتم. او را در قیافه مردی که دوران پیری را آغاز کرده باشد، یافتیم و دیدم که مشغول قرائت قرآن است و قطرات اشک از صورت و محاسن شریفش سرازیر است. عرضه داشتیم: پدر و مارم فدای تو، ای فرزند دختر پیامبر! چه انگیزه‌ای تو را به این بیابان بی‌آب و علف کشانده است؟ امام علیه السلام در پاسخ من فرمود: «إِنَّ هَؤُلَاءِ أَخَافُونِي وَهَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ قَاتِلِي فَعَلُوا ذَلِكَ وَلَمْ يَدْعُوا اللَّهَ مُحْرَمًا إِلَّا اتَّهَكَّوْهُ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مَنْ يَقْتُلُهُ حَتَّى يَكُونُوا أَذْلَ مَنْ فَرَمَ الْمَرْثَةَ» (۱۶۶)؛ از سویی بنی امیه مرا تهدید کرده‌اند، و از سوی دیگر اینها دعوت نامه‌های مردم کوفه است که به سوی من فرستاده‌اند و احترام اوامر خدا را شکستند. خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که آنان را به قتل برساند و آن چنان خوار و ذلیلشان سازد که ذلیل‌تر از کهنه پاره کنیزان گردند. پس از واقعه عاشورا مردم کوفه به جز یک دوران کوتاه، روی خوش و آرامش را ندیدند، زیرا بلافاصله گروهی از مردم این شهر با عنوان «تواین» قیام کردند و پس از مدتی جریان خروج مختار پیش آمد. همه این حوادث با قتل و خون‌ریزی همراه بود و موجب اضطراب مردم کوفه

و سرانجام منجر به مجازات کسانی که در کربلا بودند و یا به نوعی در این باره کوتاهی کرده بودند، گردید. این اضطراب‌ها در طول تاریخ بنی امیه و بخش مهمی از تاریخ خلافت عباسیان در عراق و مرکز آن در کوفه ادامه داشت که امام علیه السلام فرمود: «اللهم لا ترض عنهم أبداً»؛ پروردگارا! هرگز از آنان خوشنود مباش. ولی بدترین دوران‌ها برای مردم کوفه، بیست سال زعامت حجاج بن یوسف ثقفی، یعنی از سال ۷۵ تا ۹۵ هجری بود. وی آن چنان در دل آنان رعب و وحشت ایجاد کرد و آن قدر از مردم کشت و یا به زندان انداخت که نمی‌توان تعبیری گویاتر از «أذل من فرام المرأة» که امام حسین علیه السلام درباره آنان بیان فرمود، برای آن یافت. حجاج پس از ورود به مرکز حکومت، بر منبر رفت و در اولین سخنرانی - که آن را بدون ذکر «بسم الله و نام خدا» آغاز کرد - این چنین گفت: ای مردم عراق! ای اهل شقاق و نفاق و صاحبان بدترین صفات! به خدا سوگند! من در میان شما گردن‌های برافراشته و سرهایی که هنگام درو کردنش فرا رسیده، زیاد می‌بینم و این کاری است که از من ساخته است. ای مردم عراق! بدانید به خدا سوگند! من نه از لغزش شما می‌گذرم و نه عذر شما را می‌پذیرم. (۱۶۷) آن گاه بی‌درنگ، مردم را برای جنگ به سوی بصره فرستاد. حتی به پیرمرد سالخورده‌ای که چند نفر از فرزندان او در جنگ شرکت می‌کردند، اجازه عدم شرکت نداد، بلکه دستور داد او را کشته و اموالش را مصادره کنند. بنا به نقل مورخان، طی بیست سال حکومت حجاج، گذشته از کسانی که در جنگ کشته شدند، حدود بیست هزار نفر دیگر به دست او کشته شدند و هنگام مرگش در زندان‌های بدون سقف، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن زندانی بودند که بسیاری از آنان برهنه بودند و بدترین غذاها را می‌خوردند که به تدریج رنگ بدنشان را عوض کرده بود. عمر بن عبد العزیز می‌گوید: اگر ما در معرفی خبیث‌ترین فرد، با ملت‌های دیگر مسابقه بگذاریم، با داشتن حجاج برنده خواهیم بود. شیخ محمد جواد مغنیه نیز می‌گوید: من در تاریخ کسی را خون‌خوارتر از حجاج ندیدم، مگر نرون که وقتی روم را آتش زد، زنان و کودکان در شعله‌های آتش پر و بال می‌زدند و می‌سوختند، ولی او می‌خندید و لذت می‌برد. نکته‌ای که در پایان این بخش باید به آن توجه کرد، این است که امام معصوم علیه السلام منبع رحمت و عطف به همه خلق است و برای هدایت مردم از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. چنین امامی تا چه اندازه باید مورد ستم قرار گرفته باشد و آن مردم رذل را دوزخی بداند که آنان را نفرین کند. یکی از آن موارد روز عاشورا است که آن وجود مقدس از یک سو، بیش از هفتاد مصیبت را یکی پس از دیگری تحمیل کرده بود. و از سوی دیگر، تشنگی، گرسنگی و خستگی شدید نیز بر وجود مبارکش مستولی شده بود. در این حال تصمیم می‌گیرد لحظه‌ای در کنار میدان استراحت کند؛ اما به او اجازه نمی‌دهند و غیر از توهین، به سویس سنگ پرتاب می‌کنند و سینه‌اش را هدف تیر قرار داده، او را از پشت اسب، با صورت به روی زمین سرنگون می‌سازند.

کتابنامه

۱. قرآن کریم؛ ۲. نهج البلاغه؛ سید علی نقی فیض الاسلام. ۳. نهج البلاغه؛ شیخ محمد عبده (چاپ دار المعرفه، بیروت). ۴. آداب کسب و معاش؛ ملما محسن فیض کاشانی، ترجمه: رضا رجب‌زاده (ناشر رستگار، چاپ اول ۱۳۷۳). ۵. اخلاق از نظر همزیستی و ارزشهای انسان؛ محمد تقی فلسفی (نشریه هیئت نشر معارف اسلامی، چاپ چهارم). ۶. اخلاق در قرآن؛ محمد تقی مصباح یزدی (انتشارات مؤسسه آموزش و پرورش امام خمینی قدس سره، چاپ پنجم). ۷. اصول کافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی (انتشارات دار الأضواء، بیروت). ۸. أعلام الهدایه، الإمام الحسین سید الشهداء علیه السلام؛ لجنة التألیف (مرکز الطباعة والنشر للمجمع العالمی لأهل البيت علیهم السلام، چاپ اول ۱۴۲۲ ه.ق. ۹. أعیان الشیعه، السید محسن الأمين (دار التعارف للمطبوعات، بیروت). ۱۰. الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد؛ محمد بن نعمان الملقب بالمفید، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی (انتشارات علمیه اسلامیة). ۱۱. الأمالی أو المجالس؛ شیخ صدوق (مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت). ۱۲. الحسین علیه السلام سماته وسیره؛ السید محمد رضا الحسینی الجلالی، (الترجمه الشارحه علی ما أورده ابن عساکر فی تاریخ دمشق). ۱۳. العوالم، الإمام

الحسین‌علیه السلام؛ شیخ عبد الله البحرانی (مطبعة الأمير، قم). ۱۴. القاموس المحيط؛ فیروزآبادی (دار الفکر، بیروت). ۱۵. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر (دار صادر، بیروت، ۱۳۹۹ ه.ق.). ۱۶. اللهوف علی قتلی الطفوف (آهی سوزان بر مزار شهیدان)؛ سید بن الطاوس، ترجمه: سید احمد فهري زنجانی (انتشارات جهان). ۱۷. الملهوف علی قتلی الطفوف؛ سید بن الطاوس، تحقیق: الشیخ فارس تبریزیان الحسون، (دار الأسوة، چاپ اول). ۱۸. المنجد فی اللغة والأعلام؛ (دار المشرق، بیروت، چاپ بیست و یکم). ۱۹. المیزان فی تفسیر القرآن؛ علامه طباطبایی (۱۴۱۱ ه.ق.). ۲۰. امام حسین‌علیه السلام شهید فرهنگ، پیشرو انسانیت؛ علامه شیخ محمد تقی جعفری (مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، چاپ دوم). ۲۱. اولین تاریخ شیعه؛ اَبی مخنف، ترجمه: محمد باقر و محمد صادق انصاری (مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب، ۱۴۰۵ ه.ق.). ۲۲. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام؛ علامه محمد باقر مجلسی، (چاپ دوم، تصحیح: مؤسسه الوفاء، بیروت). ۲۳. بلاغة الحسین‌علیه السلام؛ سید مصطفی آل اعتماد، ترجمه: علی کاظمی (انتشارات اسماعیلیان ۱۳۹۴). ۲۴. تاریخ سید الشهداء علیه السلام؛ شیخ عباس صفایی حائری (انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ سوم). ۲۵. تاریخ طبری «تاریخ الرسل و الملوک»؛ محمد بن جریر طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده (انتشارات اساطیر، چاپ پنجم). ۲۶. تحریر الوسیله، امام خمینی قدس سره (دار التعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ سوم). ۲۷. تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام؛ اَبی محمد الحسین بن علی بن الحسین بن شیعه الحرّانی، ترجمه: علی اکبر غفاری (چاپ اسلامیة). ۲۸. تفسیر القرآن الکریم؛ محی الدین عربی، تحقیق: دکتر مصطفی غالب (ناصر خسرو). ۲۹. تفسیر نمونه؛ آیت الله مکارم شیرازی و همکاران (دار الکتب الإسلامیة، چاپ ششم، چاپ مدرسه الإمام أمير المؤمنين علیه السلام، قم). ۳۰. تهذیب الأحکام؛ شیخ الطائفة اَبی جعفر محمد بن الحسن الطوسی (دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم). ۳۱. جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ اَبی جعفر محمد بن جریر الطبری (دارالمعرفة، بیروت). ۳۲. حیاة الإمام الحسین بن علی علیهما السلام؛ باقر شریف القرنی (دارالبلاغه بیروت، چاپ اول). ۳۳. دعائم الإسلام؛ نعمان بن احمد، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیض (دار المعارف مصر). ۳۴. دمع السجوم؛ حاج شیخ عباس قمی (کتابفروشی علمیه اسلامیة، ۱۳۷۴). ۳۵. سخنان حسین بن علی علیهما السلام از مدینه تا شهادت؛ محمد صادق نجمی. ۳۶. سفینه البحار؛ حاج شیخ عباس قمی (موسسه انتشارات فراهانی). ۳۷. سوگنامه آل محمد علیهم السلام؛ محمدی اشتهاردی (انتشارات ناصر، چاپ ششم ۱۳۷۳)، ۳۸. سیری در نهج البلاغه؛ استاد شهید مطهری (صدرا، چاپ یازدهم ۱۳۷۴). ۳۹. عروة الوثقی؛ سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (دار الکتب الإسلامیة). ۴۰. فروغ ابدیت؛ جعفر سبحانی (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم). ۴۱. فرهنگ بندریگی (منجد الطلاب)؛ محمد بندریگی (انتشارات علمی چاپ اول). ۴۲. فرهنگ جامع سخنان امام حسین‌علیه السلام؛ پژوهشکده باقر العلوم (نشر معروف). ۴۳. فرهنگ نوین، ترجمه القاموس العصری؛ الیاس انطون الیاس (انتشارات اسلامیة). ۴۴. فلسفه اخلاق؛ استاد شهید مطهری (صدرا، چاپ بیستم). ۴۵. کلیات الخصال؛ شیخ صدوق رحمه الله، ترجمه: سید احمد فهري زنجانی (علمیه اسلامیة). ۴۶. کلیات مفاتیح الجنان؛ حاج شیخ عباس قمی، ترجمه: حجة الإسلام موسوی دامغانی. ۴۷. گناهان کبیره؛ آیت الله دستغیب شیرازی (ضرابی، چاپ سوم ۱۳۵۲). ۴۸. لسان العرب؛ اَبی فضل جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور الإفريقي المصري (دار صادر، بیروت). ۴۹. مجمع البحرین؛ عزالدین الطریحی، تحقیق: سید احمد حسینی (المکتبة المرتضویة). ۵۰. مروج الذهب؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه: ابوالقاسم پاینده (انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم). ۵۱. مصرع الحسین‌علیه السلام، عبد الوهاب الکاشی (انتشارات الشریف الرضی، چاپ اول). ۵۲. معجم ألفاظ غرر الحکم ودرر الکلم؛ عبد الواحد محمد تمیمی آمدی (مرکز الأبحاث والدراسات الإسلامیة، چاپ اول). ۵۳. معجم مفردات ألفاظ القرآن؛ الراغب الإصفهانی (المکتبة المرتضویة). ۵۴. مقتل الحسین‌علیه السلام؛ عبد الرزاق الموسوی المقرّم (دار الثقافة، قم، چاپ دوم). ۵۵. مقتل الحسین‌علیه السلام؛ الخوارزمی، تحقیق: شیخ محمد سماوی (مکتبة المفید، قم). ۵۶. منتهی الآمال؛ حاج شیخ عباس قمی (هجرت، چاپ نهم ۱۳۷۵). ۵۷. موسوعة کلمات الإمام الحسین‌علیه السلام: تحقیقات باقرالعلوم (دارالمعروف قم چاپ اول). ۵۸.

نخستین گزارش مستند از عاشورا؛ محمد هادی یوسفی غروی، ترجمه: جواد سلیمانی (انتشارات موسسه آموزش و پرورش امام خمینی قدس سره، چاپ دوم). ۵۹. وقعة الطف؛ آبی مخنف، محقق: یوسفی غروی (انتشارات اسلامی، چاپ اول).

بی نوشت ها

۱) نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا، ص ۱۳. ۲) سوره ذاریات، آیه ۵۶. ۳) سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۱۳. ۴) نهج البلاغه، حکمت ۲۲۷. ۵) عروة الوثقی، ص ۲۰۸؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴؛ تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۵۳. ۶) تاریخ سید الشهداء علیه السلام، ص ۴۱۱. ۷) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۱۱. ۸) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۴۴. ۹) امام حسین علیه السلام شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، ص ۵۳۹. ۱۰) سوره بقره، آیه ۱۲۴. ۱۱) سوره شعراء، آیه ۲۱۴. ۱۲) فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۵۷ (با تلخیص). ۱۳) جامع بیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۷۵. ۱۴) الأمالی أو المجالس، ص ۱۳۱. ۱۵) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۳۲. ۱۶) موسوعه کلمات الامام حسین علیه السلام، ص ۲۵۶، العوالم، الامام حسین علیه السلام ص ۹۲. ۱۷) همان: ص ۲۵۸؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۳۳؛ بحار الانوار: ج ۶۳، ص ۴۵۹. ۱۸) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۳۱. ۱۹) سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا شهادت، ص ۱۴۸؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۷۹. ۲۰) ارشاد مفید ج ۲، ص ۷۹؛ وقعة الطف لابی مخنف ص ۸۳؛ بحار الانوار ج ۴۴، ص ۳۷۷. ۲۱) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱؛ موسوعه کلمات الامام حسین علیه السلام، ص ۳۱۳. ۲۲) معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۱۸. ۲۳) سوره نساء، آیه ۱۳۵. ۲۴) سخنان امام حسین از مدینه تا شهادت، ص ۱۴۸. ۲۵) مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۵۲. ۲۶) سوره سجده، آیه ۱۱. ۲۷) سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰. ۲۸) سوره ملک، آیه ۲. ۲۹) بلاغه الحسین علیه السلام، ص ۱۷۱. ۳۰) بلاغه الحسین علیه السلام، ص ۱۹۰. ۳۱) سخنان حسین بن علی علیهما السلام از مدینه تا کربلا، به نقل از لهوف، ص ۲۶۹؛ موسوعه کلمات الامام حسین علیه السلام، ص ۴۳۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲؛ مصرع الحسین علیه السلام، ص ۱۲۰. ۳۲) سوره احزاب، آیه ۲۱. ۳۳) سوره کهف، آیه ۱۱۰. ۳۴) سوره فرقان، آیه ۶۳. ۳۵) تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۴۲. ۳۶) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۸۱. ۳۷) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۰۲. ۳۸) مقتل الحسین علیه السلام للخوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳. ۳۹) مقتل الحسین علیه السلام المقرّم، ص ۱۸۵؛ سخنان حسین بن علی علیهما السلام از مکه تا کربلا، ص ۱۵۶. ۴۰) سوره احزاب، آیه ۲۳. ۴۱) اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۸۴. ۴۲) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷. ۴۳) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۲۵. ۴۴) بحار الانوار ج ۴۵، ص ۸۶. ۴۵) اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۸۲. ۴۶) موسوعه کلمات الامام حسین علیه السلام ص ۴۹۱، ناسخ التواریخ ج ۲، ص ۳۸۰. ۴۷) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۸۳. ۴۸) موسوعه کلمات الامام حسین علیه السلام، ص ۴۷. ۴۹) سوره بینه، آیه ۷ و ۸. ۵۰) تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۸۳۵. ۵۱) منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۵۶. ۵۲) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۳۲۵. ۵۳) حیاة الامام الحسین بن علی علیهما السلام، ج ۳، ص ۴۸. ۵۴) موسوعه کلمات الامام حسین علیه السلام، ص ۳۶۲. ۵۵) الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۶۸. ۵۶) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱. ۵۷) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۸۳. ۵۸) سوره فاطر، آیه ۱۰. ۵۹) المنجد، ص ۵۰۳. ۶۰) معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۴۴. ۶۱) فلسفه اخلاق، ص ۳۷. ۶۲) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۲۲ (با تلخیص). ۶۳) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۲۹؛ ارشاد مفید، ص ۴۵۰. ۶۴) دمع السجوم، ص ۱۲۶. ۶۵) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱. ۶۶) مصرع الحسین علیه السلام، ص ۷۹. ۶۷) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱. ۶۸) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱. ۶۹) الحسین علیه السلام سماته وسیرته، ص ۱۷۱. ۷۰) سوره نساء، آیه ۱۴۱. ۷۱) تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۸۵. ۷۲) کلیات مفاتیح الجنان، ص ۷۳۳. ۷۳) لسان العرب، ج ۱۴، ص ۵. ۷۴) غرر الحکم، ص ۶۷۷. ۷۵) اخلاق از نظر هم زیستی و ارزش‌های انسانی، ج ۱، ص ۳۹. ۷۶) معجم

الفاظ غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۸۲ . ۷۷) سوره ابراهیم، آیه ۱۲ . ۷۸) سوره آل عمران، آیه ۱۷۳ . ۷۹) تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۹۵ . ۸۰) تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۹۵ . ۸۱) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۷۰ . ۸۲) سوره آل عمران، آیه ۱۷۳ . ۸۳) سوره آل عمران، آیه ۱۵۹ . ۸۴) سوره کهف، آیه ۲۳ و ۲۴ . ۸۵) سوره مجادله، آیه ۱۰ . ۸۶) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۳۰ . ۸۷) سوره طلاق، آیه ۳ . ۸۸) سوره نحل، آیه ۹۸ - ۱۰۰ . ۸۹) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۳۴۳ . ۹۰) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۳۹ . ۹۱) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۵ . ۹۲) فرهنگ دانشگاهی، ص ۳۲۶ و ۶۱۶ . ۹۳) همان، ص ۵۲۷ . ۹۴) فرهنگ دانشگاهی، ص ۵۹۹ . ۹۵) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۳۵ . ۹۶) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۰۲ . ۹۷) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۸۲ . ۹۸) سوره کهف، آیه ۷ . ۹۹) فرهنگ بندر ریگی، ج ۱، ص ۴۵۰ . ۱۰۰) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۴۰ . ۱۰۱) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۲۷ . ۱۰۲) بلاغۃ الحسین علیه السلام، ص ۳۰۴ . ۱۰۳) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۱۸ . ۱۰۴) سوره حدید، آیه ۲۰ . ۱۰۵) سیری در نهج البلاغه، ص ۲۶۵ . ۱۰۶) المیزان فی تفسیر القرآن، ص ۱۹، ص ۱۶۴ . ۱۰۷) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۰۵ . ۱۰۸) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۲۲۷ . ۱۰۹) الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۳۴ . ۱۱۰) سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا شهادت، ص ۱۷۴؛ تاریخ طبری ج ۷، ص ۲۹۹۸ . ۱۱۱) سوره مائده، آیه ۶۲ . ۱۱۲) فرهنگ بندر ریگی، ج ۱، ص ۱۰۸۸ . ۱۱۳) گناهان کبیره، ج ۱، ص ۴۲۶ و ۴۳۲ (با تلخیص). ۱۱۴) سوره بقره، آیه ۷۴ . ۱۱۵) آداب کسب و معاش، ص ۱۴۰ . ۱۱۶) موسوعۃ کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۲۲ . ۱۱۷) موسوعۃ کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۲۳ . ۱۱۸) سوره اعراف، آیه ۱۴۲ . ۱۱۹) سوره نساء، آیه ۳۵ . ۱۲۰) سوره حجرات، آیه ۹ . ۱۲۱) معجم مفردات الفاظ قرآن، ص ۲۹۲ . ۱۲۲) سوره بقره، آیه ۱۶۰ . ۱۲۳) سوره اعراف، آیه ۱۴۲ . ۱۲۴) القاموس المحيط، ص ۳۱۰ . ۱۲۵) المنجد، ص ۴۱ . ۱۲۶) همان، ص ۵۸۳ . ۱۲۷) القاموس المحيط، ص ۱۰۲۲ . ۱۲۸) الحسین علیه السلام سماته و سیرته، ص ۱۱۱ . ۱۲۹) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۸۵ . ۱۳۰) معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۲۶ . ۱۳۱) سوره نحل، آیه ۹۰ . ۱۳۲) معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۸۷ . ۱۳۳) همان، ص ۵۲۶ . ۱۳۴) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۳۳۳ . ۱۳۵) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۲۹ . ۱۳۶) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۳۱ . ۱۳۷) سوره زمر، آیه ۳۲ . ۱۳۸) سوره شوری آیه ۴۲ . ۱۳۹) سوره فاطر، آیه ۳۲ . ۱۴۰) نهج البلاغه، ص ۵۷۵ . ۱۴۱) معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۱۶ . ۱۴۲) موسوعۃ کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۸۵ . ۱۴۳) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۳۵ . ۱۴۴) سوره اعراف، آیه ۲۰۱ . ۱۴۵) سوره آل عمران، آیه ۱۰۴ . ۱۴۶) سوره عصر، آیه ۲ و ۳ . ۱۴۷) سخنان حسین بن علی علیهما السلام از مدینه تا شهادت، ص ۳۷ . ۱۴۸) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص ۱۸۵ . ۱۴۹) سوره انفال، آیه ۲۵ . ۱۵۰) تحف العقول عن ال الرسول، ص ۲۴۹ . ۱۵۱) کلیات مفاتیح الجنان، ۶۸۲، ۷۷۲ . ۱۵۲) سوره آل عمران، آیه ۲۱ . ۱۵۳) نهج البلاغه، عبده، ج ۱، ص ۳۶ . ۱۵۴) تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱؛ کافی: ج ۵، ص ۵۵ . ۱۵۵) همان . ۱۵۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱ . ۱۵۷) کلیات الخصال، ص ۲۲۵، ج ۷۲ . ۱۵۸) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۳۵۱ . ۱۵۹) سوره آل عمران، آیه ۳۳ و ۳۴ . ۱۶۰) موسوعۃ کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۵۴ . ۱۶۱) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۴ . ۱۶۲) موسوعۃ کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۵۴؛ حیاة الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۳۸ . ۱۶۳) تحف العقول، ص ۱۷۱؛ موسوعۃ کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۲۳؛ اعلام الهدایه، الامام الحسین سید الشهداء، ص ۱۹۵ (با تلخیص). ۱۶۴) سوگنامه آل محمد، ص ۵۴۲ . ۱۶۵) اولین تاریخ شیعه، ابی مخنف . ۱۶۶) موسوعۃ کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۴۶ . ۱۶۷) مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۱ .